

پیوند قلب هنوز دروازه
دوکان عطاران...



با عشق بسوی امریکارفت
ولی تنها برگشت

Ketabton.com

درام وحدت ملی
در ادیتوریم پوهنتون کابل



مناسبات دو ستانه بين افغانستان و اتحاد شوروي بيش از پيش تقويت مي يابد

تلگرام تبريکيه از حضور بناغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم بمناسبت سالگره پنجاه و ششم انقلاب اکتوبر عنواني بناغلي ليونيد بريژنف سر منشي حزب کمو نيست بناغلي نيکولاي پود گورني صدر هيأت رئيسته شوراي عالی و بناغلي الکسي کا سيگين صدراعظم اتحاد جماهير شوروي سو سيا ليستي به مسکو مخابره شده است. درين تلگرام بناغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم ضمن تقديم تبريکات صميمانه خود، مردم و حکومت دولت جمهوري افغانستان به زعما و حکومت و مردم دولت دوست و همسايه ما اتحاد شوروي به مناسبت جشن پنجاه و ششم انقلاب کبير اکتوبر تذکر داده اند که: به نيکوبي ملاحظه مي نمايند مناسبات دو ستانه و همکاري هاي ثمر بخشي که بر اساس حسن نيت و احترام و اعتماد متقابل و همسايگي نيک بين دو کشور موجود بوده بيش از پيش تقويت مي يابد و بهترين آرزو هاي خود را بر اي صحت زعما و اعتلای مزيد کشور دوست ما اتحاد شوروي ابراز نموده اند.

در پنجاه و ششمين سالگره انقلاب کبير اکتوبر اعضاء بزرگ حکومت جمهوري افغانستان اشتراک



افغانستان اشتراک

نمودند

سفارت کبرای اتحاد جماهير شوروي سو سيا ليستي در کابل پنجاه و ششمين سالگره انقلاب کبير اکتوبر را شام چارشنبه ۱۶ عقرب ضمن ضيافتی در آن سفارت جشن گرفت. درين دعوت دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت، بناغلي محمدنعيم، بعضی اعضاء کابينه، صاحب منصبان ارشد و مامورين عاليرتبه کشوري، اعضاء انجمن دوستي افغاني و شوروي و هيأت هاي کور ديپلوماتيک مقيم کابل باخانم هاي شان اشتراک ورزيده بودند.

روز نامه هاي مرکز در شماره هاي ۱۶ عقرب شان با چاپ فوتوهای ولاديمير ايليچ لينن مؤسس رژيم نوين اتحاد شوروي و بناغلي نيکولاي پود گورني صدر هيأت رئيسته شوراي عالی آنکشور و نشر سر مقاله ها و مضامين ازین روز ملي کشور دوست و همسايه ما استقبال نموده اند.

بناغلي محمدنعيم هنگامیکه جشن انقلاب اتحاد شوروي را به سفير کبير آنکشور تبريک ميگويد

روز نامه ها در سر مقاله هاي شان ضمن تذکر از روابط دوستانه و عنعنوی بين دو کشور افغان و شوروي سالگره انقلاب اکتوبر را به مردم همسايه و دوست ماتبريک گفته موفقيت هاي بيشتر آنکشور را در انکشاف تکنالوجی و دوام دوستی بی شائبه و همکاري هاي متقابل فرهنگی و اقتصادي مملکتين آرزو نموده اند. راديو افغانستان نيز به اين مناسبت پروگرام خاصی نشر نمود.

بمناسبت روز انقلاب اکتوبر



نيکولاي پود گورني صدر هيأت رئيسته شوراي عالی اتحاد شوروي



ولاديمير ايليچ لينن مؤسس و بنيان گذار رژيم جديد اتحاد جماهير شوروي



هزار نفر به سهمیه حجاج

افزوده شد

چون تعداد مراجهتیکه میخواهند از راه خشکه برای ادای فریضه حج بیت الله شریف بروند زیاد تر از سهمیه داده شده میباشند و از طرفی هم اوامر فوق العاده واستثنائی داده نمیشود.

بنامعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان نظر به علاقه خاصی که به اجرای اموردینی دارند بوزارت عدلیه هدایت دادند تا جهت رفع سرگردانی مراجهت علاوه از سهمیه داده شده به تمام ولایات کشور به تعداد یک هزار نفر دیگر هم اجازه بدهند تا بر اساس قرعه از راه زمین برای ادای فریضه حج عازم بیت الله شریف گردند.

معاون صدارت و اعضای کابینه

دولت رئیس او صدر اعظم ته له پښتنو

اوبلوخو سره دسرستی دفرانسوی کمیته دسبازکی اوسننی پیغام

دافغانستان دولت رئیس بنامعلی محمد داؤد له پښتنو او بلوڅو خلکو سره دسرستی دفرانسوی کمیته په نامه اودخان په نامه اجازه غواړم په افغانستان کی دجمهوریت دپښتو او بلوڅو خلکو دحقه داعیسی خخه ستا سی ددایمی او زپورو ملا تپ په نسبت خپلی دزړه له کومی مبارکی اعلام کړم .

له پښتنو او بلوڅو خلکو سره دسرستی فرانسوی کمیته ۱۹۷۳

کال په اکتوبر کی په پاریس کی دیوی دلی لیبرا لو منور پښو لهخوا خپلواکی، طبیعی آزادی، او ددی د خود ارادیت حق ته در سیدو دپاره چه دتصرف وړندی دپښتنو او بلوڅو خلکو دحقه مجا دلی د ملا تپ دپاره جوړه شو یده.

زمونږ کمیته دپښتنو نستان دملی سوال په باب دافغان جمهوریت له دریغ خخه خپل پوره ملا تپ خر گندوی او په پاکستان کی دملی عوامی گوند دبی شمیره مشرانو او طرف دارانو بندی کیدل او د

بوخی سرکوبی هغه سیاست چه په بلوچستان کی غوره شو یندی او ددغه سیاست په نتیجه کی به دغه سیمه په یوه نوی بنگله دیش بدله کړی محکو موی.

دو دو سلا مونیو په خیر گندولو سره دافغان جمهوریت ته تود مننیت ژوندی دی وی دملی آزادی او حق خود ارادیت دپاره د پښتو او بلوڅو خلکو مجا دله.

سکرتر ژبی ویینو

نمایش باله هنرمندان جمهوریت اتحادی المان را تماشا کردند



جمهوریت اتحادی المان در کابل ضمن بیانیه از روابط حسنه ای که بین دو کشور از قدیم وجود دارد یادآوری کرده گفت این گروه هنری دو مین گروپی است که به افغانستان مسافرت کرده اند.

وی نسبت مساعد ساختن زمینیه نمایش هنر مندان جمهوریت اتحادی المان در کابل از بنامعلی و زیر اطلاعات و کلتور اظهار تشکر کرد. در ختم نمایش پوهاند نوین دسته های گل به هنر مندان جمهوریت اتحادی المان اهدا نمود.

اتحادی المان باسناد دو ستی بی شایبه نه تنها شناسایی رژیم جمهوری افغانستان را اعلام کرد بلکه هر نوع همکاری خود را برای سهمگیری در پروژه های انکشافی وعده داد.

پوهاند نوین اظهار امید کرد در چوکات پروژه های انکشافی جمهوری افغانستان همکاری های اقتصادی، تخنیکي، فرهنگی و کلتوری جمهوری اتحادی المان بیش از پیش تقویه یابد. سپس هاقمن هدر ف سفیر کبیر

این نمایش نه تنها ممثل روابط کلتوری و فرهنگی بین جمهوریت افغانستان و جمهوریت اتحادی المان است بلکه مظهر آن دو ستی عنعنوی میباشند که بین هر دو کشور از زمان مسافرت اولین هیات المانی در سال ۱۹۱۶ رو به انکشاف و توسعه بوده است.

پوهاند نوین افزود در طول بیش از ۵۷ سال همکاری مفید بین افغانستان و جمهوریت اتحادی المان روبه انکشاف میباشند. پوهاند نوین افزود هنگام اعلام جمهوریت افغانستان جمهوریت

نمایش گروپ باله جمهوریت اتحادی المان که ساعت هشت شام دوشنبه ۲۱ عقرب در کابل نداری دایر گردیده بود برای تماشای آن بدعوت وزارت اطلاعات و کلتور دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، عده از مامورین عالیرتبه لشکری و کشوری کور دیپلوماتیک مقیم کابل باخانم هایشان اشتراک کرده بودند.

پوهاند دکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام افتتاح نمایش هنر مندان جمهوریت اتحادی المان گفت

برای کارگران حقوق

تقاعد داده می شود

برای تامین حیات اجتماعی کارگران موسسات صناعی هدایت داده شده پنج فیصد از بودجه موسسه و سه فیصد از اجرت کار کارگران وضع و به بانک انتقال شود تا با تزید شش فیصد تکانه بحساب ذخیره تقاعد کارگران معامله گردد.

انجنیر محمد هاشم توفیقی رئیس صنایع و زارت معادن و صنایع دیروز در یک مصاحبه پیرامون لایحه تقاعد کارگران گفت تقاعد کارگران موسسات صنعتی کشور یک حقیقت است که تطبیق آن در زیم گذشته برای پنجاه سال آینده تصور شده نمیتوانست اما دولت جمهوری این حقیقت را درک نموده و آنرا عملی ساخت.

وی گفت منبعد گفته میتوانیم که ما در افغانستان کارگر داریم و به نیروی ایشان اتکاء خواهیم کرد.

انجنیر توفیقی افزود همانطوریکه آئینده مامورین دولتی تضمین گردیده و مامورین میتوانند بعد از یک سن معین که قوای جسمانی و دهائی شان به تحلیل میرسد به تقاعد سوق میشوند همین قسم برای کارگران صنعتی کشور نیز معاش تقاعد تادیه میشود تا کارگر در ایام تقاعد خود آبرو مندانه حیات بسر برد.

پارسا و مسجد نه گنبد ه شه هوریه حج پیاده بازدید نمود.

وزیر اطلاعات و کلتور در مورد حفظ و ترمیم اساسی گنبد های حرم مطهر به خاقانقاه و سایر قسمت های عمارت روضه مبارک که ترمیم عاجل را ایجاب میکند و همچنین مسجد نه گنبد و مسجد خواججه پارسا به دوکتور زمربالی طرزی مدیر عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور و مامورین مربوط هدایت داد.

پوهاند نوین پریروز در راه عزیمت به بلخ حین مواصت به شهر ایبک در اجتماع مردم و لایت سمنگان در کلوپ بنار والی آنجا تمنیات نیک رهبر بزرگ مابناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم را به آنها ابلاغ نموده اظهار داشت « هدف نظام نوین تامین رفاه و آسایش مردم است.»

وی گفت در هر موقفیکه قرار داریم باید در تحکیم نظام جمهوری که غایه آن از تقاعد کشور بوده و زندگی قاطبه مردم ما را به نحو بهتر تامین میکند صداقت و فعالانه سهم گرفته و خود را در جریان حیات ملی خویش قرار بدیم.

داکتر محمد حسن

شرق از امور ساختمانی

شفاخانه جدید اردو

دیدن کرد

داکتر محمد حسن شرق معاون صدارت از امور ساختمانی شفاخانه چهار صد بستر اردو و ملحقات آن دیدن نموده و از پیشرفت و تنظیم کار آن از کارکنان داخلي و سر انجنیر خارجی اظهار خرسندی نمودند. این شفاخانه بکمک اتحاد جماهیر شوروی در وزیر اکبر خان مینه ساخته میشود.

دکتوران و کارکنان لایبراتور هاسریضان را

هفته یکروز مجانی معاینه و تداوی میکنند

مجلس عالی وزراء طبق پیشنهاد وزارت سحیه در جلسه دیروز خود فیصله کرد که دکتوران کلینیک و کارکنان لایبراتور هاسریضان تامین اهداف عالی خدمت گذاری به مردم و ایفای واجیب و مکلفیت های شان در هفته یک روز بصورت مجانی به معاینه و تداوی برسازند.

مصوبه مجلس وزراء حاکیست که تمام دکتوران کلینیک و کارکنان لایبراتور ها که معاینه خانه شخصی دارند مکلف اند در هفته یکروز مجانی به معالجه و معاینه مریشان میادرت ورزند.

دکتوران پارا کلینیک و دکتور کلینیک که بیول شخصی تحصیل کرده اند از این امر مستثنی اند.

هدف نظام نوین تامین رفاه و آسایش

مردم است

بنا سبت ختم کار حفاظت بودای ۳۵ متره و مقاره های همجوار آن ترتیب یافته بود.

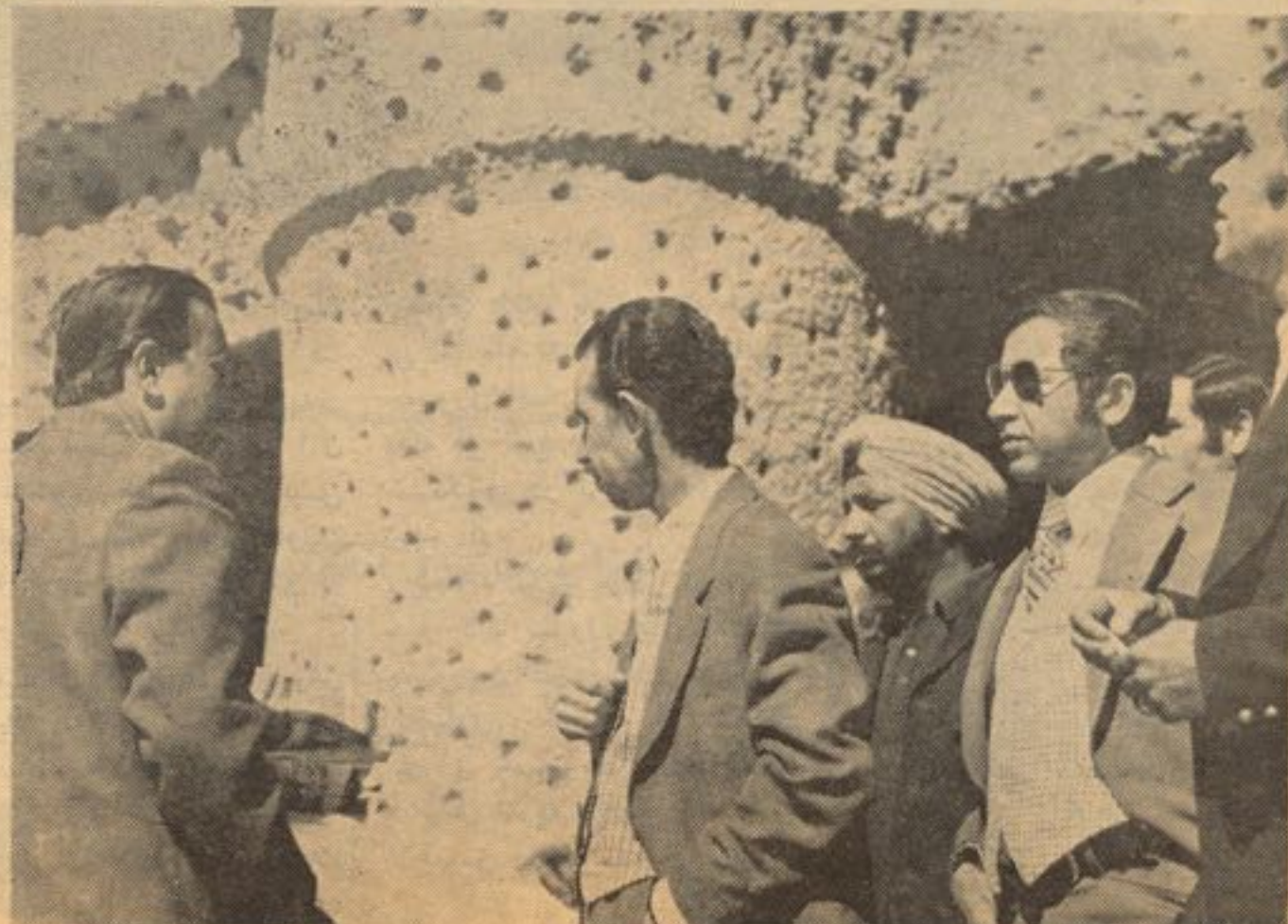
وزیر اطلاعات و کلتور زحمت کشی متخصصین هندی را در ترمیم بودا که بشکل اصلی آن صورت گرفته و از جمله آثار باستانی و گنجینه قیمتی کشور میباشد قابل قدر خواند.

پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ضمن بازدید از مزار شریف در آرا مگاه مطهر حضرت ماه ولایتآب برای تاملی و سعادت مردم افغانستان تحت قیادت رهبر بزرگ ملی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور که از ساحه های باستانی ولایت با میان بازدید بعمل آورد بعد از ادای نماز جمعه در شهر بامیان در اجتماع عده کثیری از مردم راجع به مزایای نظام جمهوری و افغانستان مطالبی ابراز نمود.

پوهاند نوین با اشاره به این گفته رهبر بزرگ ما بناغلی محمد داؤد که جمهوری افغانستان باروحیه حقیقی اسلام موافق است، گفتار خود را ادامه داده رژیم جمهوری را متضمن سعادت همگانی خواند.

طبق یک خبر دیگر پوهاند نوین در آنجا در محفلی اشتراک نمود که



بناغلی پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور از کار ترمیم بودای ۳۵ متری در بامیان دیدن می نماید

نفت عامل عمده در راه احقاق حقوق عرب ها

جنگ چارم عرب ها واسرائیل گذشته از همه نتایج نیک و بدی که برای عرب ها داشت یکی از ثمره عمده آن امنیت که بالاخره نفت درین جنگ بحیث یک وسیله موثر فشار بر کشور های غربی قرار گرفت و این ماده سیاه، سیاست بسیاری از کشور های اروپای غربی را به نفع عرب ها تغییر داد.

برای اولین بار در تاریخ معاصر اجتماع بزرگی از کشور های نفت خیز عربی در کویت تشکیل گردید و درین جلسه بود که عرب ها تهدیدی را که از نگاه نفت متوجه کشور های غربی ساخته بودند عمل کردند و در باره کا هش نفت به ممالک طرفدار اسرائیل برای اولین بار سندی را امضاء نمودند و متعاقب آن عده زیادی از کشور های نفت خیز عربی صدور نفت خود را به امریکا، هالیند و کانادا قطع کردند به این صورت عملاً دیده شد که حوادث تند مانند جنگ چارم عرب ها و هیجانی که از آن در کشور های عربی پدید آمده بود مصالح اقتصادی را تحت شعاع قرار داد و عرب ها را برای یک تصمیم واحد وادار کرد.

اگرچه وقتی جنگ شروع شد قسمت اعظم نفتی که به کشور های غربی و از جمله ایالات متحده امریکا میرفت با قطع پایب لاین در سوریه و لبنان متوقف گردید و از همان آغاز جنگ خطر کمبود نفت در دول غربی احساس میگردد. معذالك کنفرانس اول و دوم عرب ها درباره نفت، جهان غرب را تکان داد.

طوری که ناظران سیاسی اظهار عقیده کرده اند قطع صدور نفت از طرف کشور های عربی به ایالات متحده امریکا اگرچه تاثیر فوری بر ذخایر نفت و میزان مصرف آن کشور ندارد معذالك این آله فشار از نگاه روانی بر همه خانواده های امریکایی موثر افتاده است و پس ازین تصمیم دول عربی بود که امریکا به فعالیت های بیشتری در جهت استقرار صلح در

شرق میانه دست زد و همکاری خود را درین باره باشو روی بیشتر ساخت چنانکه سفر کیسنجر به شرق میانه و موافقت نسبی آن در راه تامین صلح نتایج واضحی از تاثیر قطع صدور نفت می تواند محسوب گردد. وقتی عرب ها راجع به نفت بحیث یک سلاح موثر صحبت میکردند و در کنفرانس های کویت پیرامون آن بحث می نمودند بخوبی میدانستند که نفت حربه موثری علیه «مصرف» آن در امریکا نیست ولی فشار آن بر دول اروپای غربی فوق العاده زیاد است و ازین راه پایگاه های امریکایی به کمبود نفت مواجه میشود.

برخی از اقتصاد دان های لندن عقیده دارند اگرچه حربه نفت علیه

بعلاوه امریکا از اندو نیزیا و ایران نیز نفت وارد میکند. با آنچه گفته گرد و واردات نفت امریکا از کشور های عربی خیلی ناچیز است ولی وقتی کانادا صدور نفت خود را به امریکا قطع میکند کمبود نفت بصورت خیلی کم در امریکا محسوس میشود. اگرچه امریکا در حال حاضر با ذخایری که دارد هنوز از نگاه نفت با مشکل بر نخورده است ولی باید برای آینده تدابیری اتخاذ کند.

تاهش مصرف نفت :

امریکا از چند سال با نظر ف مخصوصاً از وقتی که همه درب های صلح در شرق میانه بسته شد و عرب ها مساله نفت را بحیث یک وسیله فشار



«مصرف» آن موثر نمی باشد ولی بصورت قطع حربه خطر ناکی علیه «سرمایه» امریکا محسوب میشود.

امریکا از کشور های عربی چه مقدار نفت وارد می کند :

امریکا از جمله تقریباً ۱۶ میلیون بیرل نفتی که روزانه مصرف میکند ۵ میلیون ۹۷۰ هزار بیرل آن را از خارج وارد میکند ۱۰ میلیون بیرل آن در داخل کشور تهیه میگردد.

ایالات متحده ازین جمله تقریباً شش میلیون بیرل واردات نفت از کانادا یکنیم میلیون بیرل از امریکا ی لاتین ۱۷ میلیون بیرل و یک مقدار هم از نایجیریا وارد میکند. مقدار واردات نفت از کشور های عربی جمعاً به ۱۲ میلیون بیرل در روز میرسد از آن جمله ۱۱۶ هزار بیرل از لیبیا، ۱۵۰ هزار بیرل از الجزایر و بقیه قریب ۹۳۸ هزار بیرل از کشور های خلیج فارس سوریه عربستان سعودی و مصر می باشد

مطرح کردند خطر قطع نفت را احساس میکرد بهمین نسبت به سلسله اقدامات موثری حتی قبل از جنگ چارم عرب ها و اسرائیل دست زده کیسی وزیر اقتصاد امریکا قبل از جنگ گفت که تنها مصارف عراده جات روزانه ۸ میلیون بیرل نفت است. این رقم در واقع نصف نفتی است که در کشور امریکا به مصرف میرسد. بموجب بررسی های که بعمل آمده اگر در امریکا بجای موثر های بزرگ امریکایی از موثر های کوچک و کم مصرف اروپایی استفاده شود میزان مصرف نفت روزانه به ۲ میلیون بیرل کاهش می یابد.

سرمایه گذاری :

راه دیگر بلند بردن میزان تولید نفت در امریکا است که باید در آینده عمل شود ولی این کار مستلزم فعالیت های بسیار و سرمایه گذاری خیلی زیاد می باشد. بقراریش بینی های که بعمل آمده ایالات متحده برای رفع کمبود انرژی باید در ده سال آینده

مبلغ در حدود ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کند.

در جمله سایر فعالیت های که باین سرمایه گذاری صورت میگیرد استخراج نفت در الاسکا و سنگوازه نیز شامل می باشد.

ذخایر نفت سنگوازه معادل ۶۰۰ میلیارد بیرل بر آورده شده که تقریباً ۸۰ میلیارد بیرل آن قابل بهره برداری است.

وقتی ما گفتیم که حربه نفت علیه «مصرف» در امریکا نیست با شرح بالا ایالات متحده امریکا می تواند از میزان مصرف بکاهد ولی حربه نفت سلاح عمده بی علیه «سرمایه» امریکا است زیرا امریکا ناگزیر است. برای کمبود نفت و جبران آن از راه تولید بیشتر به سرمایه گذاری زیادی اقدام کند. این مقدار پول از دوران تجارت صدور خواهد ماند و این امر در اقتصاد عمری امریکا تاثیر منفی خواهد داشت

نفت به حیث یک عامل سیاسی :

فیصله نامه ۹ عضو بازار مشترک در حمایت از عرب هادر واقع نخستین پیروزی مشهور حربه نفت به سود کشور های عربی بود.

چنانکه در آغاز گفتیم کا هش صدور نفت کشور های غربی را سخت دچار وحشت ساخته است مخصوصاً اینکه این کاهش در هنگام زمستان که میزان مصرف نفت بلند میرود آغاز شده است. چون دول اروپایی از آغاز جنگ میدانستند که نفت حتماً وسیله برای فشار بکار می رود از آن رو بر خلاف سال ۱۹۶۷ در قبال جنگ چارم بیطرفی خود را حفظ کردند و حتی اقداماتی به سود عرب ها نیز بعمل آوردند که از آن جمله می توان اخطار المان غربی به امریکا در مورد حمل سلاح به اسرائیل از پایگاه های امریکایی در المان و همچنان تصمیم دولت انگلستان را در مورد تحریم حمل سلاح به اسرائیل درین سلسله به حساب آورد. از جمله

ژوندون

شماره ۳۵ شنبه ۲۶ عقرب ۱۳۵۲ برابر با ۲۲ شوال المکرم مطابق ۱۷ نوامبر ۱۹۷۳

ريفورم در زمينه مسايل اجتماعي

باتغيير سيستم اقتصادي، تغيرات محسوسه در روينا نيز پديد مي آيد و تمام موسسات اجتماعي اعم از معارف، فرهنگ، کلتور، سياست وغيره با اقتصاد مناسب و توافق حاصل مي نمايد. شيوه و مسير آموزشي و تعليمي معارف عوض ميشود و مسايل کلتوري و فرهنگي در جهت ديگر راه مي يابد.

ولي اين تغيرات روينايسي کاملاً خود بخودي نبوده موسسات و اشخاص در انکشاف و تکامل مثبت آن نقش اگرا هي را بازي ميکنند. از طرف ديگر و قتي سيستم اقتصادي عوض ميشود موسسات فرهنگي، معارف و غيره استقلال نسبي خود را حفظ ميمايد. همچنانکه در پايي کلتوري نذکر رفته، تنظيم و انکشاف و ظايف ثقافتي از يکطرف و حفظ ميراث فرهنگي از جانب ديگر دو جهت تغيير و استقلال را نشان ميدهد. پس مناسبيت اقتصادي با فرهنگ و ساير موضوعات اجتماعي کاملاً مشهود است.

بايد متذکر شد که مساعد ساختن ذهنيت عامه براي قبول و پذيرش تحولات که در ساحات مختلف حياتي رونما ميگردد، از جمله وظايف اساسي يك مرجع خاص ميباشد تا افکار مردم در يك جهت مثبت رشد و انکشاف يابد. ولي همگامي مردم و افراد يك اجتماع نيز بنوبه خود در تکامل بخشيدن ذهنيت ها رول قاطعي دارد.

با استقرار رژيم نوين جمهوري در کشور، همانطوریکه ريفورم هاي بنيادي در اقتصاد رونما ميگردد، در بخش هاي ديگر اجتماعي نيز اين ريفورم بوجود مي آيد. مادر دوران کوتاه برقراري رژيم جديد شاهد تحولات در بخش هاي مختلف اجتماعي هستيم. شيوه نشرات تغيير کرده در زمينه مسايل کلتوري و ثقافتي تصايم جديدي اتخاذ گردیده و پايه هاي اولسي انکشاف يك مطبوعات سليم گذاشته شده است.

حال وظيفه منورين نو يسندها نو هنرمندان است تا در تطبيق و عملي ساختن هر چه بيشتر اين تجاوز زهمت گمارند.

در زمينه معارف ريفورم هاي بوجود آمده در قسمت کتب تعليمي و آموزشي تجديد نظر هاي صورت گرفته است.

معارف که در کشورمان در روشن ساختن افکار جوانان و افشار مختلف جامعه نقش ارزنده دارد با شيوه هاي جديد تعليمي و آموزشي خواهد توانست در تسريع تکامل تاريخ، مثبت و ثمر بخش واقع گردد.

همچنان مبارزه عليه مفاسد اداري و بروکراسي که در رژيم گذشته سد بيشرفت امور گردیده بود نيز امکان انکشاف و رشد همه جانبه رازر ساحات مختلف ميسر ساخته و مجال تنفس بيشتر در امور اداري ميسر ميگردد.

باار تباط و مناسبتي که ميان اقتصاد و ساير پديده هاي اجتماعي موجود است، حرکت و تکامل بطي اقتصادي و اجتماعي را عدم موجوديت يك پايي اقتصادي و اجتماعي بوجود مي آورد.

ولي موجوديت يك مضي مثبت راه هاي ارتقا را در جهت که همگان بان نياز مندي دارد فراهم مي سازد.

ما يقين کامل داريم که تمام مردم و طبقات مختلفه کشور ما در تطبيق و عملي ساختن سلسله اقداماتي که از طرف مراجع و موسسات مختلف تجويز ميگردد قدم هاي بلندي خواهند برداشت و براي ارتقا و عمران کشور از هيچگونه مساعي دريغ نخواهند ورزید.

**صرف تحولات انقلابي
واقعي کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملي خو يشر ا تحکيم
نمايد و با اطمینان بياري
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقي اقتصادي
و اجتماعي گام نهد.**

محمد داؤد
رئيس دولت و صدراعظم افغانستان

نامه به مدير

محترم مدير ژوندون:

از دير زما نيست رفت و آمد در منطقه بالايي مېتاب قلعه، يعني دشت بر چي مردم را به مشکلات زيادي دچار ساخته است بطوریکه سړک آن از حصه بل سوخته کوبه سنگي الي نزديکي مېتاب قلعه اسفلت شده و بعد از آن نيم کار مانده در هر زما ن چه زمستان باشد چه تابستان غا برين رابه مشکلات موا چه ميسازد بقسمي که در زمستان

از دسيت گل ولاي آن، و در تابستان زما نيکه موتري تير شود از گردو خاک آن همه به تکليف شده و از اين نا حيه رنج مي برند. طبيعيت که گرد و غبار به صحت انسان لطفه بزرگي وارد ساخته و در معرض خطر قرار ميدهد.

ديگر آنکه تعداد نفوس آنجا از بسياري مناطق شسر زياد بوده و سر ويس هاي آن بغاصله هاي طو لاني که گاهي نيم ساعت و اضافه تر از آنرا در بر ميگيرد، که از کوتاه سنگي بطرف دشت بر چي ويا از دشت

بر چي بطرف کوتاه سنگي هر کت ميکنند و اکثراً اوقات ديده شده که همين سرويس ها در نصف راه خراب شده و همسر نشينانرا سر گردان ساخته و بر علاوه وقت آنها را تلف کرده است پس چه ميشود درين حصه مسئولين امور فکري کرده از اتلاف وقت عابرين آن منطقه و ضرري که به آنها عايد ميشود جلو گيري نوده مشکلات شا ترا مرفوع سازند.

با احترام . م. ع. پناه

ژوندون مجله خا نوا ده ها

ژوندون هر هفته با مطالب

نو و خواندني راپور تاژ ها

و مضامين علمي و هنري

منتشر ميشود.

با خواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خود

بيفزائيد.

اشتراک ژوندون در شش

ماه دوم سال بنفع شما

است



از: غولی خطیبی

پیروی از احکام دین اسلام زندگیست

واخلاص و عقیده داشته باشند باین کتاب (قرآن) پست خوار و ذلیل میدارد گروهی را که برخلاف اوامر آن کردار داشته باشند . چیزیکه امروز بدان اشد ضرورت است تعمیل او امر و نواهی قرآن است . چه تجربه واضح ساخته در هر محیط و جامعه که پیروی احکام قرآنی معمول قرار داده باشد دارای راحت، عزت نیکو می و ترقی گردیده است زیرا کاملترین قوانین که ابتدایه قابل تعمیل است همانا احکام دین اسلام است و پس زیرا آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) بوضاحت از تکمیل جمیع امور مادی و معنوی مرده میدهد اگر چیزی از لوازم حیات و معاش نمانده میباشد باین نوید سرفراز نمیشدیم . لذا پیروی از احکام دین اسلام بما نشان خواهد داد که اصول اسلامی چه قدر متین و خلل ناپذیر بوده و زندگی دنیوی و اخروی نسل بشر را تضمین نموده است .

سفر رانمورده اسماً رض نزد آنها حاضر شده اظهار آمادگی هرگونه خدمت و مساعدت را نمود درین اثنا آنها خواستند تا وسایل سفر را بالای شتر بندند مگر ریسمان نیافتند درین وقت اسماً رض نطق (کمر بند) خود را به دو قسمت تقسیم نموده یکی به بازها و دیگری را به جلوشتر بست پیغمبر خدا (ص) گفتند: تو و دولای کمر بند تو در جنت باشید بعد ازین حادثه بنام ذات النطاقین مسمی گشت . کفار قریش در پی رسول خدا (ص) و ابوبکر (رض) گشته از وی می پرسیدند، وی در جواب افسران بر معلوماتی میکرد حتی ابوجعل او را چندان لتو کوب نمود که گوشواره اش از گوشش افتاد . ابوقحافه پدر کلاناش در حالت حزن و غصب شده گفت شما را ابوبکر بدراه ساخته با تمام دارای اش فرار نموده است اسماً بوی گفت: چنین نیست بلکه سرمایه زیادی بما گذاشته است پس دستش را در حالیکه از سنگریزه ها مملو بود حرکت داد و آنها گمان کردند که در دستش درهم و دینار موجود است بدین وسیله خاطر خود را آرام و خشم دیگران را خاموش ساخت . حضرت اسماً رض از زمان صباوت به تعالیم و مبادی اسلام پرداخته دانش را از پدرش اخذ و حدیث را از رسول خدا ص شنیده است بناً وی از آن جمله زانی بصحاب می آید که در صدر اسلام حدیث و بسیار روایت نموده علوم اسلامی را نشر کرده اند که کتب مستند احادیثی زیاد را از وی روایت، دانشمندان و فقها اسلامی بسیاری از احکام فقهی و مسائل دینی را از آن استنباط نموده اند .

بقیه در صفحه ۵۹

احکام آنرا هیچ يك از قانون مصالک غیر اسلامی رد نکرده بلکه تأیید میکند و نواهی آنرا نپی مینماید . چه زندگی بشر خالی از نقص و ضرر، صحت سقم، غنی، فقر، شرح و حزن نیست و برای هر يك آن دودین اسلام حکمی موجود است پس بر مسلمانان است که به پیروی دین اسلام که ۱۴ قرن در آن نقص و نواقص دیده نشده گرویده شود . بمطالعه و تفسیر قرآن پاک که یکی از وجایب است باید هر مسلمان تمام امورات زندگی خود را با قوانین آن توافق بدهد .

حدیث مبارک حضرت خاتم المرسلین (ص) چنین هدایت میدهد (ان الله یرفع بهنا الکتاب اقواماً و یضع به اخری) . یعنی - به تحقیق خداوند تعالی (ج) بلند مرتبه میگرداند و مقام بزرگی را در دنیا و آخرت میدهد کسانی که عمل کنند و تلاوت نمایند

تلف حق غیر و بسا اعمال زشت دیگر مبادرت ورزد و باز هم در پیشگاه ذات احدیت قیام نموده «ایک نعبدو وایک نستعین» گفته در حالیکه بدیگری عبادت و هم از دیگر چشم استعانت داشته باشد اینها همه عبادت نبوده تظاهر محض شمار می آید و هم اگر گوشه نشینی و انزوا اختیار شود و صرف متوجه ریاضت گردد باز هم آنچه را که عبادت نامند بجا نشده وقت تلفی میگردد . بناً اصل عبادت و اطاعت هما نا اعمال و کردار است که روزانه از خداوند (ج) توسط «اهدنا الصراط المستقیم» التجا مینمایم و این اعمال مطابق اخلاق، معیشت، یساکسی و زندگی میباشد . اگر به نظر عمیق و توجه ذیقی دیده شود در تمام دنیا هیچ قانون مکتوم تر از قانون و احکام دین مبین اسلام نیست هیچ یک از

این زن نامدار شخصیت بزرگ اسلام عبارت از دختر حضرت ابوبکر صدیق رفیق شمس رسول خدا و نخستین خلیفه اسلام بعد از رسول خدا (ص) میباشد که در اطراف ۱۴ سال قبل از ظهور اسلام تولد گردیده در فامیل علم پرور و دارای اخلاق حمیده با فضل و دانش و مکارم اخلاق بزرگ شد . زمانیکه حضرت رسول خدا (ص) به پیغمبری مبعوث شدند حضرت ابوبکر صدیق رض بشرف ایمان نایل و اسماً «رض» نیز پس چارده سالگی به اسلام روی آوردند و در پرتو اسلام نشانیات نموده اخلاق محمدی راگزیدند و از بهترین زنان به اخلاق و دانش عرض وجود کرد . بی بی اسماً (رض) در صدر اسلام با حضرت زبیر بن عوام یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا (ص) ازدواج نمود و با وی طوری زندگی کرد که بیانگر و ممثل زندگی نیک زناشوهری و نمونه بزرگ فامیلی بود . قدر و منزلت شوهرش را درک نموده فرزندانش را به نیکی تربیه کرد و در بسیاری از کارهای شاقه با وی مساعدت می نمود چنانچه روایت است که شوهرش در اثر فشار روزگار نتوانست بوی خدمت گاری بگیرد . وی شخصاً از امور خانه و ارس نمود

بهبود اوضاع انسانی و پیروی صحیح از مبانی و اصول اسلام تأثیر عمیق در تمدن بشریت دارد . اگر در عالم بشریت بنظر غورو دقیق نظر انداخته شود اعمال افراد بشر از دو حال خالی نیست یا پیروی از کردار نیک و پسندیده را اختیار نموده و یا اینکه در منجلا ب بدبختی و خیانت غرق میباشد اما در روی زمین هیچ فردی نیست که از اعمال نیک پسند و از کردار زشت نفرت ننماید . در دین اسلام همه و همه احکام گنجائیده شده است که حیات و زندگی واقعی انسان را متضمن میباشد و این احکام در آیه مبارکه (وما خلقت الجن و الانس الا لعیبدون) یعنی پیدا نکردیم جن و انسان را مگر برای عبادت . پس لازم است در مقابل نعمت که خداوند از نقطه نظر عبادت بالای انسان لایق و عطا فرموده يك لحظه خود ها را از پرستش ذات اقدس اوفارغ ساخته باشند و این عبادت هما نازندگی است که امروز بشر بان احتیاج دارد و زندگی در دین حضرت محمد گزینانیده شده است یعنی دین اسلام است که اوامر و نواهی آن دارای فوائد دنیوی و اخروی بوده راه خوب و پید را نشان میدهد .

قرآن پاک يك دستور کفاتی اصلاحات انسانی است و بمسلمانان درس بسرا دری و برابری معاشرت و دستگیری ، عدل و انصاف نظافت و پاکي ، علم و عرفان و پرهیز از اعمال ناشایسته و خلاف زندگی انسانی را می آموزد آیه مبارک (ومن یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون) یعنی هر که اطاعت کرد خدا و رسول او را و ترسید از او تعالی و اعمال نیک انجام داد پس از جمله کامیابان و درستکارانند . می آموزد که انسان خدا و رسولی را تابع تاموفق و کامیاب گردد . کسیکه خود را واقعا بنده خدا دانسته - نفس و مال خود را بخدای خویش تسلیم نموده و هیچگاه بدون اجازه خالقش هیچ عملی را انجام ندهد پس معلوم است که انسان کامل و بنده حقیقی میباشد . عبادت و اطاعت آن است که حاصل آن به حیات فردی و اجتماعی مثبت واقع گردند . نه آنکه اصل عبادت را فراموش خاطر ساخته بشیال و بمیل خویش صرف اعمال و فعالیتیکه بر غریف و عادات جریان داشته عبادت و اطاعت دانسته شود و چند لحظه را از وقت خود برای عبادت تخصیص داده و بعد خود را از قید و بند آزاد دانسته برخلاف قانون سماوی به گفتن دروغ و تکذیب ، بد عهدی، خوردن مال حرام، ظلم و تعدی، رشوت ستانی، بدنگی نفسی شماره ۳۵

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض)



بیاضلی لطیفی

وحدت ملی

نویسنده درام پوهاند پژواک - رژیسمور تواب لطیفی و تمثیل کنندگان محصلین پوهنځی های مختلف پوهنتون کابل محل نمایش ادیتوریم پوهنتون کابل



بیاضلی اسدالله اسعد

بیانات و مبارزات بر علیه این همه دسایس مبارزه کردند. خوشبختانه امروز نظام نوما که ظاهراً بصورت آنی بوجود آمد ولی ریشه های آنرا میتوان در بدو مبارزات وطن خواهانه جستجو کرد. متوجه این دسایس است. بعنوان اولین قدم، نامها و تخلص های قومی و ستمی را از میان برداشت و تلاش هایی برای تامین وحدت ملی که راه نجات مردم است شجاعانه ادامه دارند.

در پوهنتون کابل جوانان با درد نمایشنامه وحدت ملی - را بصحنه گذاشتند. این نمایشنامه یکبار دیگر هم سالها قبل از امروز قرار بود نمایش داده شود، در آنوقت اختلافات قومی ستمی و مذهبی زیاد تر بود و روح هر وطنپرستی را می آزد.

متأسفانه چون نشینان آنوقت که هرگونه جنبشی را سرکوب میکردند و هیچ نوع تنویر و تحول را نمی پذیرفتند شدت از نمایش این درام جلو گیری کردند و با تهدید های فراوان محصلین آگاه و وطنپرست را مایوس ساختند.

امروز این نمایشنامه در برابر همه قرار گرفت و کسانی که آنرا دیدند، با کف زدن های پر شور از آن استقبال کردند.

مبارزه کرده اند. منافع کشور های استعماری در مقابل لغتی مشرق زمین و سایر نقاط دنیا وقتی بخوبی برآورده میشود که مردمان آنها در جهل بسر برده گرم زد و خورد های نا آگاهانه بین خود باشند. متأسفانه این پلان شوم استعمار گران مدتی در کشور ما عملی شد و با استفاده از تبلیغات خود و تاریکی اذهان عامه تخم نفاق را بین مردمان کشور ما پاشیدند و درین راه اجیران و معاش بگیران داخلی آنها را پروردن این تخم نفاق سرسختانه کوشیدند و لفظه ای خدمتگزاری را برای باداران خارجی خود فراموش نکردند، و لسی حقیقت همیشه پیروز است و ریا و تظاهر نمیتواند دوام بیاورد. بالاخره هر کشوری راه نجات خود را جستجو میکند و عوامل بد بختی های خود را درک مینماید هر ملتی میتواند قهرمانانی داشته باشد و روشنفکران و وطنپرستی که بفکر علاج این درد ها و نا بسامانی ها بیفتند.

در کشور ما هم موج نوینی از روشنفکری در فضای پرازدگت و تاریکی درخشیدن گرفت. جوانان وطنپرستان و اشخاص با درک و با درد برای تنویر اذهان عامه سر درگف گرفته به نبرد برخاستند، از طریق نوشته ها،

کشور عزیز و باستانی ما افغان نستان که مهد تمدن های درخشانی بوده است فرهنگ غنی داشته و مردمان با احساس این سرزمین آثاری بوجود آورده اند که بیشتر آن روی احساس محبت به این خاک مقدس بوجود آمده است. این کشور کوهستانی سرزمین مردمانی است که بالهجه های متفاوت و اندک تفاوت هایی از نظر رسم و رواج برادر وار در کنار هم زیسته اند و احساس مشترکی آنها را باهم پیوند داده است این احساس مشترک عشق و علاقه بوطن شان بوده است. این احساس توانا بخصوص در مواعلی که وطن در معرض خطر قرار گرفته بخوبی هویدا شده است. دشمنان خاک با شگفتی و حیرت نگاه کرده اند و دیده اند که چگونه قبایل مختلف این سر زمین بخاطر یک هدف مشترک که عبارت از نجات وطن شان می باشد علیه دشمن مشترک خود به یکبار سر خاسته اند، در قرن نژده که کشور ما مورد تاخت و تاز قوای استعمار گر واقع شد تاجک، افغان، هزاره، ازبک، ترکمن، شیعه، سنی و بالاخره تمام عشایر و اقوام برادر وار به ترداد دشمن همت گماشته با قوی ترین نیروی استعماری دنیا



پیغله نصیبه حیدری



کبیر محصل زراعت در نقش سازو خوب ورخشید

جان علی نوزاده نقش جوانی را خیلی
ماهرانه تمثیل می نمود.



عبد الظا هر واسعی و حبیب اصلتی
در صحنه از درام وحدت ملی .



نویسنده این نمایشنامه :

درام وحدت ملی را یکی از وطنپرستان
وروشنگران بادرك کشور پوهاند فضل‌دینی
بزرگ نوشته اند. درام احساس عمیق
نویسنده را ورنجی را که او بخاطر نابسامانی
ما و تفرقه ها می برده است بخوبی نشان
میدهد. من سالها بعد از نوشته شدن این
درام با نویسنده اش آشنا شدم با بهترین
بگویم افتخار شا گردی ویرا در پوهنخی
حقوق و علو مسیاسی کابل حاصل نمود م.
بزرگ را دردی را که با احساس، آگاه و متفکر.
بزرگ با وجودی که در سالهای اخیر نمیتوانست
از نظر سن و سال جوان جلوه کند، از نظر
همگامی با جنبش های روشن فکری، از نظر
دردی که داشت از نظر جرأت صراحت
و شجاعتی که داشت، جوان و با نیرو جلوه
میکرد و روشنفکران جوان با اعتماد خاصی
وبرا در صف خود می پذیرفتند. دوستش
داشتند و از تجربیاتش و آگاهی او استفاده
میکردند. بزرگ با معلومات عمیقی در مورد تاریخ
افغانستان دارد و زما نیکه بحیث استاد
بتدریس اشتغال داشت میگویند تا با برخورد
مترقی و تشریح بدون ترس درهای حقیقت را
دروبرابر شا گردانش بکشاید.

وحدت ملی نمایش داده شد:
بعد از اینکه بنا علی اسمدالله اسعداناسر
پروگرام واسیستان ت . دایرکتور مقدمه ایرا
فراغت کرد. برده ها کنار رفت و تماشاگران
دروبرابر صحنه اول قرار گرفتند. صحنه اول
عبارت بود از کوچه ای که چند نفر نشسته
و به قصبه ازن ها و مزنگ، سادو گوش
میدهند.

بنا علی کبیر محصل پوهنخی زراعت
در نقش سادو خیلی موفق بود، این صحنه
درعین حالیکه سخت گوینده بود شکل کمیدی
هم داشت و تما شا گران را بسوجه آورده
بود، گفتار سادو از طرف دو شاگردش
اخترجان و انور جان مردم تأیید میشد،
بناعلو سید اسراهم شفق و سید ابوالشاه
مهرزاد از پوهنخی سیانس نقش های
دوشاگرد سادو را ایفا میکردند که در نقش
خود موفق بودند.

جان آقا خیر خواه محصل زور نالیزم در
در نقش درخشید و همچنان موفق ترین چهره
این درام جان علی «نوزاده» محصل بولسی



کلماتی که این سه ولگرد رد و بدل میکنند
کمیدی است . کمیدی ای که آدم را بخشنده
می اندازد و درلا بالای این خنده ها یک عالم
درد نهفته است .

ادبیات که در نمایشنامه های رادیویی هم
نقش هایی را بازی کرده است با محمد داؤد
«دستگیر» محصل حقوق، و صاحب جان
شکیب از پوهنخی ادبیات، نقش جوان های
بیکاری را بازی میکنند که تیرگی اجتماع
آنها را بطرف جرس و ولگردی کشانده است.
آنها همه در نقش های خود موفق اند.
عبد الظا هر واسعی و حبیب اصلتی
محصلین زور نالیزم و بولی تخنیک در نقش
سایر محصلین که نقش های را بازی
کرده اند عبارتند از:
بقعه در صفحه ۶۱

تخنیک بود که دو نقش را بازی نمود
و بخصوص در نقش یک جوانی خجلی
ماهرانه ایفای نقش میکرد.
همچنان اسراهم گمشده محصل پوهنخی
زراعت در نقش اسپندی چنگ انداز خجلی
ماهرانه بازی میکرد و خوب مکیاز شده بود
گمشده در نمایشنامه «در جنگال مورفین» هم
قبل برین نقشی را ایفا کرده است.
عبدالاحد عز یز زاده محصل پوهنخی



د پیلوم انجنیر غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خویش گفت :

نگفتن و عمل کردن پسندیده تر است از

● پل بزرگی بالای دریای آمود در حصه بندر

حیرتان اعمار دیشود

● پلان ۲۵ ساله کابل عملاً تطبیق میگردد



شاهلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه

شاهلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در مقدمه نخستین کنفرانس مطبوعاتی شان که در تالار رادیو افغانستان دایر شده بود خطاب به خبرنگارن رادیو ، باختر آژانس و جراید گفتند : روز نامه نگاران محترم . نمیدانیم با شما از کدام ساحه صحبت کنم . آیا وعده دهم که من و رفقای همکارم این همه فرو ریختگی ها و بهره کشی های نامرد می را که برای سالها ادامه داشت بزودی جبران خواهیم کرد ؟ و خلا های را که از نظر همه

گفتن و عمل نکردن . امید وارم من و همکارانم بر هبری مدبرانه رئیس محترم دولت و بسا نیروی کار هموطنان عزیز بتوانیم عملاً خدماتی را به کشور عزیز خود انجام دهیم . البته رسیدن به همه امور و رفع همه نابسامانی ها وقت میخواهد بیائید من و رفقایم را همینقدر فرصت دهید که عمل را بیشتر از گفتار در معرض قضاوت مردم بگذاریم . حالا حاضریم به پرسش های تان پاسخ دهیم .

سوال : در قسمت احداث و اسفلت سړك كاپيسا كابل از طریق عبدالله برج نظر شما چیست . چه از مدت چند سال به اینطرف امور ساختمانی پل عبدالله برج اكمال شده و لسی سړك آن ساخته نشده و مورد استفاده قرار نگرفته است .

جواب : سړك مرگزی و یا راه مستقیم کابل - هرات از چند ی به اینطرف تحت مطالعه دو است افغانستان است . پروژه نهایی دوجناح سړك مذکور از کابل الی بامیان و از هرات الی چشت شریف اكمال گردیده در باره اكمال امور ساختمانی قسمت وسطی آن



وزیر فواید عامه با خبرنگاران



بنا غلی فایق در حال بازدید یکی از پروژه ها

کشور ماست از آنجا نیکه در ساحه نزدیک بشهر طوریکه سروی شده است معادن و منابع بزرگ مواد خام صنعتی وجود ندارد و از جانبی منابع آبی روزمینی و زیر زمینی آن محدود است در کابل انکشاف صنایع بزرگ به استثنای صنایع خفیف خوراک و پوشاک موسسات کوچک صنعتی به منظور رفع نیاز مندی های شهر در نظر گرفته نشده است نظریه پلان ۲۵ ساله پایتخت کشور باید بحیث مرکز سیاسی و اداری علمی و فرهنگی تجارتی معاملاتی افغانستان آن طوریکه فعلا هست با در نظر داشت موازین علمی تنظیم گردیده و انکشاف نماید . پلان مطروحه ۲۵ ساله مسائل عمده ساختمانی را در بر میگیرد .

اول تامین مسکن:

هسته اساسی ساختمانی شهر کابل را باید ساختمانهای متنوع از لحاظ تناسب ارتفاع ایجاد میکروورا یونها بوجود آورد حد متوسط پلندی تعمیرات مسکونین (۴) منزل طرح گردیده است .

دوم مسایل آبرسانی:

فعالیت های مربوطه به آبرسانی از سا لپا قبل در کابل جریان دارد اگر چه تاحال سیستم واحد آبرسانی که تمام شهر کابل را در بر بگیرد بوجود نیامده است با آنهم وزارت فواید عامه تلاش می ورزد تا پروژه های آبرسانی را در مرکز و ولایات برای رفع ضرورت مردم عملی سازد .

بقیه در صفحه ۶۰

گفتن و عمل فکر دن

بحیث صدر اعظم کشور ایسفا ی وظیفه می نمودند کار مقد ماتنی پلان ۲۵ سانه نو سازی کابل به همکاری متخصصین افغانی و اتحاد شوروی آغاز گردید .

در مرحله اول يك گروپ صد نفری متخصصان رشته های مختلفه شهر سازی به کابل آمده و مدت سه سال ساحه مربوط شهر را به صورت علمی ودقیق از لحاظ وضع موجوده مسایل هیدرو لوژی تو پو گرافی جیو لوژی امور اقتصادی واجتماعی بعد از جمع آوری مواد لازم یکی مورد مطالعه قرار دادند . از بزرگترین استیتوت های شهر سازی اتحاد شوروی مدت مدیدی مساعی بخرچ داد و پلان عمومی ۲۵ ساله شهر سازی کابل را بصورت علمی وهمه جانبه تهیه نمود . در اخیر سال ۱۳۴۳ این پلان جهت تطبیق به دولت افغانستان سپرده شد .

ولی در ده سال گذشته اشخاص استفاده جو منافع حیثت وآبروی کابل را بازبچه هواوهوس خود قرار دادند .

پلان ۲۵ ساله شهر کابل که به مصرف مساعی زیاد ودر جمله کمک

و در مسیر این سرك ۲۰ جریب زمین ۱۵- باغ ۱۵- دوکان ۵قلعه واقع شده قیمت تخمینی زمین باغ با دو کان وقلعه پنج ملیون افغانی ومصرف ساختمان آن شش ونیم ملیون افغانی را ایجاب میکند .

سوال:

در قسمت احداث يك پل روی دریای آمو در حصه بندر حیرتان که سروی مقدماتی آن قبلا صورت گرفته نظر شما چیست ؟

جواب:

يك سلسله سروی ومطالعه نهائی بمنظور احداث يك پل روی دریای آمو بین وزارت فواید عامه وموسسه تخنوا کسپورت اتحاد شوروی صورت گرفته است متخصص هر دو کشور از مطالعات وسروی پل مذکور که در حصه بندر حیرتان اعمار خواهد شد راپور مفصلی ترتیب نموده اند که بعد از طی مراحل نهائی امور ساختمانی آن آغاز خواهد شد .

سوال:

لطفا در قسمت پلان (۲۵) ساله شهر کابل امور شهر سازی وخانه سازی امور آبرسانی وفعالیت های کانا لیزاسیون معلومات بدید .

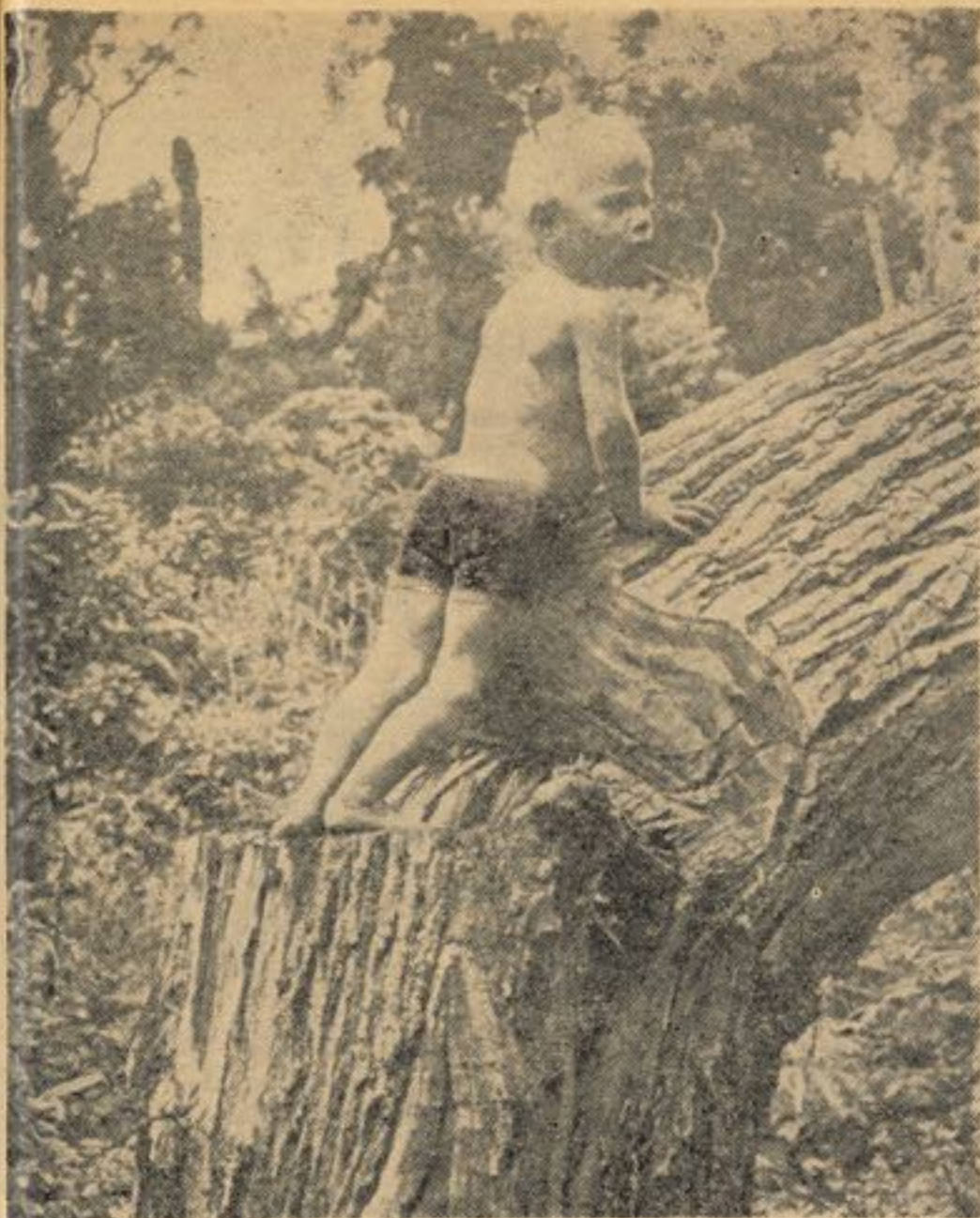
جواب:

(۱۲) سال قبل به اثر توجه زعییم ملی ما که در آنوقت



وزیر فواید عامه از شاهراه کابل - گردیز دیدن می کند

پسر جنگل



انسانهای بدوی اصلا به قاشق ضرورتی احساس نمی‌کردند

کانسولو، يك دهكده كوچك واقع در پا را گوانی، جانی نیست كه انسان انتظار دیدن يك طفل مو طلایی را داشته باشد. باشندگان این دهكده را كه در نزدك سرحد برازیل موقعیت دارد، سرخ پوشان تشكيل میدهد. ولی چنین طفلی بنام ولفگنگ كه هنرگك درین جااست.

پدر و مادر طفل هر دو علمای بشر شناسی هستند و مشغول مطالعه زندگی يك قبیله هندی بنام «گوارانی» میباشند. ولفگنگ به عمر سه سالگی وارد این محل شد و

سه سال اول عمر خود را در ویانا و لندن سپری کرد. ولی وی بدون هیچ اشكالی زندگی نوش را آغاز کرد و بزودی زبان گوارانی ها را فرا گرفت بطوریکه وی لسان اصلی اش، جرمنی را تقریباً فراموش کرد و گوارانی را از پدر و مادرش خوبتر صحبت میکند. وی كاملاً چون يك طفل هندی زندگی میکند. باید ن

عربان می دود، شب پره و پرنده ها را شكار میکند، بروی خاك میخوابد و غذای هند یها را بشوق می بلعد شبها را ولفگنگ چون اطفال دیگر قبیله، در كلبه ایكه از شاخه

تارزن موطلایی: ولفگنگ در محیط جنگل پاراگونی خود را كاملاً در منزل و ماوای خود حس میکند.

ها و گیاهای خشك پوشیده شده، نمی گذارد. گوارانی ها عقیده دارند سپری میکند. اطفال گوارانی از كه طفل بدنيا «بالغ» بود و آدمی آید تمام آزادیهای بر خور دارند و حرکات ایشان در ایام صباوت والدین هیچگاه بالای ایشان قیود آئینه ای از زندگانی آینده ایشان است



سلطان جنگل بیدار شو كه هنرگك بمیدان جنگك برآمده است زوندون



گرهنرگك هنگام صحبت با اطفال دیگر قبیله در یکی از اطاقهای سقف آن از شاخه ها و گیاه های خشك ساخته میشود.

ولفکنک نظر به اطفال دیگر زود تر بر آشفته میشود و با مارش بسا اطفال دیگر گفتگو و دعوی مینماید. در قسمت سامان بازی باز هم ولفکنک تا اندازه ای اروپا نسی باقی مانده چون گاه گاه بازی با ترا کتور های کوچک گدی های پلاستیکی و غیره را نسبت به بازی با سنگریزه و فلاخن ترجیح میدهند.

ولفکنک بعضا با کاه و تیپ ریکارد در خود را مشغول ساخته، می خواهد آنها را باز و بسته نماید در حالیکه اطفال دیگر به چنین اشیا ابدا دست نمی زنند.

ولی با این هم ذوق ولفکنک بالای اطفال دهکده هم تاثیر کرده چون بعضا ایشان بپادرهاشان میگویند برایشان مجله های رنگه، موتر و ترا کتور و غیره خریداری نمایند مادر ولفکنک پیوسته در فکر سال آینده است که باید ایشان واپس به ویانا، محل سکونت دائمی شان بروند و زندگی شان را در ایا رتمان دو پاره از سر بگیرند. وی کوشش دارد ولفکنک و یانا واپار تمان شانرا فرا موش نکند تا هنگام باز گشت خود را کاملا در محیط بیگانه احساس نکند. اما طفل سه ساله ای که به اطفال عریان دیگر در جنگل با تمام آزادی زندگی میکند حرف های مادرش را در مورد زندگی در شهر ویانا چندان جدی نمیگیرد.



با موجودیت خاک نرم به راحت میتوان روی آن به بازی مشغول شد



برگشت به مدنیت، که شاید گر هنبرگ و رفقاییش دقایق را با مجله صرف کنند. یکی از آنها هم هنوز خواندن بلد نیست.



درین قسمت پاراگونی غذا بطریقی تهیه میشود که از طرف خوددنی در اروپا خیلی ها مغایرت دارد و کمی گر هنبرگ چون اطفال دیگر اروپایی مشکل پسند نیست.

اما باز هم ولفکنک را آزاد گذاشته اند. تا هر طوریکه دلش بخواهد وقت خود را بگذرانند ایشان از این که ولفکنک درین سن و سال به خود اعتماد پیدا کرده و تقریبا صاحب شخصیت شده خوش اند. ولفکنک تنها به چشمه که از محل بود و باش شان چند صد متر فاصله دارد رفته غسل می کند و با آب میارد. گوارانی ها به مسایل حفظ لصبه نیز چندان توجه ندارند و اطفال به کرات مریض میشوند یکبار یک مریض مکروبی همه اطفال را به یک تبوع و سر دردی مبتلا ساخت ولی ولفکنک مانند اطفال دیگر دهکده از استراحت ابا ورزید، ولی پس از گرفتن یکمقدار انتی بیو تیک دو روز بعد کاملا صحت یاب شد.

ولفکنک هنوز هم تحت تاثیر روش های «غیر سالم» اروپا نیست اطفال گوارانی به اشیا از نگاه استفاده از آن ارزش میدهند ولی ولفکنک داشتن و صاحب بودن را دوست دارد، مثلا اطفال دهکده برای فلاخن های شان از چسها تا شش پارچه سنگ نکمید دارند و دایما ازین سنگ ها کار میگیرند. ما درین قسمت هم عقیده نیستند، شماره ۳۵

پچيرو و آگام

گوشه ديگري از تاريخ دفين

نگارش: نظر محمد عزيزي

ساحه پچيرو و آگام نظر به شکل جغرافيايي، رسوبات مواد معدني و تخریبات اراضي در و جيولوجيكي مثل هدهه است.

رسوبات مواد معدني و تخریبات اراضي با نهايت زيبايي درين منطقه جلوه ميكند.

صورت ظاهري آبنده:

۱- يك ستويه مركزي در داخل محوطه معبد وجود داشت كه قسمت ۳ بر ۴ حصه آن تخریب و يا دل آن پاره شده است. و در قسمت شرقي آن به امتداد سطح خارجي ستويه مركزي بصورت موازي دو زواياي دو ستويه كه به قسم نوش ظاهر شده معلوم ميكردد.

۲- سطح خارجي آن بدون رواقها

بوده و توسط ستون های چسپیده بدیوار به دیواره بخش تقسیم شده است.

۳- موادیکه در ستويه ها و تزئینات مهندسي بكار رفته مشتمل از سنگ برجال، سنگ دریائي، كوهي و ستوك خام است.

كاوش نمبر (۳) تپه پستكي نمبر (۱):

این كاوش در وسط عرض تپه

مذکور در سمت غربی در کلاس دومی صورت گرفته است. از كاوش غیر قانونی كاوشگران این نقطه قابل دقت است قرار نظریه بناغلی دوكتور طرزی باستانشناس جوان افغانی ممكن در حصه کمی از محوطه و بهارا یا يك حجره یا صحن خارجی بوده باشد. كاوش غیر مجازی كه بوقوع پیوسته داخل دیوار و تهداب آن از بین رفته و اقسام سرخ مائل به گل سرشونی و گل سبز دانه دار كه معمولاً پلاستر دومی و اولی دیوارهای بخشهائی میباشد واضح و هویدا گردیده است.

كاوش از مقابل به شكل پروفیل كار شده و یگانه علت از بین رفتن قسمت از دیوار و تهداب همین رویه بوده است.

تپه پستكي (ب) و (ج):

این تپه در سمت غربی تپه پستكي الف متصل بهم قرار دارند. موقعیت این تپه با پستكي الف موثید يك ارتباط نزدیک بین دو معبد عمومی را توسط يك راهروی توضیح و توجیه مینماید.

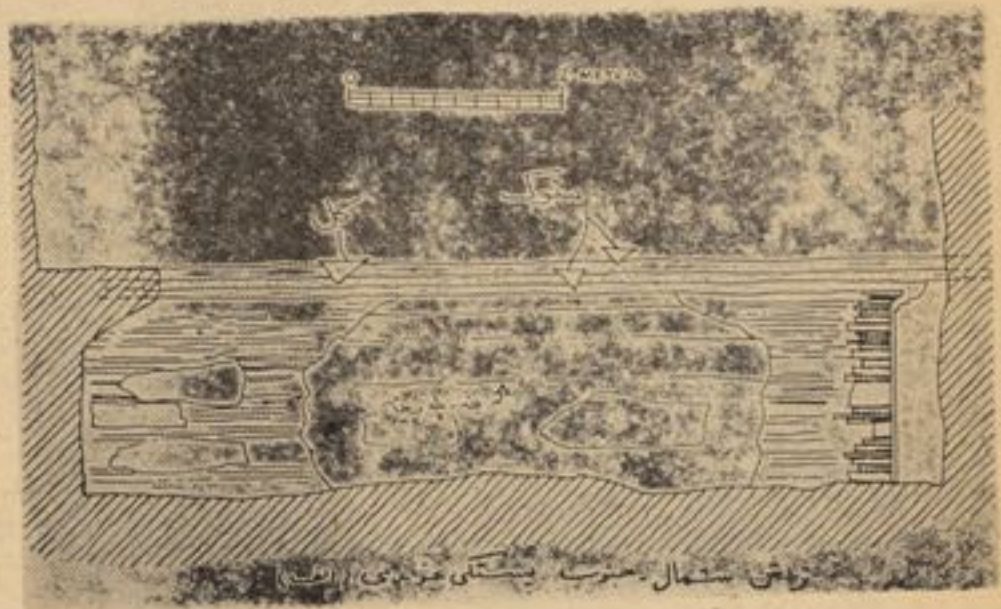
ارتفاع این تپه از پائین سطح اصلی زمین در حدود ۷۰-۸۰ متر تخمین شده است. وضع توپوگرافی این تپه را میتوان به سه کلاس تعیین و تقسیم نمود. چنانچه نظر به خصوصیات طبیعی طولا از سمت شمال به جنوب قرار گرفته و به نقطه

مهم نظارت بین ساثر تپه های پائینتر ر کم ارتفاع شده میتواند. از مطالعه هیات سروی و تحقیق حوزه پچيرو و آگام این طور استنباط شده كه دو نقطه ساختمانی یا معبد با يك دهلیز یا راهرو (كوریدور) ممكن در قسمت این تپه را با هم ارتباط كامل بدهد. چنانچه تپه پستكي (ج) مرتفع ترین حصه این سلسله های متصل بهم است و میتوان گفت كه شاید معبد بزرگ و یا ستويه در انتهای سمت جنوبی این تپه موجود باشد كه از تباط استرا تیزیکي و سوق الجیشی اش نمایانگر سائر محلات و عمرانسات معابد بودائی در دورادور آن ممكن شده بتواند.

كاوش تپه كوچك انخر كنگ در منطقه پچير:

این تپه در سمت شمال غرب تپه الف، ب، ج سلسله های متصل بهم پستكي قرار دارد به سمت شرقي تپه مذکور دریاچه كم عرض وجود دارد كه از دامنه های سپین غر سرچشمه ميكيرد و بادریای پچير بالا (علیا) يكجا ميشود قرار دارد.

در سمت جنوبی این تپه تپه دیگری است نسبتاً بزرگ - ولی این تپه محل قبور مردگان اهالی پچير قرار گرفته و تا جائیکه هیات به مطالعه آن پرداخته است. دارای کلاس های وسیع بوده كه محوطه آنرا میتوان نیز تا حصص تپه انخر كنگ و شیله دریای متذکره رساند و از جمله تپه های میزه ایست كه فعلا در بناز داشت علمی نمیتوان صورت عمل كاوش های علمی اركیالوجی را بدان تطبیق نمود.



شده افغانستان باستان



تپه های که در جوار خانه های شاه وزیر و باول قرار دارند :

تپه همجوار خانه باول واقع در پیچیر سفلی :

این تپه تقریباً بیضوی بوده و در سمت شمال شرق تپه های پستکی الف - ب - ج قرار دارد و تقریباً در وسط قریه و در غرب دریای پیچیر موقعیت احراز نموده است .

تپه همجوار خانه شاه وزیر واقع در پیچیر سفلی :

این تپه در شمال تپه فوق الذکر قرار گرفته و بصورت تقریباً بیضوی شکل افتاده است در این تپه نیز در سمت جنوبی آن کاوش غیرقانونی صورت گرفته و تقریباً در ۲ بر ۴ حصه این کاوش علائم تهادابها، دیوارها پخته‌ئی و آثار ذغال به مشاهده رسیده و میتوان نیز در این تپه بصورت علمی کاوش نمود. زیرا

صورت ساختمان :

در این تپه بصورت معمول مانند سائر ستوپه‌های زینه ستوپه مرکزی بطرف شمال بوده و در اطراف بسا ستوپه های دیگر بصورت ویران و از هم پاشیده به نظر رسا نیسده میتوانیم چون عمو ما قسمت های فوقانی این ستوپه ها تخریب شده آثاری از آن باقی نیست تا تشکیل یافورم آنرا مشابه به آبدات هده و یا سائر تپه ها نمائیم .

موادیکه در این تپه کار شده عبارت از ستوک تقریباً زرد و پخته ، سنگ برچال و سنگ های کوهی بوده و در بعضی از قسمت های طبقه دوم آثار و توته های سنگ اهکی سفید ناپخته بکار رفته که شاید طبقه دومی مدور باشد .

معمولاً ستوپه ها دارای رواق ها و پایه های چسپیده بدیوار داشت .

که در اوچه اول منحیت قسمت دومی کلاس تپه بوده ولی بعدها توسط زارعین و اهالی قریه مذکور نیز هموار شده است .

۳- حصه بالائی تپه نیز طولاً از سمت جنوب به شمال افتاده است بیضوی بوده و کارشگران غیر مجاز نیز در این تپه به کاوش های بیرحمانه خود نیز ادامه داده اند .

ستوپه غونئی :

این تپه در شمال غرب و په غونئی و در سمت شمال شرقی زمین های زراعتی و تپه های متذکره پیچیر سفلی قرار دارد مانند دیگر تپه ها نظر به شکل خود طولاً از سمت شمال به جنوب و ارتفاع آن از سطح زمین های زراعتی در حدود ۸۰ متر میباشد .

بقیه در صفحه ۵۵

صفحه ۱۵

مانند سائر تپه ها تاجائیکه هیات موظف سروی خود را بعمل آوردند این تپه قابل حفریات بوده و شاید نتیجه خوبی علمی و تاریخی را ارائه نماید .

و په غونئی :

تپه و په غونئی در موازی طرف راست مسیر راهرو عمومی اهالی پیچیر و در حدود ۵۰۰ متری شمال شرقی تپه های پستکی و حرمت خیل و قریه پیچیر قرار دارد . ساختمان این تپه به سه بخش عمده تقسیم شده است .

۱- حصه پائین تپه به سمت جنوبی به شکل یک میدان تشکیل نموده که دهاقین آنجا جهت خرمن کند م آنرا برای خود شان درست نموده اند .

۲- حصه دومی بالائی این تپه نیز هموار بوده و احتمال قوی می رود



عکاسی : محمد ناصر احمدی

پاول گیتی در کجا است



* يك مادر بیچاره يك پسر بلا تکلیف و يك معمای ۴۰ میلیون مارك * از تاریخ ۱۰ جون به اینطرف نواسه تر و تمند ترين مرد جهان بدون آنکه اثری از وی بدست آید ناپدید شده است .

* به احتمال قوی ربا ینده پسر جوان انتظار دریافت مبلغ زیاد پول را دارد * آیا پاول گیتی واقعا در چنگ جنایت کاران افتیده است ؟

اشك از چشمای گایل گیتی مادر پاول میریزد و میگوید : انشا الله به او آسیبی نخواهد رسید . مادر درد رسیده حین يك کنفرانس مطبوعاتی در روم در حالیکه سوکیل مدا فعش در پهلوئی اونشسته باید برای نجات فرزندش ۴۰ میلیون مارك پیر دا زد اما این مبلغ را از کجا بدست می آورد ؟ عروس تر و تمند ترین مرد جهان چیزی در بساط ندارد . و چندی قبل می بایست از منزلی که به کر ایه

گرفته بود کوچ کند زیرا توان پرداخت کرایه آنرا نداشت . تمام موضوع بر سر او دور می زند . پاول گیتی سوم ، گایل گیتی فرزند ۱۷ ساله اش را می ستایند که در دو سال اخیر به تنهایی توانسته زندگی اشرا پیش ببرد و میگوید : (يك جوان سربراه و منظم) اما این جوان سر براه گاهکاهی چرس میکشد مخدرات شدید استعمال می کند و در تظاهرات حصه می گیرد . پولیس حتی معتقد است که پاول گیتی ، با سازمان مافیای سیسل نیز رابطه دارد . اینکه آیا پاول يك قربانی این باند شده یا موضوع اختطاف را برای این به کمک دگران چیده تا از پدر کلان پولدار خود پول بیرون بکشد هنوز روشن نشده است مارتینا ساخر با خواهر دوگانگی اش جورا که در ماه های اخیر با پول گیتی یکجا زندگی میکرد می گوید : من مطمئنم که پاول

خواهرهای دو گانگی مارتینا ساخر و جورا که پیش از اختطاف پاول با او یکجا زندگی میکردند

دعوت ها حاضر بود و لزومی نه داشت که همیشه در پارتی های شرکت کند تا دختران جوان سهم داشته باشند چنانچه در تصویر آئین می بینید (پاول از طرف را اختطاف کرده اند ، و این درست نیست که بگویم او خودش تمام این جریان را صحنه سازی کرده باشد . پاول جوان همیشه برای پذیرفتن



پاول گیتی سوم (نفر دوم از سمت چپ) در میان رفقایش ژوندون



پاول گیتی سوم تنها در کارگاه نقاشی اش که به سبک روم قدیم آراسته شده دیده میشود . او معشوقه هایش را هم در همینجا می پذیرد



سر زبانها است :
 آیا نواسه بزرگترین میلیاردر جهان
 به راستی اختطاف شده یا اینکه
 خودش خواسته چنین نقشی را
 بازی کند تا کمبود مای خود را
 بدینوسیله مرفوع سازد ؟
 مادرش گایل گیتی بهر حال
 کاملا مطمئن است که پسرش را
 اختطاف کرده اند و میگویند: یکی
 از اختطاف کنندگان بسوی تیلیفون
 کرده است .
 و وقتی گایل از او پرسیده که از
 کجا می داند پسرش هنوز در قید

نشود که سیل دالر سرازیر خواهد
 شد نه بهیچوجه ! من باید پولی را
 که به آن ضرورت دارم به زحمت
 بازو به کف آورم من نقاشی می
 کنم زنجیر و حلقه انگشتر مسی
 سازم یا خیاطی میکنم و اگر این
 کارها کفاف ما یحتاجم را ننماید
 ناچارم به کار دیگری بیندیشم پازل
 متعاقب بر گزاری این نمایشگاه در
 روم مفقود الاثر گردید و تا امروز
 کسی نمیداند او زنده است یا مرده
 افواهاات مختلفی پس از ۱۰ جو لای
 که تاریخ غیبت از بشمار می رود

چپ نفر دوم) این جو ان که پیش
 از وقت به سن بلوغ با گذاشته
 بادوستان سیاه پوست خود در کار
 گاه نقاشی اش سرگرم میباشد
 این تصور درست چند روز پیش
 از غایب شدن پاول بر داشته شده
 گیتی جوان موها یسرا کوتاه کرده
 میگفت: حالا که هر مامور مالیات
 موهای سر شرا دراز می گذارد ،
 دیگر گذاشتن موی نه لطفی دارد و
 نه جلب توجه می کند پاول گیتی



پاول اول پدر کلان ثروتمند پاول سوم میگویند:

تنها در کار گاه نقاشی اش که
 بسبب رومی ارسته است دیده می
 شود او درین کار گاه نقاشی میکرد
 و با ساختن مجسمه های پول در
 آورده امرار حیات مینمود و علاوه
 در همین اتاق آشنایان و معشوقه
 های خود را می دید و پاول بساب
 داندان دختران جوان بود .

پاول گیتی سوم در کجا است ؟

پاول گیتی ۱۷ ساله و قتی
 نمایشگاه آثار نقاشی خود را افتتاح
 می کرد ضمن ایراد بیانیهای در برابر
 خبر نگاران گفت : (اکثر مردم
 را عقیده بر اینست که پدر کلانم
 پولدار به سادگی پشت من باد
 خواهد کرد اما این حرفها درست
 نیست پدر کلانم که میلیاردها ثروتش
 را بوجه جالبی گرد می آورد سعی
 بر افزایش مقدار آن میکند هیچگاه
 حاضر نیست که حتی یک پولش را
 خرج من بکند و اگر گاهی هم مادرم
 سر بکس پولش را باز کند تصور



اشک از چشمهای گایل گیتی مادر پاول می ریزد و میگویند: انشا الله آسیبی به او نخواهد رسید

حیات می باشد ، آن مرد از سوی
 دگرلین تیلیفون اینطور جواب داده
 اگر شما اثباتی می خواهید که پسر
 شما واقعا در چنگ ما افتیده است
 ما حاضریم یک شست او را بریده
 طور نمونه و بمنظور اطمینان خاطر
 تان بفرستیم .

اما مادر پاول تا امروز شست بریده
 فرزندش را دریافت نداشته است .
 در عوض یک نامه پسرش را
 گرفته که در آن نوشته است
 بیاس محبتی که بمن دادید محبتی
 که مادر را به فرزندش مربوط می
 سازد خواهش می کنم از تلاش
 برای پیدا کردن من دست نبر دارید
 اختطاف من یک شوخی نیست من
 در چنگ یک عده اشخاص پیر حم
 وزیا خوار افتیده ام آنها حاضر
 هستند مرا بکشند لطفا به آنها برای
 نجات من پول بدهید مبلغی را که
 آنها مطالبه دارند به گایل اطلاع
 داده اند : اختطاف کنندگان در حدود
 ۴۰ میلیون مارک میخواهند .

اما اینکه گایل گیتی این ۴۰
 میلیون مارک را از کجا بدست
 خواهد آورد ، هنوز مجهول مانده
 است ؟ زیرا عروس پاول گیتی
 میلیارد دارنده کمپانی تیل چندانی
 از لحاظ مالی وضع مساعدی ندارد .

پاول گیتی دوم پدر پاول باهمسر دوم و دو طفلش در یکی از خیابانهای
 روم در یک مظاهره ضد جنگ ویتنام سهم گرفته میگویند حاضر است
 برای نجات فرزندش یک قسمت پول مطالبه شده را بپردازد

عوامل اعتیاد سگرت و شخصیت های متنوع آن



شاید برای از بین بردن تاسرائل سگرت می کشند.

بالاخره محقق مذکور در اصطلاح «اندیشه باخارج از جهان خود» را برای معتادان سگرت و «اندیشه با جهان خود» را برای آنهائیکه معتاد به سگرت نیستند بکار می برد که هر دو اصطلاح به اساس يك اصل یو لویکی استوار است.

ریچارد کان میگوید دلایل کافی وجود دارد که قبول کنیم اعتیاد به سگرت در نزد عده از اشخاص يك مصروفیت است که به آن زندگی را گواران و بهتر احساس میکنند.

ریچارد در اخیر نتیجه میبرد که عقاید و طرز تفکر متنوع اشخاص است که نهاد اودار به کشیدن سگرت میسازد. بنابراین تدوین يك پروگرام آموزشی برای جلوگیری از سگرت که موفق به خواست همه معنادان باشد از پروبلم های عمده علمی امروزی بحساب می آید. و اما مجادله علیه سگرت از راه های دیگر مانند برداشتن اعلانات آن از روی بازار و درج و نشر خطرات ناشی از سگرت در پشت قطعی های آن که اخیراً در انگلستان، کانادا، آیرلند، جاپان، سیرو، و اضلاع متحده مروج است نیز میسر می باشد. همچنان بر راه انداختن تحقیقات برای پیدا کردن ماده ای که با تنباکو تصویض شود نیز برای جلوگیری از استعمال تنباکو، در کشور های جاپان، انگلستان و اضلاع متحده جریان دارد.

هیجانی است که معتاد آن بدینوسیله اندوه خود را تنقیص میدهد.

۱۱- سگرت برای تمرکز افکار: این گروه معتادان سگرت را يك عامل تمرکز افکار تلقی کرده و قسماً از آن سوء آن آگاهی دارند.

قرار تحقیقات این محقق اشخاص معتاد به سگرت در مسائل مختلف زندگی خویششان را در معرض آلودگی پیچیده و عوامل ناراحت کننده قرار داده و اقداماتی را در يك موضوع ترجیح میدهند. در حالیکه آنهائیکه معتاد به سگرت نیستند اکثراً تمایل به سادگی و تعمق موضوع، نظم و کنترل داشته و از نیروی و اکثر مسائل حیاتی مؤفق اند.

معتادان سگرت در ماحول خود به سادگی تسلیم فشار های روحی، تشویش و ناراحتی های میشوند که در ابتدا ممکن است در مقابل این تحریکات تحمل نشان بدهند، ولی در نهایت يك حالت رخوتناک به آنها دست میدهد. بنابر تحقیقات این محقق همین اضطراب است که به سادگی آنها را در معرض چنین تحریکات قرار میدهد. در حالیکه آنهائیکه معتاد به سگرت نیستند به يك زندگی ساده و منسجم تمایل داشته و آزاد از قید تسلیم به ناراحتی اند.

برملاشدن هدایای انتخاباتی نکسن

گورد یسده است کمیته صنایع معدنی میسوتا اعتراف به هدیه سه سوسه هزار دالر نموده و به مبلغ سه هزار دالر جریمه نقدی محکوم و همچنان رئیس آن کمیته و آمر اداری آن هری هلنزا با تمام جرم حنجه ازین ناحیه، به تادیه مبلغ پنجصد دالر جریمه محکوم شده همچنان دورنیک رئیس هیات مدیره شرکت گودیر تاینر به تادیه مبلغ یکپنجاه دالر جریمه نقدی محکوم شده است.

بقرار اظهار مدعی العموم، کاکس، رئیس بودن امریکن ایر لاینز که جارج سینتر نام دارد، بخاطر آمادگی داوطلبانه اش برای اعتراف باین جرم و پرده برداشتن از روی حقایق راجع به سهم هدیه شرکت مربوطه از جزای پرداخت جریمه معاف شده است. بصورت مجموعی (۷) شرکت راجع به سهم شان در پرداخت هدیه جهت مساعدت بخاطر انتخاب مجدد نکسن، اعتراف نموده و کمیته انتخاباتی نکسن در حدود نود هزار دالر از جمله این هدایا تاکنون مسترد نموده است. بتاريخ (۱۹) اکتوبر شرکت فرست انتروستیک متیابولیس و رئیس آن (اواندریس) بجرم مساعدت مبلغ ده هزار دالر به سازمان انتخاباتی همفری ونکسن اعتراف نموده است.

باساس اعلامیه مدعی العموم - آرکی باله کاکس- سه شرکت بزرگ و دونفر از روسای هیات مدیره آنها که در انتخابات سال گذشته بمنظور انتخاب مجدد نکسن، بمبالغی اژدارانی شرکت های مربوطشانرا صرف نموده و مساعدت غیر قانونی نموده بودند، مجرم شناخته شده اند.

بر علاوه يك شرکت دیگر بارلیس آن نیز، روی این ملحوظه که به همفری و مسکی، گاندیدان ریاست جمهوری در انتخابات مساعدت مالی و غیر قانونی نموده، تحت تعقیب قرار گرفته محکوم گردیده اند.



کاکس

اتهامات مشابه، علیه یکصد شرکت های دیگر و مدیران آنها وارد گردیده است. شرکت های که با اتهامات وارده بتاريخ ۱۷ اکتوبر اعتراف نموده اند عبارتند از:

کمیته گودیر تاینر که پرداخت هدیه ای (۴۰۰۰۰) دالر را اعتراف و به مبلغ پنجپنجاه دالر جریمه نقدی محکوم شده است.

شرکت امریکن ایرلاینز که پرداخت هدیه بمبلغ پنجاه و پنجپنجاه دالر را اعتراف کرده و به جریمه مبلغ پنجپنجاه دالر محکوم

۳- برای تنقیص تا تر: این اشخاص سگرت را در يك حالت تائر و یا برای تنقیص تائر میکشند.

۴- برای تبدیل خاطر از يك موضوع: احساس این تمایل تا هنوز واضح نگردیده اما يك وصف خود آگاه در محتوی آن قابل بررسی است. آمادگی و پذیرش جسمی و تاثیر سگرت بالای جسم، يك اصل عمده این فکتور است. بالاخره در محتوی این عامل چیز است که از کشیدن سگرت برای دور ساختن فکر خود از يك موضوع ناراحت کننده استفاده میکنند.

۵- عادت به ناگواری: این گروه از اشخاص برای این سگرت می کشند که خوشی موجود را معلوم بسازند و با يك حالت تائر از خود ایجاد نمایند.

۶- عادت به عمل مکرر: محتویات این عامل عبارت از اقدام مکرر به عمل کشیدن سگرت است در حالیکه معتاد آن از عمل قبلی خود آگاهی ندارد یعنی نمیداند که چند لحظه قبل سگرت اولی را در خاکستر دانی انداخته است.

۷- سگرت برای تحریک: ساین اشخاص سگرت را برای تحریک نمودن خود در يك موضوع میکشند.

۸- ارتباط سگرت با حالت دهانی: محتویات این عامل میرساند که تفکر شخصی احتیاج او را به سگرت ارائه میکند و شخصی مذکور قسماً از عمل سگرت آگاه و تاثیر آنرا میداند.

۹- لذت های حسی و حرکی: محتوی این عامل عبارت از لذتی است که شخص از کشیدن سگرت بسالفاصه در موقع مراسم رسمی و یا بعد از استماع يك بیانیه احساس میکند.

۱۰- سگرت در حالت هیجانی: محتویات این عامل از کشیدن سگرت در حالات

در سال های اخیر خطرات ناشی از استعمال سگرت مورد علاقه و دلچسبی تمام جهانیان قرار گرفته است. از آنجا نیکه ترک این اعتیاد، بوجود آگاهی از خطرات آن، يك مشکل عمده برای معتادان آن است، بنابراین این نقطه که چه عواملی زمینه را برای اعتیاد سگرت و دوام آن مساعد میگرداند مورد تحقیق روان شناسان قرار گرفته است.

علمای مختلف درین مورد تحقیقات و نظریه داده اند که تازه ترین معلومات درین اواخر توسط ریچارد دبلو کان ارائه گردیده است: قرار نظریه این محقق آنها نیکه اعتیاد به سگرت دارند گروهی مشخص را تشکیل نداده اند.

بنابراین سرحد مشخصی که سگرت کش ها را از آنها نیکه اعتیاد به سگرت ندراند جدا کند، قابل دریافت نیست.

آنچه که درین مورد ضروری است، عبارت از مطالعه آن بخش شخصیت است که در کنترل و تنظیم عادت رول ارزنده داشته و البته قسمت متبانی آن قسماً خالی از فایده نیست.

تحقیقاتی که این محقق بالای گروه از معتادان سگرت انجام داده علت اعتیاد را در نزد ایشان بصورت خلاصه در یازده فکتور ذیل ارائه کرده است.

۱- برای اعتیاد: اگر چه این کلمه اصطلاحاً به تمام معتادان سگرت مسمی میشود اما در اینجا معنی مشخص داشته و به آن گروه از معتادان سگرت مربوط میشود که يك آرزوی مشتاقانه و نا پسایدار به کشیدن سگرت داشته، با وجود اجسای پس ناگواری آن تمایل باین خواست دارند.

۲- برای تزئید مسرت: این گروه اشخاص در يك حالت مسرت بخش سگرت را خیلی گوارا پنداشته و زمانی سگرت میکشند که تازه در يك شرایط ضعف آور قدم میگذارند.

پا عشق بسوی امریکارفت

● جین شر مپتن سا زکنی که در مدت کم پول

فراوان و شهرت بی پایان کسب کرده است .



جین شو مپتن یکی از زیبا ترین مانکن های انگلیسی است که اخیرا از امریکا بکشور شس باز گشته است .

این زن زیبا و خوش اندام که موهای صاف و چشمان قشنگ دارد در امریکا بحیث مودل کار میکرد . در بیست سال اخیر شاید او از جمله مانکن هایی باشد که بیشتر از دیگران از او عکس بر داشته شده است .

زیبایی خیره کننده این زن لباس ها را چند برابر قشنگ تر جلوه میدهد ، از همین سبب او توانست در مدت کمی پول فراوان

مسافرت کرد .
در مدتی که در کنار مرد دلخواه خود بود با علاقه در نمایشات مختلفی که بخاطر مود در امریکا بر گزار میشود شرکت میکرد و پول فراوانی از این راه بدست آورد .
مناسفانه این عشق بسودی گرانید و یک سال قبل آندو از همدیگر جدا شدند و جین شر مپتن تنها به انگلستان باز گشت و در خانه مجللی که تازه خریده زندگی میکند او فعلا از مانکن بودن دست کشیده زندگی جدی خود را از سر گرفته است .
با وجودیکه این شغل ثروت زیادی نصیب او گردانیده است دیگر میل ندارد بکارش ادامه دهد ، او وقت زیادی باقی است .
میکوید .
درست دارم ، آرام و بیسر و صدا زندگی کنم ، دیگر شهرت برای من اهمیتی ندارد ، حالا من به زندگی از زاویه دیگری نگاه می کنم .
از او پرسیدند ؟
در باره پیری چه فکر میکنید ؟
وی پاسخ داد ،
بلی پیری اجتناب نا پذیر است من درین مورد جدی فکر میکنم ، در حقیقت میکوشم با پیری مبارزه کنم ، هر چند خواهی نخواهی به سوی پیری باید رفت ، ولی برای من میل ندارد بکارش ادامه دهد ، او وقت زیادی باقی است .



تولی تنهای برگشت



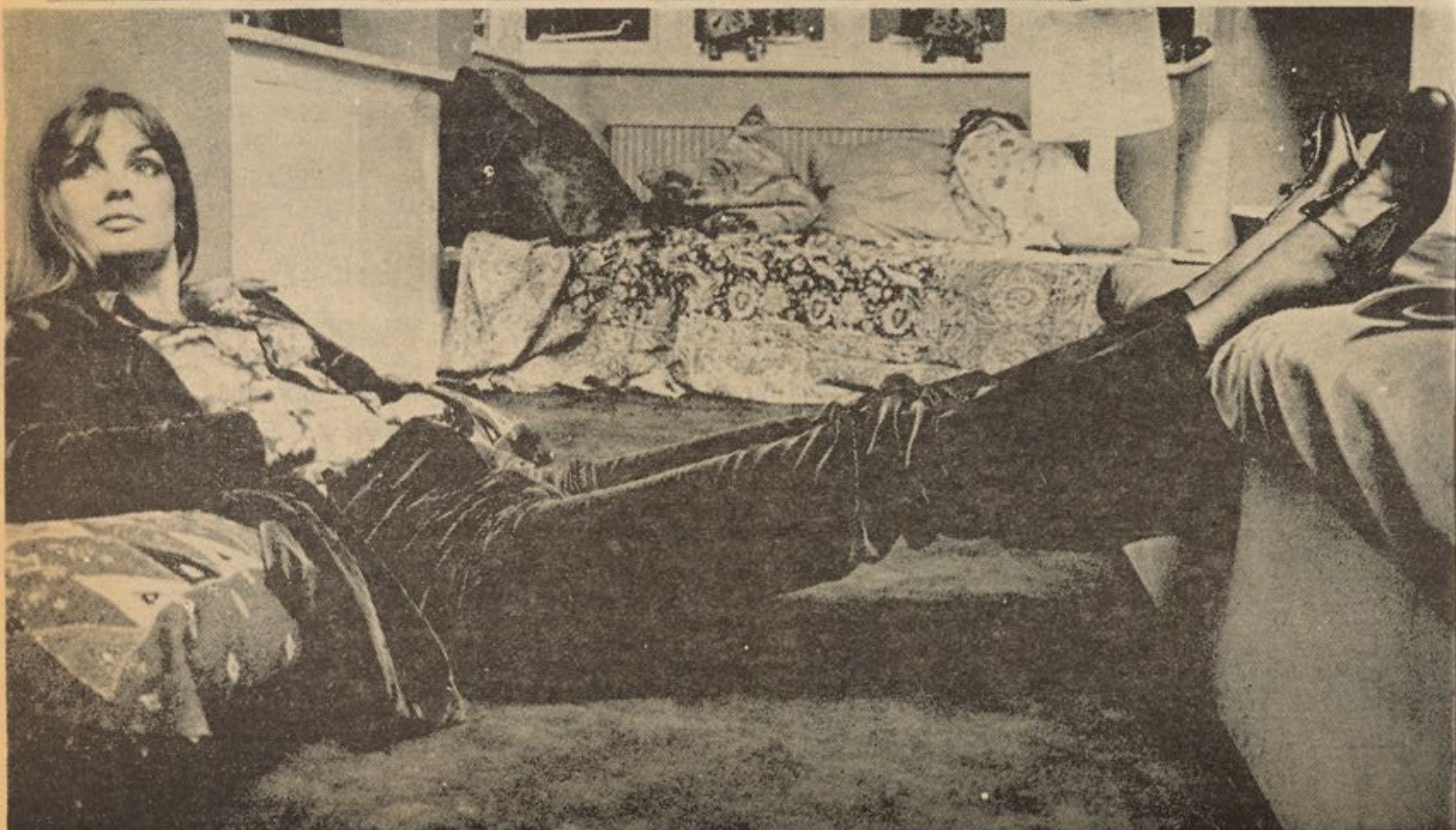
او از اقامت خود در امریکا
خاطرات خوشی دارد ولی میخواهد
سرگرمی های جالبی برای خود
مبیا کند و تنهای خود را بدین
وسیله جبران نماید .

هنوز هم خیر نگاران گاهکا می
مزاحم او میشوند و میخواهند به
شکلی از اشکال عکس او را نشر
کنند او در جواب یکی از روز نامه
نگاران گفته است :

از پنج سال به اینطرف عکس
های من در روز نامه و مجلات نشر
بقیه در صفحه ۵۶



جین شرمپتن حالا ازمانکن بودن
صرفنظر کرده بهاستراحت میپردازد.





● **لندسیر چاپ آثار هنری را انقلابی ساخته**
و آنرا هرچه بیشتر در خدمت عامه مردم
قرار داد

● **لندسیر در سن یازده سالگی، نشان (بشقاب**
نقره) انجمن هنری را بدست آورد

لندسیر نقاش

گروار سازی امتیاز اختراع به مبلغ ۲۰۰۰ پوند بهمهراه آورد. و تا سال ۱۸۷۵ بیش از ۴۳۴ اثر هنری معروفش بچاپ رسید.

ادوین فرزند ارشد يك خانواده هنرمند بود که در رنگسای لندن زمانیکه دهه های آخر جنگ های ناپلیونی، انقلاب کبیر فرانسه را در یک وضع بحرانی هرج و مرج قرار داده بود و آثار آن به صورت چاره ناپذیر بر جامعه انگلیس اثر میگذارد حیات بسر میبرد. این اثر پذیری بیشتر در بخش هنرمندان، نقاشان و نویسندگان به صورت مکتب نیوکلاسیسم که بنیان گذار آن لومی داوید با احساسات آزادی خواهی آن محسوس است. این احساس تازه بروح جوان و اثر پذیر لندسیر نشانه گذارد. او در سن یازده سالگی نشان «بشقاب نقره» انجمن هنری را با کشیدن در اسپ بدست آورد. بزودی این آثار همتراز آثار بزرگ نقد شد. وبخصوص با آثار نقاش معروف آنزمان میلیاس. بعد پدرش او را نزد پنجم برای تقلید از آثار رافائل فرستاد. در این زمان آثار اورنگ طنز آمیز دارد با وجودیکه در آنزمان شیوه آموزش خیلی خشک و با انضباط در مکاتب هنری دنبال می شد.

اولین پیروزی از نگاه مردم در سال ۱۸۱۸ با کشیدن تابلو سنگ های جنگی بمیان آمد. در این اثر دو سنگ بعد از يك جنگ طولانی خسته کننده در حالیکه خون از سر و روی شان می ریزد و از شدت تقلا حتی چارچوب تابلورا درهم ریخته

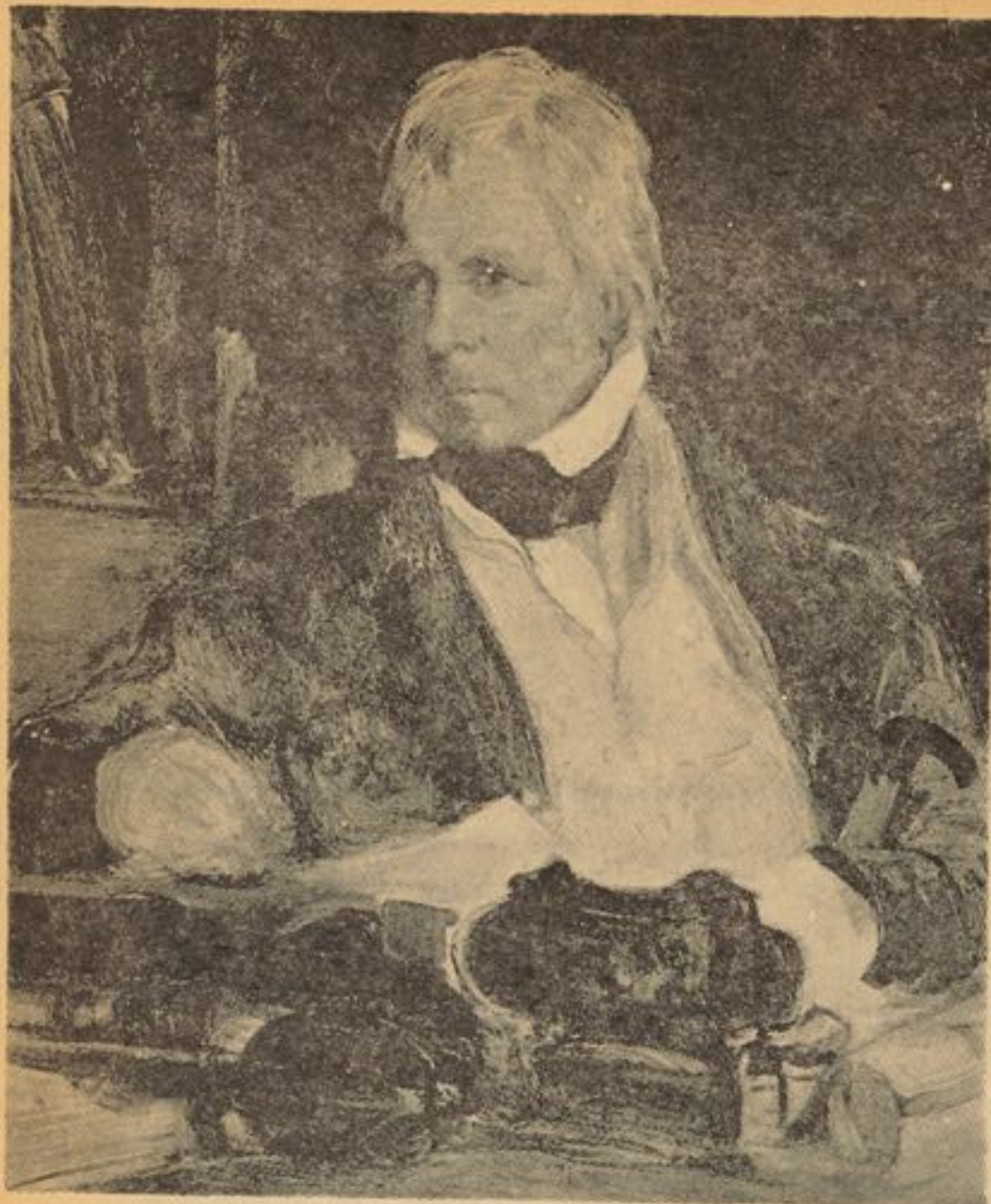
ماه جاری يك قرن از مرگ این نقاش سترگ میگذرد و لی آثار جاریندان او در طول سده های دراز هم چنان زنده خواهد ماند.

او انقلاب و تحول عمیقی را در هنر گروار سازی (کلمه انگراور فرانسوی بوده و بر معنی کندن حروف و اشکال بر سطح يك شی معنی میدهد و این هنر در چاپ تحول بزرگی را بوجود آورد.) بمیان آورد و با آن حفظ آثار بزرگ نقاشی را ممکن ساخت.

صد سال قبل در همین ماه یعنی روز اول اکتوبر سال ۱۸۷۳ بعد از يك مرضی متناوب دماغی، یکی از نخبگان و سر دمداران هنر «عصر طلایی و کتوریا» ادوین لند سیر در مارلیبون در کارگاه نقاشی اش بسن ۷۱ سالگی چشم از جهان بست. محبوبیت مردم پسندی او بخاطری بود که سه معیار هنری انگلیس را بهم پیوند زده بود: حفظ میراث هنری ستبیز و وارده گزینش جریان رومانسیسم در جوانی اش که از فرانسه بعاریت گرفته بود و خلق بدیده جدید هنر گروار در چاپ، که خانواده دوین آنرا در طول مدت دراز زندگی هنری شان رشد و تکامل داده بودند.

چاپ هنر را انقلابی ساخته و آنرا هرچه بیشتر در خدمت عامه مردم قرار داد. و به این ترتیب خلا ژرف و عمیقی که بین هنرمند و مردم موجود بوده از سر راه برداشت دو سال بعد از مرگ لندسیر اختراع او در هنر





اند، دیده می شود. و با آن لطیف ترین احساس دراماتیک بازگو شده است این تابلو در مطبوعات آن زمان غوغایی برپا کرد. او بعد از آن پله های شهرت را یکی دنبال دیگر زیر پا گذارد. اثر دیگر او در سال ۱۸۲۴ بنام «پنجه پشک» شهرت دیگری برایش همراه آورد.

او با قدرت سحر آفرینش، در خلق نمایش جلدوموی حیوانات و با انتخاب سایه روشن برای نمایش قدرت حیوانات درون تابلویش، بیداد می کرد.

در سال ۱۸۲۴ استدیوی درسنت جان وود بازنموده و بدنبال آن بسفر های طولانی اش در سطوح مرتفع سکاتلند، کشوری که مسیر زندگی اش را دگرگون نموده دست یازید.

شهردهی

رسم خواهر زاده ملکه را می کشد با موپهای جر و کرتی پوست به او کاملاً شکل شادی می بخشد.

طی مدت کوتاهی لندسیر در حوضه هنرمندان وانجمن های ادبی لندن راه یافت او در این حلقه باشکست بزرگ عشقی مواجه شد که حاصل آن پناه بردن به الکل و خرابی نظم دماغی اش شد.

در دهه های ۳۰ قرن ۱۹ لندسیر به ذروه شهرت و محبوبیت هنری رسید. او به عضویت اکادمی نقاشان به سن ۲۴ سالگی پذیرفته بستی که تا آن زمان هیچکس عضو اکادمی نشده بود. او تمام کار های نقاشی اش را بدون همکار، خودش انجام میداد. هر خزان به سطوح مرتفع سکاتلند سفر می کرد و هنگام برگشت با خود مناظر زیبای بهمراه می آورد. او با گویا ترین زبان طبیعت را بروی پرده نقاشی جان می بخشد. او در سال ۱۸۳۹ به درستش از رون از مناظر زیبا و طبیعت سحر آفرین سخن می زند.

در سال ۱۸۵۵ با گرفتن نشان «مدال بزرگ طلا» در نمایشگاه هنری پاریس با حضور چارلز دیکنز به قله شامخ شهرت بلند شد. از آن به بعد جز در سال ۱۸۶۵ با ساختن تابلو «خواستگاری بسری» دیگر درخششی نمود.

بقیه در صفحه ۵۸

و گیلان از کشیدن تا بلوی مر سکو سو چو وی چازه را الهام بخشید.

سپس البرت و ملکه انگلستان متوجه این نقاش پر مایه شده و برای شان آثاری ترسیم نمود.

بعد از کار ترسیم بروی ظروف بسیار عالی را آغاز نمود. پس آنرا سعی کرد تا هنر های لیتوگرافی رنگ آبی و هنر طنز گرافیک را بسط و توسعه دهد. او در مورد نقاشی آثار گرانبهای برشته تحریر در آورد. او سعی می کرد تا آثار طنز آمیز چارلز ایکنز را بروی تابلو ها یش نشان بدهد.

محصول عمده هنری این زمان، توجه به نمونه های بود که به شکلی از اشکال اثر گذاری جنک های ناپلیون و انقلاب صنعتی به نمایش گذارد. بخشی زیاد از نقاشان سعی می نمودند تابلو های خود را درونمایه انسانی بدهند. ولی توجه او بر ترسیم حالات روانی و یا ظاهری حیوانات برایش سبک خاصی می بخشد. او کوشش مینمود تا پیوند ها و ارتباط بین اهل خانه و حیوانات خانگی که در آن زندگی می نمودند دریابد. او کوشش می نمود تا پیوند ها و ارتباط و ترحم را دریابد. او در بسیاری مواقع با ترسیم یک حیوان، به شکلی حادثه انسانی بی راباز گوید. او زمانیکه



از گل احمد زهاب نوری

پیوند قلاب هنوز

عطاران طبیب می

از دو کان عطاری تا معاینه خانه دکتور ...

چگونه زنی انگشتان یک دست خود را در نتیجه تداوی غیر صحیحی از دست داد
دو کان های عطاری و قطعی هایش هنوز
بیماران ساده دل مارا از دوکتوران و دواخانه
ها بسوی خود میکشند!

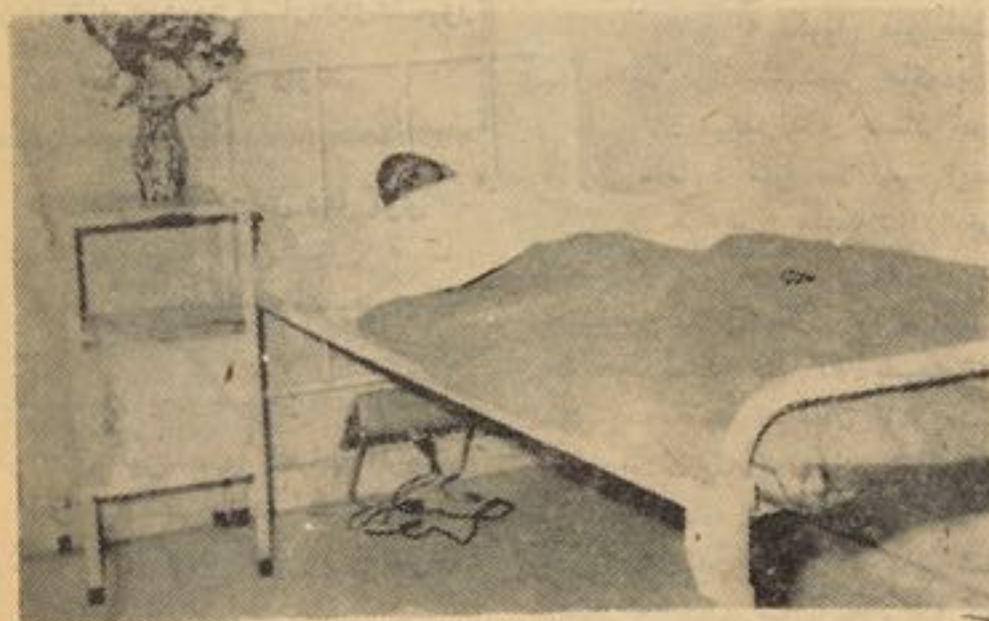


مریض ... مریض . درد ، این
ها کلماتی اند ، که همیشه شنیده
شده اند ، چه بسا روز ها که من
شما ، او یا ایشان بالا خره همه ،
از دردی فالیده باشیم ، یا به مرضی
دچار شده باشیم ...
در چنین حالات ، همه بسوی (دوا)
میروند ، تا بوسیله آن درد شان
را تسکین دهند ، اما .
آری ، جالب همین است که گاهی
این (دوا) ها توسط دکتوران و یا
تشخیص مرض تجویز می شود



مقابل دکان عطاری ، یا از برابری
مطلب یک طبیب یونانی که میگذشتم
با کنجکاوئی لظه یی درنگ کرده و
با مشتریان آنها ، به گفتگو می
پرداختم .
درین پرسش و پاسخ ها ، قصه
ها و ماجرا های را می شنیدم که
برای شما نیز خالی از دلچسپی نه
خواهد بود .
روزی پیر مردی را دیدم که
هسرش را که کوچی بود ، برای
معاینه ، نزدیک متخصص جراحی
آورده بود .
زن که دستش را با مقداری

زرد و از هددو کان می مار انبسته است



پارچه نو و کهنه بیچیده بود لظه یی ناله اش قطع نمی شد .
پیر مرد میگفت که چند ماه قبل یکی از انگشتان یکدست همسرش به اثر بریدگی داس ، زخمی شده بود بعد از مدتی مرهم گذاری در قریه شان ، بکابل آمده و نزدیکی از طبیبان یونانی که شهرت خوبی هم داشته ، مراجعه کرده بودند .
از آن وقت به بعد ، هر هفته می آمدند و مقداری مرهم و درا ، از وی گرفته ، واپس به قریه شان می رفتند ... اما درین مدت نه تنها انگشت همسرش خوب نشد بلکه زخم ، انگشتان دیگر او را نیز صدمه زده و یکدستش را بکلی از کار انداخت .
دکتور بعد از آنکه ، دست همان زن را معاینه کرد ، سری تکان داده و گفت که باید ، دست مجروح در

شفابخانه تحت تداری قرار داده شده و اگر لازم شود یک یا دو انگشت او را قطع کنند .
تداوی خود سرانه و غیر صحی باعث شده بود تا زنی ماه ها رنج بکشد و بالاخره هم ، چند انگشتش را ، از دست بدهد .
در یکی از روز ها ، مردی را در نزدیکی آمده میوند دیدم که پسرک بیماری را همراه داشت و از من سراغ دوکان یک طبیب یونانی را میگرفت .
این مرد امان الله نام داشت و از هرات بود . او میگفت .

بسر م چند سال می شود ، که مرخص است او درین مدت مبلغ هنگفتی برای معالجه اش ، خرج کرده ام ولی تاکنون خوب نشده است . می گویند (سل) است حالا آمده ام

تا از طبیب یونانی بی که یک مریض دیگری را هم مداوا کرده کمک بگیرم ...
این مرد به رهنمایی و گفته های من که بایستی پسرش را باز هم نزد دکتوری ببرد ، اهمیتی نداد و تعداد عکس و نسخه را با آمبول ها و تابلیت های گوناگون نشانم داده ، گفت : این ها چه فایده کرد ؟ بعد اضافه کرد :

این طبیب یونانی مریض (سل) یک همسایه ما را توانسته معالجه کند !
گفتم .

شاید مریض تو (سل) نباشد کمی فکر کرد ، بعد گفت :
نمیدانم ... دیگران اینطور می گویند .

پسرک ورنک زردش انسان را متأثر می ساخت ... به هر حال او به سراغ طبیب یونانی مورد نظرش رفت و من هنوز در این فکرم ، مردمی که هرگز از طب و طبابت امروزی اطلاعی ندارند و تشخیص حقیقی مرض شان برای شان ممکن بقیه در صفحه ۵۹



نوسان ستارگان



نایب ممتاز ازواج کند

خصوصی خود رنجبانی دارند.
ستارگان هم در زندگی
شهرت های سینما بی دریا
چشم بهم خوردن دستخوش نیستی
و زوال میشود آیا میدانی جوانان
امروز هند در مورد ستاره های مشهور
سینما چه عقیده بی دارند.

مترجم: مهدی دعا گوی

شعله ها نیکه دامن ملیون ها
فرد کره زمین را میسوزد گل های
زیبائی که ملیون ها فرد با آرزوی
استشمام را یخه خوش آنهاستند
پیکر های گیرنده و التهاب آفرینی
که ملیونها قلب را در سینه ها
پلرزه در میا ورد فقط باز یگران
نقش های اول فلم هاست که عرفا

آنها را هیروئین میگویند.
ولی هیچکسی از زندگی ناگوار
این مخلوقات آگاهی ندارند که
اینان با قبول چه مشکلاتی به مقام
بازیگری میرسد. مداحان و هوا
خواهان این بازیگر را کو چکترین
اطلاعی ندارند که اینان تا زمانی که
یک فلم به پای تکمیل میرسد
چگونه از فراز شمشیر های برنده
و خطرناک میگذرند و چسان خود را
بمنزل مقصود میرسانند. این
بازیگران هر نوع مشکلات را برای
یک آرزوی پذیرند و آنها اینک
به تعداد علاقمندان خود بیفزایند
اما خود نمیدانند که اینهمه تلاش
های مذکور چنانچه شان تا وقتی
مؤثر است که ادا های شان تا زه
و گیرنده، چشمان شان را
قدرت انجذاب و نگاه های شان
دلروز و جسم شان تحریک کننده



هیما مانی یکتای دوران سینمای هند

میخواهند.
نسل جوان برای «سایره با نو»
هیچگونه حیثیت هندی را قابل نیست
ولی «هیما مانی» بخاطر جسم و
چشمان زیبای خود مورد قبول یک
اکثریت قاطع میباشد و قدر مسلم
اینست که فعلا یکتای دوران سینمای
هند محسوب میشود.

«ریحانه سلطان» مورد توجه یک
عده محدود است برای (لینا چندواکر)
قبول لقب ستاره نادرست است
(ریکها) ستاره مورد توجه جوانان
است که محرومیت های جنسی دارد
«یوگیتا بالی» به پیچ و پلج مورد توجه
نسل جدید نمیشد «جیه بها دری»
ستاره ایست آراسته با توانایی
و استعداد غنی هنری که نسل جوان
وی را پذیرفته است (زینت امان)
صرف مورد قبول نسل گمراه می
باشد «مو سمی چترجی» صاحب
جسم تحریک کننده میباشد در مورد
(دمیل کپادیا) و (نیتسو سنگم)
بخاطر اینکه فلم های شان بیزار
نیامده کدام نظر خاصی موجود
نشده است.

ست و وقتی این خصوصیات در
اوشان کهنه شد دیگر زندگی شان
تمام است.
مجله شمع برای تثبیت موفقترین
وزیبترین این دسته یعنی ستارگان
موجوده سینمای هند بایک تعداد
بیشماری از علاقمندان بتماس آمده
و به او شان این موضوع را با
استمزاز نهاد که سرانجام این
نتیجه بدست آمد.

نسل جوان و جدید هستند
(وچنتی مالا - مالا سنها و نندا)
را بکلی از ردیف ستاره ها بیرون
کشیده اند در خصوص شر میلا
تاگور دو نوع نظریه موجود شده است
یک عده عقیده دارند که شر میلاتاگور
یک ستاره احساساتی است و دسته
دیگر او را ستاره سکسی میخوانند
ولی بهتر نمایی اش چندان خوش بینی
ندارند.

«ممتاز» مدت ها مقبولیت بخصوصی
نزد تماشاچیان داشت ولی این
اواخر محبوبیت او رو با ستخفا
رفته است. «راکھی» به عقیده جوانان
یک ستاره نهایت خوب است ولی
کناره گیری او از سینما ختم زندگی
هنری او را اعلام کرد که این کناره
گیری او را ضایع برای سینمای هند



وحیده رحمان چهره دیگر سینماهاست که توفان موج جدید قامت این ستاره را خمیده ساخته که دیگر راست روی جای خود ایستاده نمیتواند.

ستارگان دیروز باز یگران امروز: وجنتی مالا :

او زندگی هنری را از فیلم (بهار) سال ۱۹۵۲ آغاز کرد و تا سال ۱۹۷۰ یعنی فیلم گنوار هنر نما می کرد و وقتی دید دیگر کسی ندارد بزندگی زنا شونی پناه برد او قوی ترین جلوه هایی در سینمای هند دارد که نسل جوان از آن چشم پوشی نمیکند و لی در حال حاضر با ظهورش بحیث دایر کتر در فیلم ها محبوبیت خود را در نقطه زوال قرار میدهد.

مالاسینا:

سال گذشته در چهار فیلم ظاهر شد چون بوجه تأثر آوری فیلم هایش بشکست مواجه شد از اینرو از ردیف هیروئین ها خودش را بیرون کشید و تصمیم گرفته بعد ازین نقش های ما در را در فیلم ها بازی کند. مالا توانایی و استعداد شگرف در بازی ها رو ما نتیک از خود نشان داده است که برای سینما هند با ارزش است.

نندا:

در سال گذشته فقط فیلم (جوروکا غلام) را با بازی کشید که چندان موفق شناخته نشد. این ستاره گمنام بازی کرد و گمنام پیش رفت و شاید هم گمنام عقب برود.

وحیده رحمان:

بازی های هنری خود را طی بیست سال در فیلم های زیادی بر عهده علاقمندان سینما کشید و لی اخیراً

طوفان موج جدید قامت ر سالی او را خمیده ساخت بحدی که او در فیلم (بها گن) نقش مادر (جیه بهادری) را بعهده گرفته است و با همین دلخوش است. زیرا دیگر وسیله خوشی در اختیار ندا رد اگر احیاناً دلپ کمار از دواج نمیکرد شاید وحیده آنرا برای خود اسباب دلخوشی و تسلی قبول میکرد.

شر میلا تاگور:

بعد از هنر نمایی های سالم اکنون ستاره بخت او بسوی گمنامی و افول میرود.

ممتاز:

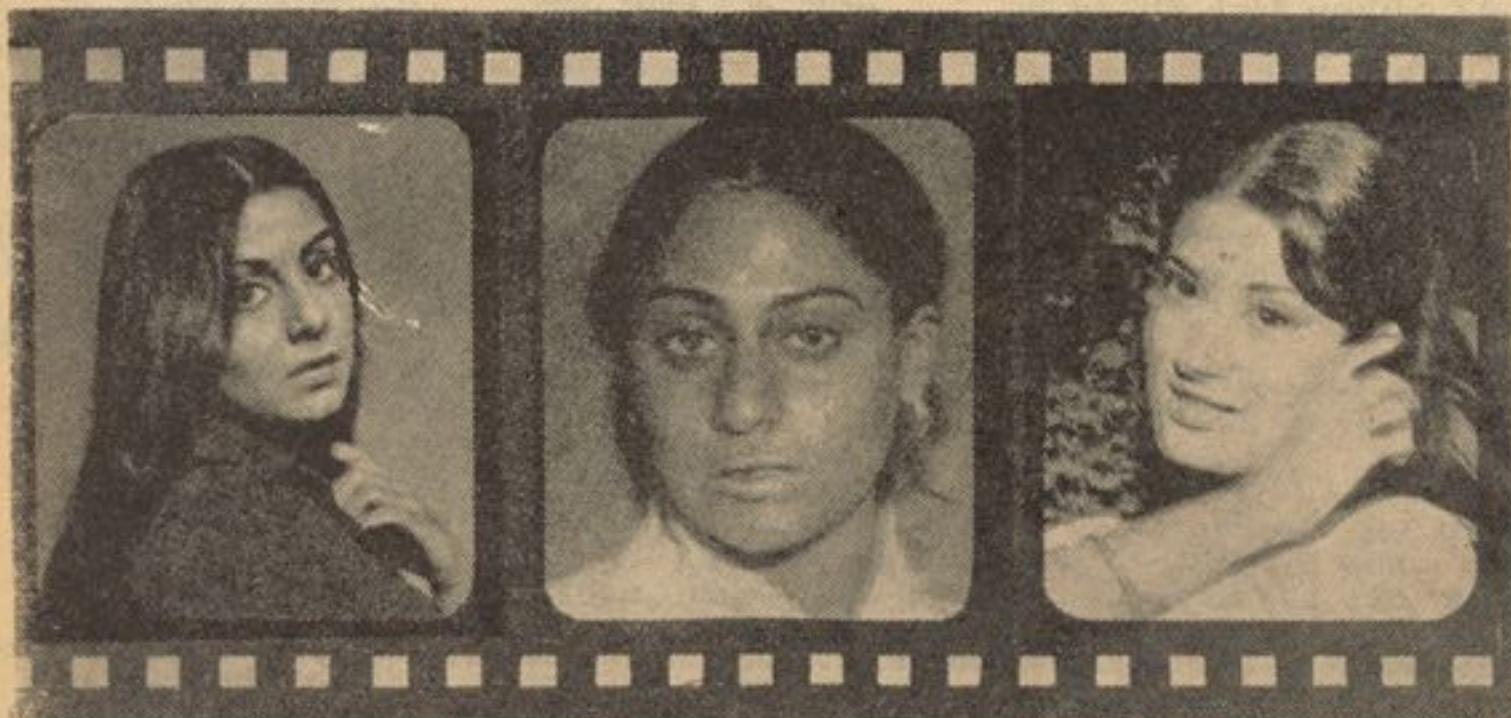
بعد از فیلم رام و شیام شهرت گرفت و تد ریجا بسوی نقطه معروجی پیشرفت داشت این اواخر احساس کرده که دیگر قامتش در ازای عرضه های هنری سکسی آلودش بلند نمیشود از اینرو فیلم هایش را سرعت میخورد تا تکمیل کرده تا در آغاز ۱۹۷۴ از دواج نموده باجهان سینما و هنر و دواج کند.

هیما مالتی:

با وجودیکه از عمر هنر نمایشش بیشتر از پنج سال نمی گذرد در حال حاضر از ستاره های زیبا و مقبول در سینما شناخته شده است او فعلاً رقیبی در جوار خود ندارد از اینرو هیروئین زیبا و موفق موجود سینمای هند قبول شده است.

اینست که زیبا رو یان بشکل یک کاروان در راه سینما میا یند چهره های جدید بو جود میا یند و قیافه های کهنه در تاریکی ها و گمنامی ها از خاطر ها فراموش میشوند و نباید قبول شود که شهرت و محبوبیت و موفقیت چیز یست لازوال و دائمی بلکه این هم مانند زندگی و عمر انسان است که بسر نوشت فنا وز وال گرفتار میشود.

در مورد ریحانه سلطان - لینا چندا واکر، ریکها، یو گیتا با لی تاکنون کدام نظر مثبت که موفقیت شانرا تأیید نموده بتواند حاصل نشده است. تنها زینت امان و جیه بهادری است که برای او شان آینده درخشان و روشن را نسل جوان پیش بینی میکند بصورت یک کل نشده است. تنها زینت امان و جیه



نیتو سنگپ

جیه بهادری

موسمی چترجی

زینت امان

داستان جنایی هیجان انگیزی که تا کنون مثل آثار انخوانده اید

مترجم : دکتر شهباز

بدترین امری

من ساخته نیستم .
 گیلسا رادوباره برگرد . بار دیگر یکی از آنها رابوسی لومیس راند :

- اگر چند سال قبل می بود شاید دچار مشکل نمی شدم . اما حال ..
 لومیس فریاد زد :
 - ولی بحث ماتم نام نشده است ...
 - آری .. خیلی بد شده . اگر نوشتم بیا ایستاده نمیتوانم .

باز هم گیلسا خود را لاجرم سر کشید . لومیس با خود فکرمیکرد که کریج دو اسپه بسوی تباهی می تازد . دلش کم کم بحال او نرم شده گفت :

- یافتن تو کار دشواری بود . خیلی موفقاته میتوانی خودت را غیب کنی . حتی دوستان یونانی تو هم اطلاع نداشتند از کجا میشوند پیدایت کرد .
 - آنها دوستان خوبی هستند .
 - درین کار هم میتوانند بتو کمکی انجام بدهند ؟
 کریج حرف او را قطع کرد :
 - کار ماری درین نیست .
 گیلسا خود را بالا برده لاجرم تمام کرد . دستاش دوباره بسوی میز دراز شده بوتل را جست . این دستها برای اینکه مبادا بوتل چیه شوند ، خیلی به احتیاط روی میز میگشت . لومیس بسرعت دنبال حرف خود را گرفت :
 - شنیده ام دختری که ناکوس ساوی ازدواج کرده صد فیصد شبیه تسمه است . دستها در حالیکه به جستجوی محتاطانه بوتل ادامه میدادند ، کریج با چشمهاییکه برق میزد بسوی لومیس دید و بزشستی گفت : هیچ تناسبی با تسمه من ندارد . کیست که با این دختر بوالهوس امریکایی نغفته باشد؟ نه تنها مرد حتی زنهایی بعد نیست بهره آغوش او را گرفته باشند .. فقط این تعریف را دارد که از شان هالیوود به آغوش ناکوس لغزیده است . هزاران عکس برهنه او در جیب و بغل جوانان و سالخوردهگان است . روی رکلام های ادویه میتوان میلیونها تصویر عریان او را دید . تو مطلق دیوانه هستی ، لومیس با این مقایسه خودت .
 دستپاخنوز بوتل را جستجو میکرد . لومیس گفت :

- بهر حال دختر خوب است . عقل زیادی ندارد . ملایم طبع ، دوست داشتنی و گرم جوش است . تسمه تقریباً همین خصوصیات را داشت . مثل این که هم شده بود و انتظار داشت کسی به نجات او بشتابد . تسمه را میگویم .
 - منم او را نجات دادم به شکلی که زیر جرخهای قطار از هم پاشید .

او به یکس دیگر علاقه جدی نگرفته بودم . فقط او را دوست میداشتم اما خیلی دیر ملتفت این عشق شدم تنها دوران قبل از مرگ او . و این خیلی کم است ، نیست لومیس ؟
 - این یک جنگ بود و تسمه قربانی آن شد . در عر جتگ قربانی وجود دارد .

- شاید تو راست میگوئی . مگر من سالها قبل نمرده بودم ؟
 بزحمت روی پای خود ایستاده گفت :
 - من مشروب زامی خواهم . بروم بیاورم . جستجو کن من میدانم کجاست .
 لومیس رفت و بوتل مشروب او را آورد . دو گیلسا عادی هم از یک کنج کلبه یافت . کریج هر دو گیلسا را برگرد . یکی را مقابل لومیس گذاشت و دیگری را خودش بدست گرفت . مشروب بوی بسیار بدی داشت . لومیس وقتی آنرا نوشید چهره اش منقبض گردید . کریج با دیدن وضع خراب لومیس تبسم گنان گفت :

- حال درست شد . بهر حال فکر نمیکنم بغاطر آن اینجا آمده باشی که خاطرات گذشته را بهم حکایت کنی . بگو به بینم چه کسی را می خواهی بقتل برسد ؟
 لومیس جواب داد :
 - هیچکسی را فقط یک نفر را باید نجات بدهی .

- آیا او را می شناسم ؟
 - ناکسوس . او ستودید ناکوس رفقایاش او را هری صدا میزند با فروش نفت سروکار دارد . پنجاه و یک ساله است . بعلاوه گشتی های بزرگ نفت کشش حداقل سه ملیار دلار سرمایه دارد .

- برو او را پروور و خیلی دوست دارد خصوصاً آن نوعی را که با مارک رومو و زولیت عرضه میشود . من ازین نوع پروور برایش می بردم . از طنجه برایش تهیه میکردم . بقیمت خوبی از من می خرید . البته تو خریداری که من مدت ها با حاجتی بودم - راست بگو هیچ فکر می کردی که من او را می شناسم ؟
 - طبعاً . و از همین جهت ترا انتخاب کرده ام .
 - هر دفعه یک دختر موطلانی هم با من همراهی میکرد و ناگوس دیوانه موطلانیها بود .

- زنش هم از همان نسخه است . میگویند بغاطر زنش تا پای جان حاضر است قربانی بدهد .

- جرانمیگوئی مثل تسمه زیباست .
 کریج این را گفته دست خود را بالا برد و نگاهی به انگشتان لرزان خود افکند ، افزود :
 - خیلی دیر شده لومیس . دیگر کاری از

- هیچ نگران نباشید او را بلا هم نمیزند . بعلاوه من او را لازم دارم - باید بر این کار کند

سپس روی مرد خفته که بیپوش بنظر میرسید خم شده از بازوها یش گرفت و کشان کشان روی یک چوکی نشاند . آنگاه با مامور پولیس هر دو مشغول کار شدند وقتی کارشان تمام شد پولیس جوان تقریباً از حال رفته بود . کریج را درون فرقه تکان دادند روی سرش آب ریختند و کمی هم قهوه بهش خوردند تا آنکه چشمانش آرام آرام باز شد . نگاهش که در اول خیره و ثابت بود ، اندک اندک روشن شد و جان گرفت و به جیره بین و عرفناک لومیس خیره ماند . بعد هم خاطر آتش علسی الرغم میل باطنی او در حافظه اش بیدار گردید . و رویه لومیس گفت :

- آه .. مثل اینکه ترا می شناسم . چنین نیست ؟
 لومیس نگاهی به مامور پولیس افکند به آن معنی که میل دارد با کریج تنها باشد . پولیس خسته و المورده سلامی داد و از کلبه بیرون رفت . کریج باز سخن در آمد :
 - یعنی بالاخره مرا پیدا کردی ؟
 بعد در حالیکه معلوم می شد قوای زیادی صرف میکند بانگاش بدور کلبه گشت و گفت : بوتل من همین جاها بود .

- هیچ جستجو نکن ، فایده بی ندارد . من هیچ تصور نمیکنم تو اینقدر در مشروب علاقه مند باشی

اما کریج که روی چوکی تقریباً شکل چمک شده ای را ارائه میداد ناگهان حالت چشمها و نگاهش جنگجو یانه و بیبانه گبر شد و گفت :

- آن بوتل مشروب از من است . اگر خواسته باشی میتوانم بتو هم قدری تعارف کنم ...
 لومیس جواب داد : نمی خواهم .
 - در اینصورت مایل به ایجاد سروصدا هستی ؟
 نگاه وحشت آور و در عین حال خسته اش روی جیره سرخ و دم کرده لومیس میخشد . مثل آن بود که تازه لومیس را بجا می آورد . دنبال جمله قبلی خود افزود :

- تو لومیس هستی . من کاری برایتو انجام داده بودم . آه بیادم آمد . من به فرمایش تو گیتان بیریلاک را بقتل رساندم .
 لومیس گفت : درست است .
 کریج مثل اینکه اصلا به او گوش نداده باشد ، با خودش :
 حرف میزد و چشمانش در دنبایی که متعلق بخودش بود ، خیره مانده بود .
 - تسمه مشوق من بود . قرار بود بعد از انجام آن وظیفه هر دو بیایم و در اینجا اقامت کنیم . دوستش داشتم ، در حالیکه پیش از

ظاهر در خواب بنظر میرسید . لومیس بدانسو حرکت کرد . خفته مردی قامت بلند با عضلات تورزیده بود که لباسهای مفلوکی در بر داشت . چنان بنظر می آمد که حداقل از روز به اینسو ریشش را تراشیده است . موهایش آشفته و خاک آلود بود . لومیس یکپای خود را زیر شکم او قرار داده بایک حرکت خشن روی او را گشتاند . نیرویی که برای انجام این کار مصرف کرد ، دوباره جویبار عرق دابه صورتش جاری ساخت . نگاهی به پیشانی بین ، دهان شهبوت انگیز و عضلات نیرومند او افکنده خم شد و انگشت کوچک دست چپ او را بدست گرفت . این انگشت یکبار شکسته و بعد همانطور جوش خورده بود . عسلایم و مشخصات دیگری نیز وجود داشت .

لومیس خطاب بر بر مرد زنش بزبان یونانی گفت :

- بلی - این شخص است . خود اوست .
 پیرمرد و زنش جورانه گوش دادند . مامور پولیس بدنبال اظهارات لومیس توضیح داد :
 و اشاره گنان به پیرمرد و زنش به لومیس ترجمه کرد : اینها از بازگشت یکی از دوستان شان خوشحال هستند . یعنی کریج دوست آنهاست و اینها کس دیگری از خود ندارند . ولی بحال کریج دلشان میسوزد و میگویند که اگر دوست شان نزد آنها بیاند ، خوشحال خواهند شد .

پیرمرد چیز های دیگری هم گفت ولی مامور پولیس ترجمه نکرد . و در انتظار عکس العمل لومیس باقی ماند . لومیس گفت ادامه بدهید دیگر چه میگوید .
 میگوید یک نفر دو کتود او را معا ینسه کند اما پول ندارد و مردی شکم گنده مثل شما طبعاً میتواند پول کافی وافر داشته باشد .
 لومیس تکان خورد و بینی بزرگش به لوزه درآمد . نگاهی خشمگین در چشمانش درخشید . پیرمرد رواز او گرداند . در چشمان او نه علامت ترس و نه نشان گستاخی دیده می شد . ولی لومیس بالاخره برخشم خود فایق آمده خندید و گفت :

- بسیار شوخ هستی پیرمرد . بهر حال از کمک تان به کارم متشکرم .
 پیرمرد سر خود را تکان داده از کلبه بیرون رفت . زنش نیز از او تاسی کرد .
 لومیس رویه مامور پولیس نموده گفت :
 - جطور او را از اینجا ببریم ؟ چنان به نظر میرسد که از چند روز به اینسو بیایی نوشیده است .
 مامور پولیس جواب داد :
 - میگویند بسیار غمگین بوده و ازدو هفته به اینسو دایماً می نوشیده است .
 لومیس گفت :

- تودریاتور چه تقصیری داری ؟ آنچه را او میخواست نوبرایش آماده میکردی همان کاری که ناکوس هم برای زنتش میکند .
- آری بعلاوه ۳ میلیارد .
- اینهم درست است . پول کارها را آسان میکند . معدنک رهائی از جنگ مواد مخدر چندان سهل نیست و جلوگیری از خودکشی او هم کار آسانی نبود .
- تو قلب مرا پاره پاره میکنی ، لومیس . راستی تیروکمانت کجاست ؟

بار دیگر خون بجهت لومیس یورش برد و سرخی آنرا تیره تر ساخت چه در آن لحظات مایل نبود که گریج زیاد غیروسمی باشد .
بالحن ناراضی گفت :

- واقعا کم کم باین قناعت میرسم که مدتی است تودریاتور از کار رفته بی . دو هفته است در تعزیت یک دختر عادی اینجا نشسته و اشک میریزی . این که تازه رسیده خیلی مهمتر و برجسته تر از تسائست و من میل دارم او بغض بکنم .

- این برای چه ؟
- اگر این دختر را چیزی بشود . ناکوس هم به نمک تبدیل میشود . و ما هم آکسیجن خواهیم شد .
- ما هم ؟

چهره لومیس کم کم باز می شد :
- میدانی که ناکوس از ذخایر نفت آمریبت ۵ فیصد بهره میگیرد و ۴۷ فیصد پس اگر ناکوس با ما باشد سهیمه ما به ۲۰ فیصد بالا میرود و بعد سایر کارها هم بتدریج رو برآه میگردد . آنچه در این میانه خیلی اهمیت دارد اینست که ناکوس باید زن دار نباشد .

- آه ، اینطور . یعنی تودریاتور آن دختر مو طلائی حساب نمیکنی ؟
- نه . او ما به دردسر است . با اینهم طرفدار آن نیستم که بلائی بسراو بیاید . سپس گلاس خود را سر کشیده از جا بلند شد و خطاب به گریج گفت : یک بوتل دیگر هم آنجا هست . میتواند چند ساعتی ترا اداره کند .

چند قدم بسوی در برداشت و بعد برگشته از همانجا که ایستاده بود به گریج گفت :
- در اینصورت فکر میکنم اینجاموریت بسه کار برسون محول میگردد بیچاره !

گریج سراسیمه و شگفتی زده پرسید :
- برای چه ؟ چرا باید آن بیچاره بمیرد ؟
- برای اینکه این يك ماموریت دشوار است . چون تو پای خود را بیرون کشیده ای ، فلیب کار برسون تنها میماند و این برای او بدون مغایره نیست . فکر میکنم کار برسون عمر درازی داشته باشد .

گریج گفت :
- آدم عجیبی استی لومیس خان ! بنشین اینجا بنشین - بگو به بینم قضیه از چه قرار است ؟

کالا بوتل را بست و خود بخود گفت نمیخواهم خالی آنرا بدیوار بگویم چه برای سرافینو باید قدری ذخیره داشته باشم .
- سرافینو ! این دیگر کیست ؟
- صاحب خانه ام رامیگویم . آخر اوست که این هتل لوکس را اداره میکند .
- بهین دلیل است که این مشروب بوی بد میدهد ، مثل خودش .

گریج خندیده توضیح داد :
- مگر چه بیش از ۷۳ سال عمر دارد معدنک در کار و بازی میتواند از فاصله ۲۰ متر هدف را بگوید و ترأسرسام کند .
لومیس راضی می نمود . زیرا گریج دوباره آماده قبول ماموریت می شد و این برای او موفقیت بزرگی بود :

- خوب پسر . من فشیه را برایت بازگو میکنم . تگران نباش اما موقعی که تو کاملاً آماده شده باشی . ده روز بتمهلت میدهم بعد در آن با هم خواهیم دید . من امیدوارم تا آنروز تمام معنی آدم شده باشی ، اگر منظور نشده باشی به آمدنت احتیاجی نیست همینجا بمان . ماهی شکار کن ، به قاجاق بری مصروف شو و هر بد دیگری را که از دست برمی آید ، صرفه نکن .

لومیس اینها را گفت و بدون اینکه منتظر جواب گریج بماند ، بیرون رفت . وقت بیرون رفتن حتی دروازه را فراموش کرد بهیم بزند . گریج ، پس بجای خود نشسته و بیاد تسافرورفت . اگر او حالا اینجا می بود ، تصمیم او را تحسین و تایید میکرد . البته چنین نبود که هر کس به کمک احتیاج داشت ، تساسراغ او بشتاید ولی در موقعی که احساس میکرد نقش او در یک مساله حیاتی است ، بتدریج از جان می گذشت . آیا آتش قرای منزوی تسابه خاطر کمک به او قربانی نشد ؟

سرافینو داخل شد . بسوی بوتل ناتمام و دهان بسته آن نگریسته تسیم کرد و اظهار داشت : « مرد قاجاق و پولیس همراهش رفتند . بعد با سر بسوی بوتل اشاره کرده پرسید : « آیا کار این یکی تمام است ؟ »

گریج جواب داد : آری .
سرافینو گفت : بنظرم مرد قاجاق آدم خوبی آمد . خیلی هم قوی است . بعد موقعی که گریج پیراهن و بطون خود را برمی آورد ، سرافینو سعی داشت اندازه کمر لومیس را بدستهای خودش تمشیل و توضیح کند . گریج گفت :

- من برای شنا میروم . آیا تو امشب بهیچ ماهی خواهی رفت ؟
- البته قایق را می میریم . بدریا خواهیم رفت و مثل ایام گذشته خیلی کار خواهیم کرد .
طبعاً تو بمان کمک خواهی کرد .
- هر طور میل تست بدرجان . تو کیتانی و من یک عمه ساده .

وقتی بسوی آزاد برآمد بایای برهنه روی ریگهای داغ تلولو خوردن راه دریا را پیش گرفت . چند لحظه در آغوش سرد آبهای نیلی رنگ و مهربان که بسوی او کشوده بود ، فرو رفت .

سرافینو از مدخل کلبه او را تماشا میکرد . گریج دیگر حساب خود را باغصه تصفیه کرده بود . حالت خوب و بانشاط بنظر میرسید . معلوم میشد خیلی زود سلامت او تامين شده زنده دلی و انرژی اش باز میگردد . پسر مرد گریج رابه اندازه پسرش « ستاورد » دوست میداشت . پسرش ستاورد طبیب بود و اینک در آتن بکار خود مشغول بود . گریج در ۱۹۴۴ زندگی ستاورد را نجات داده بود و اینک از آن به بعد در دل این خانواده مقام ارجمند داشت .

همچنان که شناگان در میان آب از بنسو به آنسو میرفت به آواز خوانی پرداخت . صدایش گرم و گیرنده بود . تا نزدیک غروب دست از شنا کشید و بعد بکلبه برگشت . ستاره هارکس شمال در اینجا تلاؤ زیاد داشت . هوا هنوز گرم بود . سرافینو و گریج قایق کهنه ولی بزرگ رابه آب انداختند . سلیندر های دوموتور قدیمی وقتی بکار آغاز کردند خاموشی سنگین بحرابصدا های عجیب و غریبی که از آن برمی آمد ، دوهم شگفت این قایق و لوازم ادلهای بسیار قدیمی و سرو آخر آن بوضع ناراحت کننده بی بلند ساخته شده بود ، باز هم عشق سرافینو بود و زندگی خود را بوجود آن بسته میدانست .

لنگر برداشتند و چند لحظه بعد اقامتگاه ساحلی شان مانند یک خط غبار گرفته در نهایت آبهای لاجوردی بنظر میرسید . دریا پذیرای

مهمانان خود بود .
گریج موتور را خاموش کرد و بادبان را کشود . عرق از سرو صورتش میریخت و دلش دنبال سگرت و ویسکی کباب شده بود . پرسید :
- چه وقت بشکار آغاز میکنیم ؟
- سرافینو جواب داد :

- هنوز خیلی وقت و راه در پیش داریم .
بادبان خود را هم باز کن .

گریج امر او را تطبیق کرد و گشتی کهنه بسرعت بیشتری جانب سینه بحرب حرکت در آمد باد دریایی برچلد های عرق کرده دو مسافر ، دست نوازش کشید .
سرافینو فریاد زد :

- این ماهی باید کنسرو شود . من این نوع را راحت تر میتوانم بخورم ، آخر بد دیگری شده ام و آن نیروی سابق را ندارم .

- ولی دخترها اینطور فکر نمی کنند . سرافینو ازین شوخی در حالیکه خنده اش گرفت ، خود را تا رسیدن موقع شکار به چند لخته خواب آماده مساخت .
گریج سکان را بیشتر در دست فشرد و با نفسهای عمیق هوای مرطوب و آرامی بخشش دریا را بتدریج به ششهای خود فرو کشید . علی الرغم مغایراتی که پیش رفتن در میان بحر برای این کشتی فرسوده و مسافرانش بوجود می آورد ، باز هم گریج خود را در آنجا مثل خانه خودش راحت و آسوده خیال می یافت . صرف مشروبات الکلی بعد افراط توانایی را که او اینک بدان نیاز داشت ، سخت تقلیل داده و بریاد کرده بود . آبا تساهمچنین فکر میکرد . او کمک را دوست داشت ولی لازم نبود ناتمام



دهر خپری

سخی انتظار

ژیری او شنی بانې

به لار ښوونه دنوی نظام په چوکاټ کې واقعا خپلو هیوادوا لو دپاره دسترو خدمتو نو مصدر وگرځو .

دمنی پدی ښکلی موسم کې چه ددو پانی طلاپی رنگ غوره کړی مونږ ته از انکه را کوی چه وخت خومره ارزښتناک دی، پدغو پانو کې دژوند سبق پروت دی او دمعرفت راز ددغو ژپرو پانو په دفتر نوکی هغه فلسفه لوستله کپری چه د موجود اتو لپاره دهستی او نیستی هدف، کار اوفعالیت مرام تشکیلی، پدی پانو کې دژوندانه دازموینی کرښی ښکاری، پدی کر ښو کې د ژوندانه په دوران کې دمثبت او منفی کارونو څر نکوالی لوستل کیدی شی .

نو خومره دخو ښی خان به وی چه دغه پانی مونږ ته دافتخار او رپاره ډکی جملی ولری، پدی کې مونږ دآبرو مندانه ژوند او مرگ داستان ولولو او زمونږ په عمل پانه کسی دگوتی نیو لوڅای پاتی نه وی .

دا هغه وخت تر سره کیدی شی چه مونږ په قوی عزم اونه ماتیدونکی نیت په پوره متانت دټولنی دپرمختیا او سوکالی د پاره هاند او زیار وباسو .

دادی پدی لړ کې دخزان په هکله خو لنډی هم وړا ندی کوو .

نصیب می گل خزان پری راغی نری نری پانی بی باد په هوا وپینه ستادی قسم وی یو وار راشه دسهار باده خزان مراوی کړل گلونه

زما لیو رونه ژپر گلونه که زه سر توره پکی گرځم خوښه یمه

نه می څوک و، نه می پکار شو زه ژپره پاته و مه گر نک ته و لسو ینمه

یار می دتورو غیلو شپون دی ماته به راو پی سپینی ژاولی ژپر گلونه

متر بلی گتی پوری خدای په امانه

سودا پی مل شی په اټکل مز ل کوینه زه دگلای له گل نه سره وم ستا په یاری کې له نارنجه ژپره شوم ښه دی چه په شیانو کې بدلون او تحول راڅی هر کبر ته زوال شته او دهری ورڅی انجام په ماښام سره کپری .

یو مین خپلی کبر جنی ملگری ته داسی ښیرا هم کوی :

دمخ پر گل دی خزان را شه په پسرلی دی بلبلان شپری دینه زما ژپگی دغم نیالگی دی خزان پری راغی ژپری پانی تویو ینه

اوس چه دو نو پانی ژپری شوی اود تو ښودپه حال کې دی، اوس چه دژمی دپختی په در شل کې یو ، وینو چه دغه ژپری پانی خو سره شاعرانه منظری لری، وینو چه پدی کې دطبیعت خومره لوی حکمت پروت دی، پدی کې له ورايه دتحول او بدلون فلسفه څلپری .

نو خومره به ښه وی چه زمونږ ټول حر کات درست کارونه دسالم تعقل په اساس وی اودخپلی کو رنی او ټولنی دپاره زیار وباسو اود ژوند له هرې شیبی نه ددی ستر عالی هدف لپاره کار واخلو .

په هیواد کې د جمهوري نظام ښکلی پسرلی مونږ ته دا مسئولیت را په غاړه کړی چه دوطن هرغری تر خپلی وسی پوری ددی پیر ته پاتی هیواد لپاره زیات کارو کړی اودترقی عالی مدارجوته پی ورسوی، زمونږ دغه مسئو لیتونه هغه وخت سر ته رسیدلی شی چه په هسکه غاړه دپاک او سپینڅلی وجدان

ددوی په نیک نظر کې غم او ښادی یو دبل لازم او ملزوم گڼل کپری. دمنی په ژپر رنگو نو کسی د تو ښیدلو، لوښیدلو اودفنا لوری ته دتک منظری ترسیمپری نو که خزان نه وای اصلا دبهار قدر به چا ته نه معلومیده، دپسرلی ښکلا امید ښوونکی ده هغه امید چه نتیجه یی په اوږی یازمی کې لاس ته راڅی .

دمنو گلان زپه وړو نکی منظری لری خو، خوراک پی دمنی په موسم کې هم پوره خوند لری او دژوند ممد گڼل کپری .

هوا مونږ ژوندکوو ددی دپاره چه یو وخت ورو، مگر دافتخار مرگ او له ویاړه ډک مرگ چه هغه هم دژوندون دسترو نتا نجو څخه دی .

هر کار او هر حرکت چه د یو ښه هدف لپاره وی په حقیقت کسی د طبیعت له پدیدوڅخه خوند اخیستل دی او ددی مرموزی څیری څخه د سعادت دپیدا کولو لاره .

انسانی طبایع هم عجیبی او له اسراره ډکی دی ځینی سره رنگو نه خوښوی ځینی شنی اوځینی بیا ژپری. همدا رنگه ځینی دهغو رنگو نو دپیدا کولو پسې لالهنده گر څی چه تر اوسه پی دطبیعت لپرا توار ندی جوړ کړی .

ژپر رنگ دپخید لو، لوښید لو او ورکیدلو مفهوم تر سیموی مثلا یومین خپل ژپرننگ دما ز دیگر نی ژپری لمر سره ور ته گڼی نو د همراز په ډول ورته وایی : دماز دیگر ژپر په لمره به روغو وایه دد نڅورو سلامونه څوک چه مین شی رنگ پی ژپر شی

یوځل می وگوره جانا نه په ژپرو گلو دهر چا مینه راځینه دطبیعت په یوشی کی ستر نبات لیدل کپری او هغه د «تغیر» او بدلون څخه عبارت دی . داو ښتون قوی قدرت دتکوین په تزئین کې لوی لاس لری او پوخ اساس. دکائناتو په بی پایانه هستی کی کی دمستی او هستی تمیز دنیستی او وجود معیار دهمدی خوځیدونکی او محرکه څیړکه اودانسانی عقل ادراک تشخیصوی چه پخپله هم دهمدی لوی هستی زپرنند وی گڼل کپری خزان او بهار، اوږی او ژمی، غم او ښادی، شپه او ورځ، سکون او حرکت، او ټول تضادو نه دهستی د دوام او نیکمر غی پیژند لو او پیدا کو لو اسبابونه دی، په همدی ډول ټول تشا بهات دښکلا او جمال یو عالم اسرار دخانه سره لری .

دپسر لی په ښکلی موسم کې د شنو پانو او ښکلی گلانو بازار گرم وی په هر څه او هر څه کی تازگی لیدل کپری نو څکه دغه لیدنی په زړونوکی هم دتازگی او نشاط احساس را پاروی دامیدونو تلوسی په نڅا راوی اود مایو سی خپیره خیره تر خاورو لاندی کوی .

مگر د بصیرت د خاوندانو له نظره هغه ښکلا او په زړه پوری منظری چه دپسرلی په موسم کې موجودی دی دخزان په ژپر بڅنه موقع کی هم لیدل کیدی شی .

دوی وایی چه دطبیعت په ټولو مظاهرو کی ښکلا شته، خو شالی شته او نیکمر غی پکی موندل کپری مگر پیدا کول یی سر گردانی غواړی، زحمت غواړی اودحرکت مستلزم دی .

آهنگر

بسی باین اخگرهای فروزان دست و پنجه
آزمون نموده‌ام .

باهمه سرکشی، آتششان کوره در اختیار
من است . آهن پاره های سنگین از کوره
وستان می گذرد. روستائیان نیازمند بر
میدارند و می روند .

من و حرارت سوزان . من و جسد عرفناکیکه
بایاره نمودن اجزای فولادین، همیشه درجوش
است .

به جنبش درآیدای بازوانیکه فقط برای
نبرد با فولاد آفریده شده اید .

کشاورز دهکده دوروخارکش کهنسال دشت
ها، منتظراندا صنعت محکم من کار وزندگی
نمایند .

مبارا از الزار خود شکایت کنند. باتگاه
نفرت باربوسی من تگریسته بگذرند ؟
ای آهن سیه !

قرنها درجبال به آغوش سنگ و ریگ
نفته بودی . ترا از تصرف صخره هابدرآوردم،
بس کن و پاره شو !

ازین بیج و تاب راضی باش . زیرا من
تراز شکل زشت برآورده بدست کارگران
می سپارم .

روزی باصورت صیقلی بتو اسمی گذاشته
درصندوق زیبا ورواق بلند بگذارند و چون به
کار آبی یار و همکار ما باشی .

بیاسیابی شو تاییکر کوه رابریاداری !
عزت درخدمت است .

جاییکه بتوان ازتوبیل وگاوا آهن ساخت
تبع وخنجر شکسته باد .

آهنگر این بگفت وچندضربه قایم برآهن
داغ فرود آورد، وانگهی آهنگ کوره نمود
همین درجدال بود .

عشق آهنگدازی راباید ازاین مردآموخت.
گذشتم . اندیشه تاجایی دنباله داشت که
آواز آهن گویی ازرسته آهنگران بگوش
میرسید .

از : آئینه



زیر نظر: گل محمد ادیبیار

گمشده

فرص زردین وروشن مهتاب میدمید
از لای شاخه های گل افشان نستر
باران برگسای سپید شگوفه ها
میریخت با نسیم شبانگه بر چمن

در گرد باد برگ گل ودر فروغ ماه
پروانه های عاشق و شبگرد می پرید
از زیر سایه های پر اسرار بید ها
گاهی صدای خنده مستانه می رسید

عکس قشنگ ماه فروزنده می شکست
در دست موجهای کف آلود و بیقرار
یک ماهی سپید و فسونگر ز دیگری
بیوسته میریخت در آغوش جویبار

بر جامه شفق و ش گلپهای آتشی
شبنم هزار زیور الماس بسته بود
در قطره های شبنم رنگین و دلگرب
مهتاب های کوچک و زیبا نشسته بود

من بر فراز برگ سپید شگوفه ها
بودم غنوده نامش و تنها و سرگران
میزد بروج تیره و نازام من شرد
لبخند ماه دختر عریسان آسمان

لبخند مه تبسم یک ماهروری بود
یک ناشناس لعبت طناز و فتنه گر
سیمین بت خیالی و زیباکه سالهاست
میجو بمش به پهنه این شهر در بدر
«محمود فارانی»

دعا

از گداز دل شبها اثری بخش بمن
آه سوزنده جو موج سردی بخش بمن
در خود داغ محبت جگری بخش بمن
اثری از مردم صاحب اثری بخش بمن
باری، ای ابرگرم، برگ وبری بخش بمن
دلی از شعله حق شعله‌وری بخش بمن
تا که حق جویم وحق گویم ده حق
دیده حق طلب وحق تگری بخش بمن
(دکتور شمع ریز)

یارب ازاشک سحر چشم تری بخش بمن
ناله ای بخش که بخشم به جهان گرمی مهر
نکشد آه جگر، تابه جگر داری داغ
تا گذارم اثری از اثر شعله آس
تا تباشم بچمن شاخه بی سایه و برگ
سینه‌ای بخش که باشد همه کانون گداز

رباعی های گزیده :

چشمه حیوان

تا دل بهوای وصل جانان دادم
لب بر لب او نهادم و جان دادم
خضرار زلب چشمه حیوان جان یافت
من جان بلب چشمه حیوان دادم
«قا آبی»

زلف پریشان

گفتم : عظم، گفت که :
حیران منست
گفتم : جانم، گفت که :
قربان منست
گفتم که : دلم، گفت که :

آن دیوانه

درسلسله‌ی زلف پریشان منست

«عبید زاکانی»
صفحه ۳۱

مرواریدهای سخن

عشق بوطن بادوام ترین و پرب شورترین
عشقباست .

«نابوکوف»

انتهای هرکس نمونه بارزی ازخوداست.
«بوئن»

خوشبخت کسی است که خدادلی به او
بخشید که شایسته عشق و سوز و گدازاست.
«ویکتور هوگو»

از مثنوی های نغز:

عهد عشق

خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام
خوشا عشق و خوشا عهد خوش عشق
اگر چه آتشت و آتش افروز
چه خوش عهدیست عهد عشقبازی
هر آن شادی که بود اندر زمانه
چو یکجا جمع شد آن شادی عام
بتان کار دان ، خوبان پر کار
در آغاز وفا یارند و خوش یار

ولیکن از دم فریاد ! فریاد !

که عشق تازه گردد دیر بنیان

(نظامی)

حریم وصال

مردم از این الم که نمردم برای تو
ای خاک بر سرم که نشد خاک پای تو
گراختیار مرگ بدستم دهد قضا
روزی هزار بار بمیرم برای تو
غم نیست گرز مهر تو دل پاره پاره شد
ای کاش ذره ذره شود در هوای تو
گویم دعا و عمر ابد خواهم از خدا
تا عمر خویش صرف کنم در دعای تو
در آرزوی آنکه بمن آشنا شوی
آمیختم بهر که بود آشنای تو
جای تو در حریم وصالتهای رقیب
ای کاش بودی من بیدل بجای تو
(هلالی)

عشق با بی...

ممکن بسیار وقت خوش شد
باشم و لی تفریح واقعی در زندگی ام
راه نیافته بود.

باخته - چند جبهه آب به طرفش
انداختم. ما نند اطفال بازی میکردیم
نعره میکشیدیم و بدون شرم از
برهنه بودن بدنبال هم میدویدیم.
بالاخره خسته و ز له از آب پراهمدیم
او در حالیکه موی هایش را می
تکاند تبسم مینمود. او بزرگ و
پر عظمت مانند خدا یان یولان بنظر
میآمد.

- راستی تو هستی جووین.
اینبار نگاه هایش ملامت بار نبود
چیزی از آن موج میزد که نفسم را
بند میساخت.

او دست ها یش را باز نمود و
بدن های ما بهم گره خورد...

ناگهان صدائی از ساحل شنیده
مات ایستاده بود. فریاد کرد.
- لذت میبری. من هم آمدم.

ساحل دور بود. ترس مرا فرا
گرفت به شدت شنا نمودم وقتیکه
از روی شانه ام به عقب دیدم مات
به طرفم شنا میگرد. با زوان
تشنه اش به شدت امواج را در هم
میگوبید فریاد کردم.

- دور برو.

او غطه خورد و لحظه ای بعد در
کنارم قرار گرفت.

- بیا تفریح کنم جووین دوباره
از آن لذت نخواهی برد.

او لین بار بود که مرا به نام
کوچکم صدا می کرد. و هنگامیکه
از تفریح نام برد. برای او لین دفعه
کلمه (تفریح) برایم جالب مینمود.

برای خود غذا درست کرده بود
ظروف نا شسته هنوز در ظرف
سو بی وجود داشت. گرچه
گرسنه نبودم و لی در آشپز خانه
نشستم. از کلکین بر آمدن ماه
را می دیدم.

سخن مات در مورد قدم زدن به
زیر نور ماه پیادم آمد.

بیرون بر آمدم اولین بار بود که
اثر نور ماه را بر وادی می دیدم
همه چیز غرق در نور نقره فام بود
مثل اینکه همه چیز را از چشمان
مات نگاه میکردم زما نیکه به دروازه
رسیدم نوار باریده راه، ما نند
فیته نقره بی معلوم میشد که به
موی های دختر جوانی پیچیده
باشند.

ناگهان می خواستم تا به دنیای
دیگری، دنیای که مات از آن صحبت
کرده بود نظر اندازم. بطرف دریا
براه افتادم. کرانه دریا را زیر پا
گذاردم. از اینکه پای ها یم گل
آلود میشد هیچجاک ندا شتم فاصله
زیادی طی کردم.

صدای غرش آبرا که از بالای
بند به پایین سرا زیر میشد، به
خوبی می شنیدم.

عقب بند دریا چه کو چکی
تشکیل شده بود. غبار و کف آب
مانند طاق نقره بی معلوم میشد.
همچنانکه در زیر نور ماه، قدم
می زدم همه چیز بنظر شکفت آور
می نمود.

فکر میکردم در رویا ها قدم می
زنم. طرف مخزن آب بالا رفتم. در
نتیجه بار انها ی سنگینی - آب
بلند شده بود و تا کنار دیوار می
رسید. در زیر نور ما زیبایی
خاص داشت. مدتی هما نجا
استاده شدم.

لباسم را کشیدم در آب غوطه
خوردم. به پیشش شنا کردم، از
انواع شنا که در کو دکمی فرا گرفته
بودم کار گرفتم. نمی خواستم تا
ظربات سنگین زما ندا احساس
کنم گذشته و آینده در وجود حال
تبلور یافته بود.

ولی من به او ضرورت داشتم به
خاطر اینکه ثابت کنم که فقط به او
تعلق داشتم.

در تاریکی اتاق خواب پرسید:
- تراچی شده است؟ امشب به
صورت شکفت آور مهربان شدی.

صبح بعد خوشحال تر بودم
ولی از مقابل شدن با مات وحشت
داشتم. یکبار او هم به طرفم نگاه
نکرد. فکر کردم ممکن آنشب پرستار
را به کلی فراموش کرده باشد
و یا اینکه چنین شبی هرگز نبوده
است. بعد، در پایان هفته هوک
نامه ای از عمه گرس یگانه اعضای
باقیمانده خانواده اش است که
مرگش را اعلام میداشت.

بمن گفت:

ممکن است به جنوب بروم و به
کارها سرو صورت بدهم و هنگامیکه
گفتم من هم میروم گفت:

- جووین باید کسی به مزرعه
بماند.

گفتم:

مات هست.

در حالیکه به قهر می نگرست
گفت:

- او، به مات اطمینان میتوان
کرد؟ تو باید اینجا بمانی.

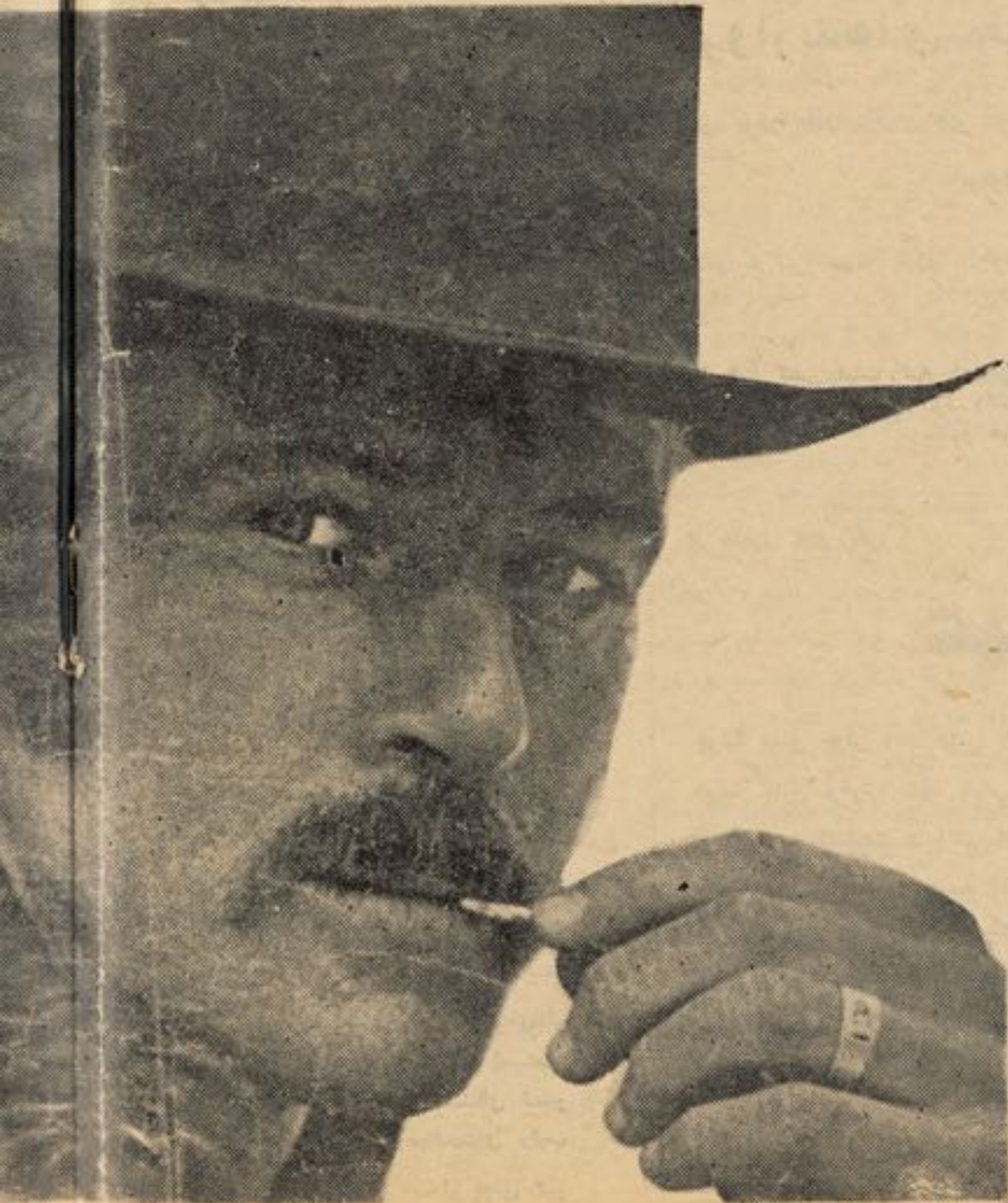
هوگ برای رفتن به جنوب آماده
شد و من تايستگاه خط ریل رفتم

او به عجله دهکده را ترك کرد. از او
خدا حافظی کردم.

روز گرمی پیش بینی میشد
فکر کردم چاشت وادی به تنور
سوزان تبدیل خواهد شد. در هنگام
خدا حافظی از او پرسیدم:

مات چه وقت حرکت خواهد
کرد؟

- نمی دانم - ولی امید است
قبل از آمدن اینجا را ترك نکند تا
زمانیکه بارانها خلاص نشود هیچکار
نمی توان کرد و برای این
امر ما به وجود او ضرورت داریم.
مستقیم بر مزرعه برنگشتم
بدیدن دوستی رفتم. نزدیک شام بود
که خانه آمدم. از مات اثری نبود



بگانه‌ای

زمانیکه هوگ بر گشت، گذ شته
برایم نا ملموس مینمود. فکر میکردم
که حوادث بین ما ومات در او یا
بوقوع پیوسته و بس. و قتیکه
هوگ آمد اورا به شدت در آغوش
فشردم. در حالیکه میخندید گفت:
کاشکی سال چندین دفعه سفر
کنم تا تو مرا چنین بگرمی استقبال
کنی.
از عمه اش و مراسم تدفین
صحبت کرد و در آخر گفت:
خدا اورا بیا مرزد برایم دوهزار
پوند بمیراث مانده است. سپس من
کپ هایی زدم.
یک هفته بعد، به بازار برای خرید
رفتم. هوگ ومات کناره های طویله
را ترمیم میکردند، تازمستان گوسفند
ها محفوظ بمانند. درده مردمی کمی

زندگی میکردند وزمینیه برای شایعه
سازی وجود نداشت .
اولی هنگامیکه بطرف خانه باز
می گشتم در فاصله داری صدای
غرش رعدرا شنیدم . هنگامیکه به
ابره های تیره می نگریستم درک نمودم
که آب فراوانی هنوز در آن ها وجود
دارد. ولی توفان هنوز در دور دستها
قرار داشت .
زمانیکه خانه رسیدم - هوگ
در آشپز خانه دست هایش را
می شست گفت :
- کار خلاص شد. ولی نمی دانم
که بلهون مات چگونه آنرا سربراه
کرده میتوانستم .
پرسیدم .
- اکنون فرکجاست .
در حالیکه دست هایش را خشک

مینمود گفت :
- او کالایش را برداشت و رفت .
بدون اینکه سبد سودا را که از
بازار خریده بودم خالی کنم همچنان
بیخ زده فریاد کردم .
- رفته! به همین سادگی؟ بدون
گفتن خدا حافظی ؟
پشت هوگ بمن بوده و از پریدگی
رنگم چیزی ندانست .
گفت :
- از من خواست تا سلامش را
بتو برسانم . او آدم عجیبی است .
به صورت ناگهانی او غیر منتظره
تصمیم برفتن گرفت. تو متاثر هستی
جووین ؟
موج تائر در سراسر وجودم
دوید . گفتم .
- میتوانست تا آمدنم معطل
باشد .

هوگ رویش را درهم کشید .
شمرده شمرده گفت :
- اگر برای تو مهم است میتوانی
عقبش بروی. همینطور که گفتم او
فقط بطرف بندر رفت. تو میتوانی
اورا گیر کنی .
هوگ بیچاره اونمی دانست که
در قلبم راجع به مات چه چیز جوش
میزند . همچنانکه بطرف جاده که
به بند منتهی میشد می دویدیم غم
سنگین بر قلبم نشست . خودرا
احمق ساخته بودم که همیشه بهمان
بوسه در شب پرستاره می ندیشیدم
و آنچه که در بند آبها در آنشب
مبتابی بوقوع پیوست رویایی بیش
نبود. مات به من علاقه داشت ولی
این امر از زرفنای قلبش
بر نمی خاست .

ولی آگاهی به این حقیقت تلخ که
در رفته، اینکه اورا باردیگر نخواهم
دید تمام امید هایم را از بین برد .
حالا می دانستم که او در زندگی ام
جای پای محرزى باز نموده است.
پیش از اینکه دیوار سبز به نظرم
آید به نفس نفس افتادم. افق دور
دست را نور آذرخش گاه گاهی
روشن نموده و صدای غرش رعد

را میشنیدم. زمانیکه به بلندی سبز
رسیدم بگلی خسته شده بودم .
بعد ماترا دیدم. او نزدیک سرانه
دریا ایستاده بود و خریطه کالایش
به شانیه اش آویزان بود .
فریاد کردم .

- مات، صبر کن!.. مات ..
ایستاده شد .
وقتیکه به اورسیدم آرزو داشتم
تا مرا در آغوش بفشارد و لسی او
با چهره خشمگین و دست های آویزان
هم چنان ایستاده بود .

پرسید :
- این حاجه میکنی ؟
- چرا میروی ؟ چرا مات چرا ؟
با وجودیکه بین ما چند قدمی فاصله
نبود بنظرم خیلی دور مینمود .
گفت :

- بروایت نگفته بودم که من مدت
زیاد توقف نمی کنم. بر علاوه در
مزرعه کار زیاد باقی نمانده است.
از روی شانیه هایش نظرم به آب
بند افتاد که کف بر لب بر بند فشار
وارد میکرد .
فریاد کردم .

- چرا تا آمدنم صبر نکردی ؟
دیگر به غرورم اهمیت نمی دادم
فقط میخواستم تا از زندگی ام فرار
نکنم بادست هایش اشاره ای نموده
که از آن ناتوانی خوانده میشود .
- چی می توان کرد. جووین میدانی
که همه چیز گذشته ؟
ولی او در مانده بود. از چشمانش
این را میخواند . زمانیکه گفت
«برایت نگفته بودم که من خواهان
دیدن سرزمین های تو هستم. و روی
همین دلیل همیشه در حال کوچیدن
ازیکجا به جای دیگر میباشم؟» به او
باو نداشتم.

دیگر نگذاشتم چیزی بگویم .
خودرا به آغوشش انداختم .
مجبور شد مرا به آغوش بکشد.
وزمانیکه روی امرا به طرفش بالا
نمودم گفتم :

- مات جایم باتوست . میخواهم
هر جای که توهستی من باشم.



دسینی صادق

که خوځ لاس له سوزه وکارې زيان نشته
 په مزلگ باندې قلنگ او تاوان نشته
 دوقا خريدار بل خواته دی د رومي
 دا متاع دزمانې په دکان نشته
 هغه يار به زه وکومې خواته غواړم
 چه يې هيچيرته منزل و مکان نشته
 دليران که هر خو ډير دی په جهان کې
 زما يار غو ندي دلير په جهان نشته
 چه هم قيدرې هم زلفې هم سرې شونې
 دغه هسي رنگ آفتاب په جهان نشته
 عشق عاشق لره يو هسي گلستان دی
 چه و باغ و نه يې لار دخزان نشته
 عاشقان په عشق کې واره سلطانان دی
 په داشهر نيستگارو تاوان نشته
 که مجنون غوندي به عشق کې خوځ صادق شي
 دليلايه دروازه کسی در بيان نشته
 دانايان به درحمان په فال پوهيږي
 دلته کار دهر نااهل و نادان نشته
 (رحمان بابا)

دگلر خانو خندا

چه شپږه شوستاپه مخ باندې زما عشق
 مسخره شو دمجنون او دليلا عشق
 چه مجنون خني په لير کښې هيب خوري
 گمارلي ده په ماضي بلا عشق
 که په هره ساېي سرخي لکه شمع
 خان دی هيوځ معذوره مني په داعشق
 وېر ډېلو ته په لاس جنگ ورباب کا
 چه يې کښيڼو په غولي باندې وراعشق
 اوږه لوبو لکوي په رښتيا لگي
 ډېولي دی ډير خلک په خندا عشق
 دلان دغفل پاتي شي بسې د خله
 چه په سړي خود آغاژه کاسودا عشق
 لکه اور په وچ وايښه باندې خوځ بل کا
 هسي کار کاندې په زهدويه تقوا عشق
 خوځ ناحق په خولي دعوا اورښتيني کا
 دم قدم کسه پتيري د رښتيا عشق
 بيبي نه موندنه خندا د گلرخانو
 که شبنم غوندي حميد گروپه ډېا عشق
 «حميد»

نورالحق مشتاق دخواجه دوکوه ښوونکي جمهوری یاد اقبال ستوری

ږورنه خوشحال دی جمهوري ورته پيغام راغي
 نوي السهام راغي پښتون د پاره
 چه توري وريخي لاندې پتو هماغه لمر ختلي
 د هجر شپه کړه مولي نسره سپين سپر ختلي
 چه و درياب مينځ کښې و د پروت هغه گوهر ختلي
 تېرې مجنون ته دليلي دلاسه جام راغي
 باغ کښې به راغ د سرو گلو نوتما ما کوله
 باغ نه به هر بلبل نسرو سترگو ډېا کوله
 خوار عندليب به هر و دغو کښې و او پلا کوله
 زاغ تری بهر شو گل بلبل ته په سلام راغي
 چه يې مشتاق و مه په لاس هماغه لمر راغي
 د اقبال ستوري نژدهر پښتون په سر راغي
 دعاشق څنگ ته نن بهښه مينه دلبر راغي
 د ډوډو ډيم په عوض جمهوري نظام راغي

داور بل چه سستان

قلعه! پورته شه جيستان يې داوړ بل وليکه
 صفت ديار دښو خوشترگو په کجل وليکه
 اي دتقدير کاتبه خوډبه دخواتي وي کله؟
 لږمې مهلت په پروانه کښې داجل وليکه
 کوژشه تقدير دميني چوپړ کړه اي زما تنديه
 عرض دډرگي دېا مالي ديار په پل وليکه
 عشقه! له تاسره خو مرگه دتمنا نه ښايي
 اي همه زونده دابدېشه مخ ازل وليکه
 حمزه! راجوړ کړه په خزان کښې کيفيت دښهار
 دښکلي ياردتصوريه مخ غزل وليکه
 «حمزه»

دشو نډو و خيال

زاهدان دی کړه ميشته په ميخانه کښې
 نشته تاغوندي بل مخ په زمانه کښې
 هيڅ له ښکلو بهرور په وصل نشوم
 عبت گرځم لکه مار په خزانه کښې
 ستا دشونو په خيال وزمه له عقله
 هسي مست شراب لري په پيمانه کښې
 دی پټ شوي دخودلي ددرانه پټي
 څکه اوسي ليونې په ويرانه کښې
 ددنيا غمونه کل کړه تر پښو لاندې
 جبين مړه تل ديار په آستانه کښې
 دمجران په شپه رباب وځان ته کيردم
 ستا غمونه تيروم په ترانه کښې
 عشق له ډډه دتن پرور کله ټولېږي
 چيرته نيغ وهيلې وي په سخا دانه کښې
 حسين زهداو تقوي هسي جدا وي
 نوي کار دروغ عالم به ويرانه کښې
 «حسين»



دژو ند بوستان غوره لنډي

دنيا دپاکي ميني درومان مه وړانووه
 دخوانو او مانولو دا جهان مه وړانووه
 دژوند په توره شپه کې اميدونه لکه ستوري
 دستورو ښکلو ستورو شېستان مه وړانووه
 کعبه دمحببت مي په ايمان باندې ودانه
 اي عقله داکعبه مي دایمان مه وړانووه
 ستا مينه محبت زما دږه ساز وسامان دی
 زما دسوي زه سازو سامان مه وړانووه
 بوستان دژوندانه مي دی په اوښکو سمور کړي
 خزانه خدای دپاره دا بوستان مه وړانووه
 (مفتون)

ته ویده وی

ستا په مخ زلفو هوا کړه ته ویده وی
 چه نسیم پری مشغولا کړه ته ویده وی
 په سپین مخ دی راخوری لکه پرده وی
 توروزلفو دی جفا کړه ته ویده وی
 ده پيپا دنيس شپي مي تماشا کړه
 تماشا دی تماشا کړه ته ویده وی
 په گلگشت دمازیکر چه دی چابکل کړي
 سرو لپانو دی خندا کړه ته ویده وی
 اوس دی مخ په پلوخله رانه پټ کړي
 دا بوسې مي درنه غلا کړه ته ویده وی
 پارله وپښ عاشق ورتلي نشي ناظره!
 تادخان سره سودا کړه چه ویده وی

«ناظر»



هنرمندان خارستان

احمد ظاهر دیگر آواز نمی خواند

احمد ظاهر هنرمند محبوب نسل جوان که اخیراً چند کنسرت به استقبال جمهوریت و تقویه صندوق مبارزه با بیسوادی دایر کرده بود،



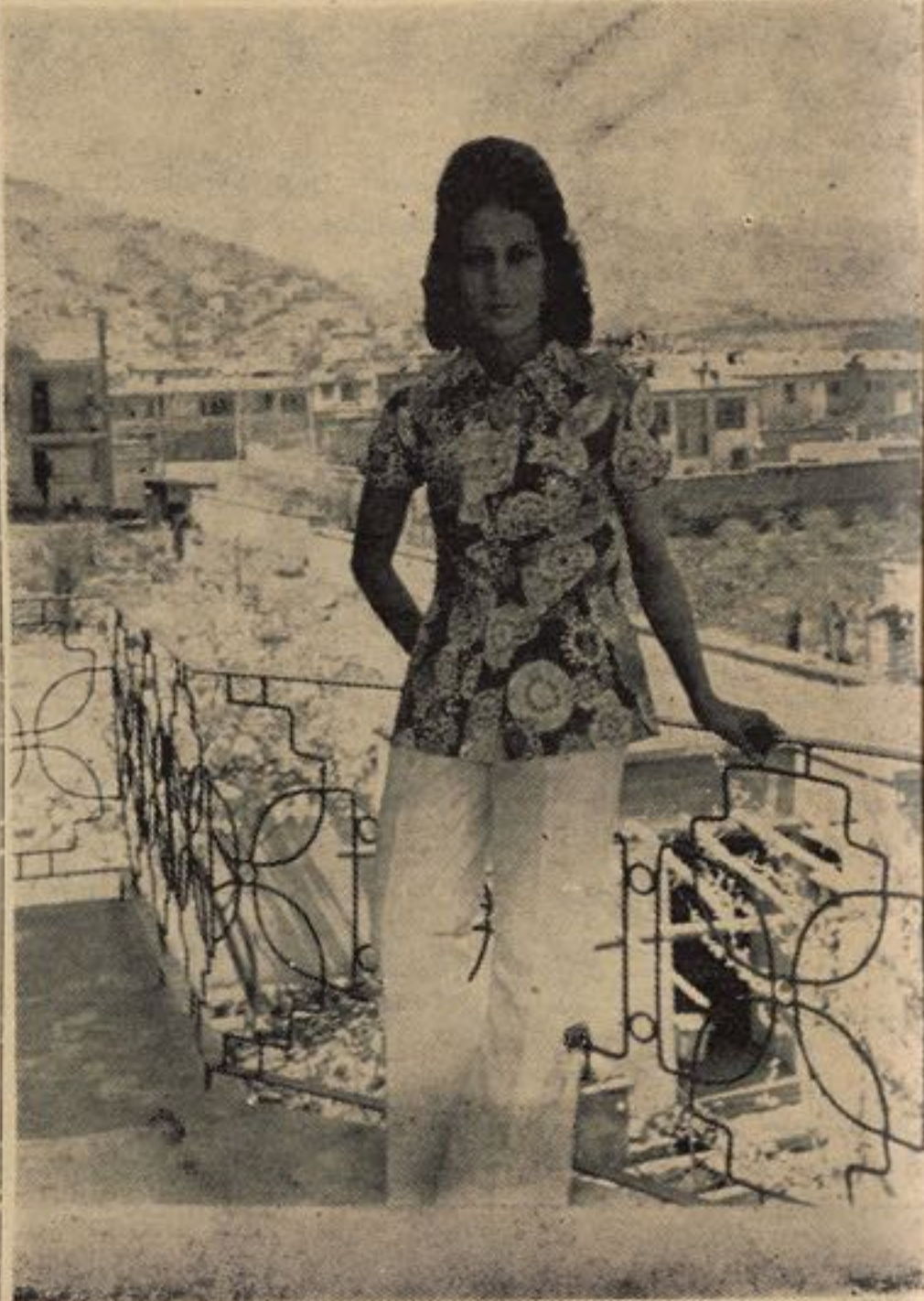
احمد ظاهر

اخیراً از آواز خوانی دست کشیده است. این شایعه را اشخا صیکه هنرمند مذکور را از نزدیک می شناختند تأیید نموده اند و لسی متا سفانه تا هنگام زیر چاپ رفتن این صفحه نتوا نستیم خود احمد ظاهر را پیدا کنیم و علت این کناره گیری او را از هنر آواز خوانی از ش پیرسیم، احمد ظاهر با آواز گیرای خود شهرت خوبی حاصل کرده و علاقمند ان هنر ش روز بروز اضافه تر میشوند.

خدا کند این مطلب حقیقت نداشته باشد و احمد ظاهر با ثبت آهنگ جدیدی این شایعه را تردید نماید در غیر آن خبر نگار ان کنجکاو ما شاید او را سوال پیچ کرده علت اصلی کناره گیری اش را از هنر پیر سند.

هنرپیشه فلم اندرزمادر و روزگازان میخواهد فعالیت هنری خود را دوام بدهد.

غزال صاعد ممثله خوب و مو فغان ننداری که در فلم اندرز مادر نقش «فریده» را بازی نموده است اخیراً رابطه ای با افغان ننداری ندارد زیرا قرار دادش بصورت یکجا نبه چندی قبل فسخ شد.



غزال صاعد

این هنرمند به خبر نگار ما گفت: هنر مند از هنر نمیتواند جدا باشد من آرزو دارم کار هنری خود را دنبال کنم از همین جهت با مقامات مسئول وزارت اطلاعات و کلتور در تماس شده ام تا زمینه فعالیت هنری مرا برای آینده میسر بسازند غزال صاعد از دواج کرده است و دختری بنام فرشته دارد.

غزال صاعد در نمایشنا مه معروف مفتش اثر گوگول نقشی را بعهدہ داشت و چند نقش دیگر را در نما یشتنامه های بعدی برای اودر نظر گرفته بود که بعد از تجدید قرارداد نقش های مذکور را ایفا خواهد کرد. غزال صاعد در فلم روزگازان هم در دو قسمت فلم نقش هایش را بعهدہ داشت.

فستیوال فلم های شوروی

بتاریخ نزده عقرب فستیوال فلم های روسی در کابل افتتاح شد.

در محفلی که بدین مناسبت در سینما آریانا ترتیب شده بود دو هنر مند معروف فلم های روسی نود میلا سو او و ما رتینوف.

هم آمده بود که در برا پر حضار قرار گرفتند و مورد استقبال

گرم تماشاگران واقع شدند. بعد از اینکه سخنرانی ها پایان رسید و

دسته های گل برای هنر مندان شوروی تقدیم گردید

هنرمندان باات آلمان

یک گروه هنرمندان اوپرا بالت

جمهوریت اتحادی آلمان برای اجرای نمایشهای هنری وارد کابل گردید.

نمایشات هنری این گروه در کابل ننداری آغاز شده است.

هیأت هنری مذکور از طرف مامورین وزارت اطلاعات و کلتور و اعضای سفارت کبرای آلمان در

میدان هوایی استقبال گردید.

دسافرت

بخاری دیواری شروع به خاموشی شدن کرد. سایه روشن سرخ رنگ غلیظ تر شد. با گذشت مرحله محیط تحریک کننده تر و خوش آیندتر میشد اکنون لازم بود که یابسه این ناراحتی خانم به بندوبست مطلقاً تسلیم دقایق و اتفاقات شوند.

- ولی من انتظار داشتم که شما حرفهایم را شنیده باشید - ایوان پتروویچ این را گفت تنها برای اینکه خاموشی سنگین را برهم زده باند و ادامه داد من تصور کردم که شما بطرف آتش نگاه کرده و در خود فرو رفته اید. خانم دوباره چشمانش را به آتش دوخت و چهره اش باز خیال انگیز شد.

- او، نه، من شمارا بدقت شنیدم. کم مانده بود که شما یکی از تصورات دوست داشتنی مرا بیان کنید ولی فرصت نگردید.

- میخواهید، اکنون ثابت کنم؟

- نخیر، حدسی زده نمی توانید... بسیار مشکل است - خوب است، پس بگویید.

- شما بالای کلمات من فکر کردید، که گاهی دل انسان یک چیزی نامعلوم و مبهم میخواهد... که شبیه به کار روزانه زندگی نباشد، که شاید برخلاف همه چیز باشد... معایر... حتی با اخلاق جامعه... و بعد؟

- بعد؟ شما اول بگویید، که آیا حدس زدم بلی؟

- بکلی، نه... با وجود این، من بهر حال فکر خود را اکنون نمی گویم... بهر حال، بعد چه؟

آخ، نه، نه، صبر کنید، من راجع به این یک فلسفه بخصوص دارم... منتها من از هراس دارم که شاید برای شما دلچسب نباشد.

برای ایوان پتروویچ آنقدر دلچسب بود که او از چوکی خود برخاسته و بالای دیوان در کنار خانم موسیاه نشست.

- ببینید... والنتینا سرگینا با کمی ناراحتی شروع کرد. اما من از زبانم میترسم، اصلاً نمی توانم بالای آن حاکم باشم... ببینید: آخره هیچکس معلوم نیست که بالای انسان قبل از تولدش چه گذشته... اینکه من چشمانم را میبندم و سعی میکنم بخاطر بیاورم که قبل از این چه بود. هیچ چیز و هیچ چیز نیست بجز از تاریکی بی پایان. من هیچ چیز نمی بینم، نمی شنوم نه احساس میکنم، نه فکر میکنم. و ناگهان از یک جای یک نواری از نور زندگی ظاهر میشود. اما آخرین همه تنها برای یک لحظه. شور و هیجان فرآه میرسد. بعد مرگ... و بعد تر؟

دوباره همان بی خبری، باز هم همان سردی همان «هیچ» وحشت آور. برای چه این یک لحظه نور، کی هفت آنرا بمن حالی میکند؟ که این چیست؟ اتفاق؟ اشتباه کسی، بیفکری. آخر من نمی توانم فکر کنم که کدام کسی عالم انسانیت در مورد استیضاح قرار داده است؟ من مطالعه میکنم و پیوسته میشنوم که ماهمه آدم هستیم و به ما عقل و آزادی اعطاء شده

و این همه مارا مثل یک فامیل برادر با هم پیوند میدهد. آخ! من این برادری را نمی بینم و نمی خواهم به آن اعتراف کنم! من یک جمعیت احق را میبینم که ترس از مرگ آنها را خورد و خمیر کرده، جمعیت که لرزان به این توتله کنگ زندگی و نور جسیبه اند. خودم نفرت انگیز و وحشت آور میشوم!

ایوان پتروویچ درست مانند برق زده ها کلمات و حرکات او را تعقیب میکرد. او دید که چگونه پستانهای برجسته و پریشان کننده اش بالا و پایین میشد دید که چگونه درین نیمه تاریکی انعکاس آتش سرخ در چشمان از حد بیشتر بازی میزدید، دید که پرده های بینی طریف و از آتش بخاری گلایی اش چگونه متورم شده و می لرزد... او مشاهده کرد که

پیراهن نرم پلیدی چگونه ساختمان پا های خوش ساخت و محکم او را نمایان ساخته است. اکنون این فضای پر عطر و گرم و بوی شراب که ایوان پتروویچ وقت صرف غذا نوشیده بود

سبب شده همه چیز در کله اش هجوم آورد. آورد که دستت سفید او در تاریکی بالا قیدی بالای دیوان افتیده، ایوان پتروویچ تقریباً غیر ارادی هیجان زده و نرسان دست خود را کنار دست او گذاشت، طوریکه انگشتان کوچک آنها با هم تماس شدند.

ایوان پتروویچ فکر کرد.

« آیا خانم متوجه شده یا خیر، اگر دست خود را پس کرد مغزت میخواهم.»
- ادامه بدهید، ادامه بدهید، لطفاً، ایوان پتروویچ با آواز بلند گفت، شما بسیار مرا علاقمند ساختید.
والنتینا سرگینا ادامه داد:

- اگر مرگ این قدر وحشت اور است، و زندگی بسیار کوتاه است، پس چرا من آنرا ملامت اور و خسته کن بسازم. من خنده مسرت بخش میخواهم. مرا از ذهنیت عامه میترسانند من لغت میخواهم بمن راجع به و طسایف و تکالیف میگویند! بلی برای چه این همه؟ کی احتیاج دارد به تکالیف من مقابل وظایفم؟

پیش خود تصور کنید که من پیاده کدام جای دور میروم و در پشت یک خریطه سنگین بر از آشنای قبستی را حمل میکنم. شاید من در بین راه خبر میشوم که همین فردا خریطه را از زدم غصب میکنند. پس آیا این عاقلانه نیست. اگر این درد سر را از شانه دور

میاندارم آنرا می فروشم. پولهایش را به باد میدهم، اقلاً یک روز، اقلاً یک ساعت خوشبخت می باشم. همانطور یکه میخواهم؟

ایوان پتروویچ هر کلمه او را از هوا می قاپید و در همان لحظه آنرا به زبان که بر از شور و حرارت بود انتقال میداد.

او دیگر تردید نداشت که کتابه راجع به خریطه به ترتیبی حاوی اجازه نامه ای آزادی در عملیات یعنی است. این سرعت گنج کنیده که پایان را نزدیک ساخت بنظر او بسیار عجیب آمد.

« این چه است؟ آیا بوالهوسی یک زن لوس است؟ یا شاید طغیان لحظه ای یک آزوبی دیگر نهفته است؟ او فکر کرد و در عین زمان هوس تمام وجود او را فرآه گرفت. قلبش شیرین فشرده گشت و بطرف یک رخوت مطبوع کشانده شد. یک رخوت مطبوع آشنا شبیه به ترس و انتظار.

« یا تظاهر بیماری دعالمی است، یا اختلال اعصاب رنجور؟ یا یکی از آن اتفاقات که زن هنگام طغیان غصب و حسادت در یک دقیقه کاری را انجام میدهد، که بعد در طول تمام عمر از آن اظهار پشیمانی میکند؟»

ایوان پتروویچ انگشت کوچک او را بیشتر و بیشتر فشار داد. خانم دست خود را پس نگرد. ایوان پتروویچ با آوازیخ زده و آهسته پرسان کرد.

- یعنی... یعنی... شما تنها عقیده به لذت دارید؟

تاریکی او را دیوانه و باجرات ساخت او با یک حرکت مصمم دست کوچک، طریف و خوش تراش او را در دست گرفته و سخت فشرده خانم باتمام وجودش لرزید و حرکتی کرد، تا دستش را خلاص کند. او بار دوم آنرا فشرده.

آنگاه خانم ناگهان باتمام وجودش بطرف او چرخ خورده، منقطع و فشرده نجوا کرد.
- بلی، بلی، تنها به لذت...

ایوان پتروویچ نیز به توبه خود همان کلمات را تکرار کرد اما گمان نمی رفت که او و خانم فسمیده باشند که چه گفتند... کلمات معنی خود را باخته بود. تنها آواز های هیجان آور، و بر حرارت و عشق که بانجوا ادامه میداد، باقی مانده بود.
- اگر موانع شما را اخلال کند.
- من آنها را نمی شناسم.

- بدون آنها امکان ندارد. خوب، بطور مثال بگویید، شما چه میگردید، اگر شخصی سخت مورد علاقه تان واقع میشد؟
- من پیش گویی کرده نمی توانم. شاید طوری رفتار میکردم که قلمب حکم میکرد.

اما شما شو هر دارید.
خانم چند ثانیه خاموش ماند. و وقتی که به سخن آمد، آوازش ملین گنگ داشت.
- آخر ما باجال های غیر مریی که شرايط ساخته، چنان احاطه شدیم که هیچ قوتی را مجال فرار از آن نیست. و چرا راجع به این صحبت کنیم. چرا مقاومت کنیم به چیزیکه جلب میکند. این کلمات از کی است. شما بخاطر دارید.

آخ، مرادوست بدار بدون اندیشه. بدون اندو، بدون تفکر.
بدون طعنه ها، بدون تردید های میان

خالیا

زن خاموش شد مثل اینکه چیزی بیادش آمده باشد ایوان پتروویچ سوال کرد بعد. بعد بنام خدا ادامه بد هید خانم چنان عمیق و منقطع نفس کشید مثل که هوا برایش کفایت نمیکرد. و در حالیکه آوازش به سختی شنیده میشد ولی هر کلمه را بر معنی خاطر نشان میساخت چنین ختم کرد.

چرا با نیست فکر کرد. من از تو، تو از منی. همه را فراموش کن، همه را بگذار، بسن تماما تسلیم شو.

بطرف من چنین اندو هکن نگاه نکن.

دو اندیشه آن مباحث.. که در درون چه میگذرد. و تلاش هم درین راه ممکن.

سرایا تسلیم احساس خود باش.. از من کام بگیر و برو 100

ایوان پتروویچ چشم های خانم را تمییدید او خواست آنها را ببیند، وقتی خود را بطرف خانم بسیار نزدیک شم کرد بوی تن و عطرش او را سمیت ساخت. او خود را فراموش کرده تن زن را بسادستپایش لمس کرد و انگشتان را به انگشتان زن تاب داده تن او را بطرف خود کشید و شروع به بوسیدن چشمان لبها و گردن او کرد.

والنتینا سرگینا در همین لحظه به خود آمد. - بگذارید مرا، رها کنید، زن بساختم و گویا عمدتاً به آواز بلند فریاد زد.

- شما عقل تانرا از دست داده اید. این کلمات ایوان پتروویچ را ترسانند.

او مانند بسیاری از مرد ها، غریزی به این عقیده بود که مقاومت در پس خود ظفر دارد. بر علاوه برای اطاعت بدون چون چرا، او فوق العاده صبیح بود. و لسی تغیری که در

والنتینا سرگینا در طرف چند ثانیه دیدمشد او را مطلقاً از خود بیخود کرد. از چهره اش نمود بیحالی فرار کرده و دفعتاً سرد و کمی خشن شد. آوازش، بجای آهنگ کاملانه و نرم سرد و فریاد آمیز بلند شد.. او غیر ارادی دستها را رها کرد.

والنتینا سرگینا با همان لحظه از جای برخاسته و بطرف در روان شد و در حالیکه آنرا باز میکرد فریاد زد.

تبی نتیجه

مترجم : ولی لطیفی

انتظار مانده نمی توانم . . . من از اینجا باید بروم . . . و یک جای دیگر هم با یسد ستر فرصت برسم .
والبتنا سر کیفنا اورا معطل نسا خسته و دست خودرا بطرفش دراز کرد . او شروع به فهمیدن وضع او کرده و حتی احساس همدردی کرد .

ایوان پتروویچ شا پوی خودرا گرفته و تا دروازه رفت ولی ناگهان متوقف شد یک یا دو ثانیه فکر کرد و بعد با قدمهای سریع به زن نزدیک شد .
والبتنا سر کیفنا این هم یک موضوع دیگر او این کلمات را با آوازی جدی و سا ختگی ادا کرد .

از طرف من به شوهر تان بگویند تاسیا پولهای قابل انتقال با احتیاط پیش آمد کند درباره او اخبار مجبول مینو یسند !
باین پیش بینی ایوان پتروویچ مطلقا سند رسوائی خودرا امضا کرد . این فرصت جلب کننده بدون بازگشت از دست رفتسه بود .

ایوان پتروویچ ایستاده و ناخن های کلابی رنگ و ناز پرورده اش را گاز میگرفت اورا ناراحتی و چون شکنجه میداد . دلش میخواست گریه کند . می خواست خود را - سیلی بزند . میخواست تا آخر تلخی شرم و شیرینی خود آزادی را مزه کند .

باز هم به شوهر تان . کیلویا برای دلفریب بگویند او این کلمات را با صدای بلند گفت که - در آن ظفر گریه و زاری نهفته بود بگذار او آخر یزنده را هر روز سیاسی بگذارد از سبب آنکه سرو کارش باشخصی خوش لباسی (زیگولوی) مانند من بود و در غیر آن برایش گران تمام میشد . . . بمن سپرد شده بود که یک بازرسی محرمانه را انجام بدهم . . . طوریکه مبیند این وظیفه سپرده شده را به طرز درخشنده ای انجام دادم . . . افتخار دارم تعظیم کنم . . . شما فکر نکنید که من میتوانم برای شما مضر باشم . . . اگر شما میل دارید من علیه خود سند تحریری نزد شما میگذارم .

باگفتن این کلمات او به سختی اشکهای عصبیت را که گلویش را می سوختاند حفظ کرده و نامه مجبول و بی امضا را بالای میز انداخت و بدون خدا حافظی شامبو اش را در اتاق به سر گذاشته و به دوش از اتاق به دهلیز فرار کرد .

دروازه تازه عقب او بسته شد که از اتاق مجاور سرو کله پرسیدو کف نمایان گردید صورت چهار کنج اورا خوشی درخشنده پوشانیده بود او همه صحبت هارا واضح شنیده بود . او دزد کی با قدمهای بی آواز بطرف زنش که مصروف مطالعه نامه بسی امضا بود رفت دست هارا به دور کردن خانمش انداخت (زنش) این حرکت ناگهانی فریاد ضعیفی زد) و سراو را به عقب ختم کرده بوسه های سیاسی و دیرپای خود را آهسته و پز احساس بالای لبهای خوش رنگ او نقش کرد .

این جفت صمیمی . مدتها عادت کرده بودند . یک دیگر خودرا بدون کلمات اضافی بفهمند .

صفحه ۳۷

زن نگاه نمی کرد با آواز خشن پرسید .
- لطفا بگویند شوهر شما بزودی برخواهد گشت؟
خانم متعجب و بالحن آزوده جواب داد .
- نمی دانم . اگر میخواهید . ممکن است عقیقش بفروشم .

دیدن چهره پرسیدو کف در همین لحظه برای ایوان پتروویچ نیز یک اندازه رنج آور بود . او عاقلانه فیصله کرده بود که به تمام این بازرسی . جا نیگه او خود را بسیار رزیلانه نمود ارساخته بود باید تف انداخت تنها اختراع یک بهانه خوب لازم بود . تا خودرا از مخمصه وارهاند . مثلنیکه همیشه در اینگونه حوادث اتفاق میفتد . بهانه پیدا نشد و ایوان پتروویچ جدی و قطعی تصمیم گرفت او از جایش برخاسته و در حالیکه بسزمین نگاه میکرد گفت .

مرا عفو کنید و از شوهرتان نیز از طرف من معذرت بخواهید . با تاسف بیشتر از این

ایوان پتر وویچ نگاه کرد که او غیر ازادی سرخود را بالا کرد چهره زن یک حالت خطر ناک را منعکس میساخت . او افکار زن را فهمید و یک تبسم پراز خشم و سا ختگی لبهای اورا کج و کوله ساخت .
خانم مصمم به نزدیک شده و به موهای او دست کشید .

چرا میرنجید - در صورتیکه خود شما گنگار هستید . خوب اگر کدام کسی داخل اتاق میشد .
شاید زنی خواست سنگدلی ناخودآگاه هانه ای خود را جبران کند .

احساس شرم پیش ایوان پتر وویچ بدیخت به اندازه غیر قابل تحمل بزرگ شد . او بهر قسمت حاضر بود این امکان را بخرد تا از این اتاق و سوسه انگیز این خانم دلفریب که پنج دقیقه قبل بسیار جذاب بنظرش آمد دور شود .
بلاخره او طاقت نیاورد . در حالیکه بطرف

مانتا اجرا بدو
ایوان پتروویچ در حالیکه موهای پریشان خود را مرتب میکرد عصبیانی به چو کسی خود تشریح .
اونا گهان این روز پراز رسوائی را بخاطر آورده و رنگ سرخ و سوزان شرم در گونه هایش دوید .

فریبم دادند . مسخره ام کردند ام یک آواز درونی بدجنس . می تانید میکرد . -
ایوان پتروویچ در حالیکه نگاه های والتینا سرگیفنا را احساس میکرد بدون سر چا خاندن مانند مرده خاموش بود .

پیش خدمت چراغ را آورد و آنرا بالای میز گذاشت و در حالیکه نگاه حیلده گسرو کنجکاوش بروی هر دوی هم صحبت میفرید از اتاق بیرون رفت و والتینا سرگیفنا دست خود را مقابل نور چراغ که چشمایش را اذیت میکرد حایل ساخته و لحو جان به طرف



حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطرفروشی یک وکیل دعوی بنام (ژیو) کار میکند. یکی از هممنفیی های دوره شاگردی اش است می رود، و تصادفا در آنجا یک هممنفیی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقا بلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خسو دو همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همینکه میشوند «موریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد. و اینسک بقیه داستان :



بی بی ، با عظیم در قریستان ، شکیده با کسی و بعد از آنات گزاشتی



ای ، بسیار خوب ... ممکن است شبته میگذرد ابرینیم

نه ، شبته نمیروم ، من تقاضا وقت ندارم



کار بیدار کردن هم کار ساده نیست

چقدر وقت ضایع شده ...

تاسستان سعیری میشود اما ،
واندا ، در این فصل قطعا از
ذهنی اش استفاوه نکرده است
وی هر لحظه خود را اسل می کرد
و قدرتش را از دست داده و
از اینکه دوباره بکارش شروع
نکرد ، قشرب می کن



فرا ببینش ، من همیشه پشیمانم

این موضوعی نیست که او بر جانند



در این وقت مری در ترن را وقت داده از او پرسید که کی میرود.

هنالطوت تا تراند بلای، میرود؟

۱۸۹

عی، لطوت، است حرکت کنه.



دول هوس بیرون میرود و روز می کج گذر شده باش را خاطر مساور.

۱۸۸

آینده من مثل آنست که امروز خالتری است...



او نکر میفد که روز می شکستی خورده و در بخش تشکین تا پذیر است.

ایشان را دیگر قطعا نیت الم... مردم چند قوم گروهی.

۱۸۷



برای ایند از شر آن در غول شود، میرو و در از میان رفت و آمد و ترنگ همور میگذر.

۱۹۲



چه بخواهید با شما در اند بپسیند.

۱۹۱



تا همان در غن آن در قیزی براد میشود و دوام میزند.

بخواهی که بان بروی با او سبب بوزم!

۱۹۰



چند روز بعد...

دستور بخواهم خادوم را بپیم، نظر شما آیا این است که چند روز او را بی شرکت گوید؟

۱۹۳

سپه دار، او گفت: عالم تربت، ایند میوز که نقد تر بود مشور، شما میوانید که روز در آناتمش بپسیند.

بجده دارو



و با اندک سی و خیالی...

۱۹۴

حادثه در نیمه شب

و در این جا ایزابل وجود داشت. زنی که هم سن او بود و زنی که آماده برای هر نوع کمک می نمود.

لی به ایزابل اجازه داد که او را داخل قصر همراهی کرده سر و صورتش را پانسمان نماید. بعد از اینکه ایزابل از کارش فارغ شد لی تمام چیزهایی را که در آن بعد از ظهر بچشم سردیده و کشف کرده بود به او مینمود قصه کرد و گفت:

من عادت داشتم که حتی در دوران طفولیتم از برید فوردر بترسم.

ادامه داد:

تا اینجا داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوانی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید فوردر که از دیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید فوردر زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید فوردر رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قسم اول جوزف و پسون و دیو لیورت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نایب کنند. این هم بقیه داستان.

طوری وانمود می کند تو درهای کوچک پسر میبندی. و این که مادرکلان تو روزهای خوب و همچنان روزهای بدی داشته است. و این که توبه آنجایی رفتی تا آن چاشت رایام صرف کنی و همین طور آن شب را. و این که تو وقتت را در این جا آنجا به شراکت گذاشته بودی. برید فوردر نزدیک لی آمده و گفت:

آه عزیزم بس است. برید فوردر او را عزیزم صدا زده بود. لی نمیدانست که از این کلمه بردازی و چایلموسی خوشش آمده است. پانه اما این گفتار و قبحانه به او کمک کرد که دوباره بخود بیاید و از ماجرای که در اطرافش در حال جریان بود آگاه شود. مشاهده کرد که ایزابل از کتابخانه خارج گردیده و او را با برید فوردر تنها گذاشته است.

برید فوردر ادامه داد:

لطفاً آنقدر موضوع را جدی نگیری. این حادثه فقط یک بازی کوچک است. بی آزار و شکنجه بود که هدفی جز به وجود آوردن خوشی و مسرت برای زن سالخورده که آنقدر هازیار در بند صحت و سلامتی بسرنمی برد نداشت. لی پر خاش کنان گفت:

اما چرا تو مرا در این تظاهر شامل ساختی؟ آیا این ضرورت داشتی؟ تو چرا در این باره بس چیزی نگفتی؟

برید فوردر نزدیک آمده و در حالیکه لبها ن خود را روی مویزش می کشید، گفت:

آه عزیزم. و به بسیار آرامی و متانت ادامه داد:

تو زیاد تر از آنچه تصور کنی ساده هستی. اگر من از آن روز پیش تو پرده بر میداشتم مسلماً بدون از دست دادن حتی لحظه آنرا به همه فاش می ساختی. در حالیکه نمیدانستی که این کارت باعث آزار و اذیت دیگران مخصوصاً آنتس می گردد. من نمیخواستم که ترا شامل صحنه کمرونی و یابه عبارتی دیگر تظاهر معصومانه خود بسازم.

لی گفت:

اما خانه چرا؟ چرا به سرو وضع قصر های لوکس کسی نرسیده و گذاشته اند که به این شکل تاسف آور و بیخوابی برود.

برید فوردر شانه هایش را بالا انداخته و گفت:

هیچکس به آن ضرورت ندارد مصارف ترمیم و تعمیر دوباره آن کمر هر زنده جان را خم میگرد. این قصر در جایش باقی مانده است و انتظار صاحبش را می کشد که از راه برسد و در آنجا مسکون گردد. اما چه تو عزیزم. آیا زخمی نشده است؟

لی خود را از او دور کرده و گفت:

نه، صورتم زخمی نشده است. چون تو درهای لوکس بودی باشی نداشتی پس در این مدت در کجا به سرمی بردی؟

برید فوردر گفت:

در یکی از هتل های قریه. این هتل آنقدر که توفکر کنی محل بدی نیست.

لی گفت:

از شنیدن این سخنان آسوده شدم. مرا شک و تردید کم نظیری در بر گرفته بود.

هنگامی که لی داشت صحبت می کرد ضربه محتاطانه که از کمال احترام و تعظیم سرچشمه میگردت روی دروازه کتابخانه نواخته شد و خدمه آنتی داخل گردید. مشاهده او دلیل خارج از قسمت شرقی قصر در آن وقت روز معمولی و عادی به نظر نمی رسید. لی به عجله و شتاب پرسید:

برید فوردر در حالیکه سگرتش را روشن میکرد گفت:

خیلی متاسفم از اینکه تو دوباره قصر این طوری معلومات بدست آوردی و از راه گه تقریباً وحشت آوار است توانستی که حقایق را کشف نمایی.

ادامه داد:

و واضح است که این کشف و چشم دیدن برای تو در آرزوی و هراسناک بوده است. لی باخسوت جواب داد:

برید. تو چطور توانستی! تو چطور توانستی دروغ بگویی؟ تو بمن و به آنتی دروغ گفتی!

برید فوردر اظهار داشت:

لی - من بشما دروغ نگفتم. تنها چیزی را که انجام داده ام عبارت از دور نگه داشتن زن سال خورده از دانستن حقیقت تاجر آور و وحشت انگیز بوده است.

لی پرسید:

فکر میکردم که او یکمرد سرد و خشن است. اما هنگامی که اسنان این جا آمدند از گندنت سالیان درازی منظوری معلوم میگردد که تغییر کرده باشد. اما احاطان از او نفرت دارم او پسر دوی ما یعنی آنتی و من دروغ گفته است. او به اندازه گستاخی را از حد گذرانیده که بسا دروغ به این وقاحت که مادر کلانش هنوز هم در قفسه حیات است و اینکه او با مادر کلانش پسر میبرد بگوید. در حالیکه مادر کلانش خیلی ها وقت مرده است. من نشان سنگ قبر او را در قبرستان یافتم.

بهتر نیست که به پولیس از این واقعه خبر بدهم؟

لی سرش را بلند نمود تا نظری سوی ایزابل که غرق در افکار دور و درازش بود بیاندازد. ایزابل بعد از توقف تقریباً طولانی گفت:

شاید بهتر باشد که به او فرصت بدی تا خودش به تنهایی در این باره توضیح بدهد. و چنین ادامه داد:

حتماً دایمی در این باره دارد.

لی گفت:

من باور کرده نمی توانم که این وقایع چطور میتواند صحت داشته باشد.

و با تامل ادامه داد:

من نمی خواهم که دیگر با او روبرو گردم. بقدر کافی از او ترسیده ام.

ایزابل پرسید:

آیا فکر نمی کنی بهتر است که من از همه او را توفیقی که او از سفرش برمی گردود سری به او زده و در این باره با او صحبت کنم؟

و در دنباله سخنانش چنین ادامه داد:

من او را از چیزهای که تو در این اواخر کشف کرده ای باخبر می سازم. البته واضح است که حل این معما ی پر دروس و بی غنج بر عهده او خواهد بود. اوست که شانه هایش را از زیر این بار سنگین تنگت و بدگمانی برهاند. لی قامتش را راست کرده و گفت:

آه، ایزابل تو چقدر با عاطفه و مهربان هستی. آیا این کار را می کنی؟ لطفاً با من باش. با من یکجا در این قصر بسریب. من نمیخواهم هنگامی که با او صحبت می کنم تنها باشم.

ایزابل در حالیکه بیامی ایستاد گفت:

البته. البته. لطفاً ترس و ابر خود راه

مد.

قلب لی وقتی که ساعت موعود مراجعت برید فوردر فرا رسید از جا کنده شده و بی تابانه در چار دیواری قفسه سینه اش می زد. بالاخره ضربه آهسته بدروازه کتابخانه نواخته شد و برید فوردر به همراهی ایزابل پایبند اسل کتابخانه گذاشت.

لی هیچ چیزی نگفت. حتی کلمه ابراز نداشت. فقط سوی او بانگاه های خیره نظر دوخت و در صورت فراخ و پر خنده اش به نظاره پرداخت.





از: جاك فو كس

مترجم: م، نیر و مند

عایل كوچك و تاثيرات بزرگ

كورد صورتش را بر گرداند در همین لحظه پیر مرد بطرف ماشین توزیع تیل آمد يك صافه تیل بر به دست را سستش بود او دو بازه به کلکین موتر سمت دریور نزدیک شد .

كورد پرسید : همراه من چرا این قدر دیر کرد ؟ او میدانند که ما عجله داریم .

پیر مرد با يك تكان دستمال تیل بر را از دستش انداخته اظهار نظر نمود ، طبعاً او میدانند که شما عجله دارید .

كورد از تعجب زیاد چشمهایش از حدقه برآمد پیر مرد در دست



راستش تفنگچه داشت و میله آن اکنون مستقیماً شقیقه چپ كورد را هدف قرار داده بود پیر مرد اظهار کرد :

«اگر كوچکترین حرکت بکنید ، شما را میکشم .»

فالون نفسش بند آمد كورد به تفنگچه خیره نگر یست و هیچ حرکتی نکرد چشم راست پیر مرد تاب خورده دو نفر را که در سمت پشت نشسته بودند از نظر گذشتاند پرسید ؟

کلید دستبند ها در کجاست ؟

فالون فریاد کشید (درز نجیر کلید گادر سوچ موتر است متوجه باشید او يك تفنگچه در جیب بغل دارد ؟

پیر مرد با یکدست دروازه عقب موتر را باز کرد و حتی يك نا نیه هم كورد را از نظر دور نکرد .

دستهای خود را طوری نگه داشته فرود آید تا من همیشه دیده بتوانم !

كورد تراود را نشان داد، ما سر انجام اطاعت كرد او دستها را به پیش دراز کرده ضمناً به پشت مرد کمترین لرزش نداشت و میل پیر مرد چشم درخته بود دست پیر تفنگچه سینه اش را هدف قرار داده بود .

كورد باز هم اطاعت كرد پیر پیر مرد امر كرد : دور بخورید!

كورد باز هم رطاعت كرد پیر مرد تفنگچه ۴۴ را به استخوان پشتش گذاشته با دست چپ تفنگچه او را از جیبش بیرون آورد و سپس گفت : حال چند قدم پیش بردارید همانطور بایستید .

كورد چند قدم بر داشته بدون حرکت ایستاد پیر مرد ماشه تفنگچه را پشت سرش کشیده ضمناً دستبند های فالون و بر تر را باز

كرد فالون فوراً تفنگچه را بر داشت .

پیر مرد غرشی کرده گفت : آند گرش در پشت عمارت است من ضرر بتي به جمجمه اش زده بیپوش کرده ام .

فالون همراهش را صدا زد : برتر ، زود باش ببین او در چه حال است !

برتر با سر اشاره یی کرده به پشت عمارت رفت و آنگاه فالون به كورد گفت : اکنون از جایکته ایستاده اید بر گردید .

كورد به آرامی دور خورد فالون با اشاره سر به طرف مونرا اشاره کرد : حال تا پیش موتر بروید دستها را به روی با م موتر بگذارید و پاهاى تان را چاك بگیرد شما منظور مرا خوب می فهمید .

بلى مطابق هدایت من عمل بکنید . كورد بدون سرو صدا باز هم اطاعت كرد، فالون به سر عت جیبهای هر دو بغلش را تفتیش نمود .

وقتی اطمینانش حاصل شد که كورد دگر اسلحه با خود ندارد ، دست چپ را در داخل کرتی كورد برده بکس جیبی او را بیرون آورد بکس را در جیب خود گذاشته گفت درست شد اکنون دستهای خود را به پشت سر بگیرید !

فالون دستبند را به هر دو دست كورد محکم كرد . سپس از سر شانه اش گرفته با يك تكان درشمر داد .

در همین لحظه بر تر و پیر مرد بر گشتند آنها تایلر را پیش انداخته بودند و چنان معلوم شد که هنوز بطور کامل بیپوش نیامده است موهایش به خون آغشته

بقیه در صفحه ۵۷



رمز زنا شوهری .

مسئولیت خانوادگی

اگر همسر مردی هستی که قسمت نا راحت و عصبانی شود در چنین اعظم کار هایش را باید در خانه انجام دهد شما در برابر مسوولیت مهمی قرار دارید که فقط با محبت دلبستگی و روح سازگاری می توانید از عهده اش بر آید .

۴ - به منظور حفظ آسایش او پروگرام اجتماعی و ملاقاتهای خود را موقوف سازید : در صورتیکه خانه شما آنقدر بزرگ نیست که بتوانید محل خود را برای پذیرایی خصوصی بکلی مجزا و جدا کنید ، در موقع



۱ ، تا سرحد امکان وسایل رفاه او را فراهم سازید سپس وی را فراموش کنید و به سراغ کارهای خود بروید گاه گاه بوی سسری بزنید و مشاهده کنید و ضعیف چگونه است .

۲ کار او را قطع نکنید و انتظار نداشته باشید جواب زنگ در خانه را بدهید ، فرض کنید که او در منزل نیست .

۳ - به سهولت بر آشفتگی نه شوید : موقعی که کارش بخوبی پیشرفت نمی کند ممکن است خوشحال و راضی خواهند بود .

کارش از دوستان پذیرایی نمایند .

۵ - با توافق شوهرتان وقت مخصوص را برای بازی کاملاً آزاد اطفال خویش تعیین نمایند از اطفال سالم و عادی نمیتوان انتظار داشت که چون پدرشان در خانه کار میکند ، تمام روز بی سر و صدا در کنجی بنشینند و هیچ پدر عاقل و فهمیده ای هم چنین توقعی ندارد از طرف دیگر حقوق کلیه افراد خانواده رعایت شود همه خوشحال و راضی خواهند بود .

مترجم : محمد حکیم ناهض .

نظافت و شستشوی طفل

باید صرف قسمت های خارج سو را خهای گوش طفل شسته شود نه داخل گوش زیر چشم های طفل بوسیله جریان پیوسته اشک (نه تنها وقتی که طفل گریه می کنند) شسته می شود بنا بر آن در حال صحت لزومی ندارد تا برای شست و شوی چشم های طفل از قطرات مایع استفاده شود دهن طفل هم بطور عادی توجه و مواظبت اضافی و فوق العاده ضرورت ندارد گرفتن ناخن وقتی که طفل خواب باشد بسبب است صورت گرفته می تواند البته این



بقیه در صفحه ۵۶

پخت و پز

پودین

در آغاز پنج زرده تخم مرغ رادر در ظرفی ریخته خوب بهم بز نید بعد حصه سفیده آنرا نیز بدن علاوه کرده باهم مخلوط نمایند آنگاه یک و نیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده و اگر خواسته باشید یک دوم پوست لیموی ترش را تراش کرده به آن اضافه کنید و این مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد از روی آتش بر داشته بگذارید کمی سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید و مخلوط نمایند .



زن مخلوقی است که در اول لطیف ترین و صمیمی ترین فضائل را می توان پیدا کرد .

(جوستون)

خشم زن مانند برق الماس می درخشد ولی نمیسوزاند .

(تاگور)

خانوند شایستگی زن را در قلب او قرار داده است .

(لاما رتین)

اثر زن در سر نوشت مردیک امر دایمی و لاینقطع است .

(ایسرا میلی)

۶۰ گرم قند را در ظرف فلزی که عمیق باشد بریزید و روی آتش قرار دهید تا اینکه قند آب شود و کم کم قهوه ای رنگ گردد بعدیک چهارم حصه یک پیاله آب به آن علاوه نمایند همینکه چند جوش زد

بقیه در صفحه ۵۶



سود و فیشن



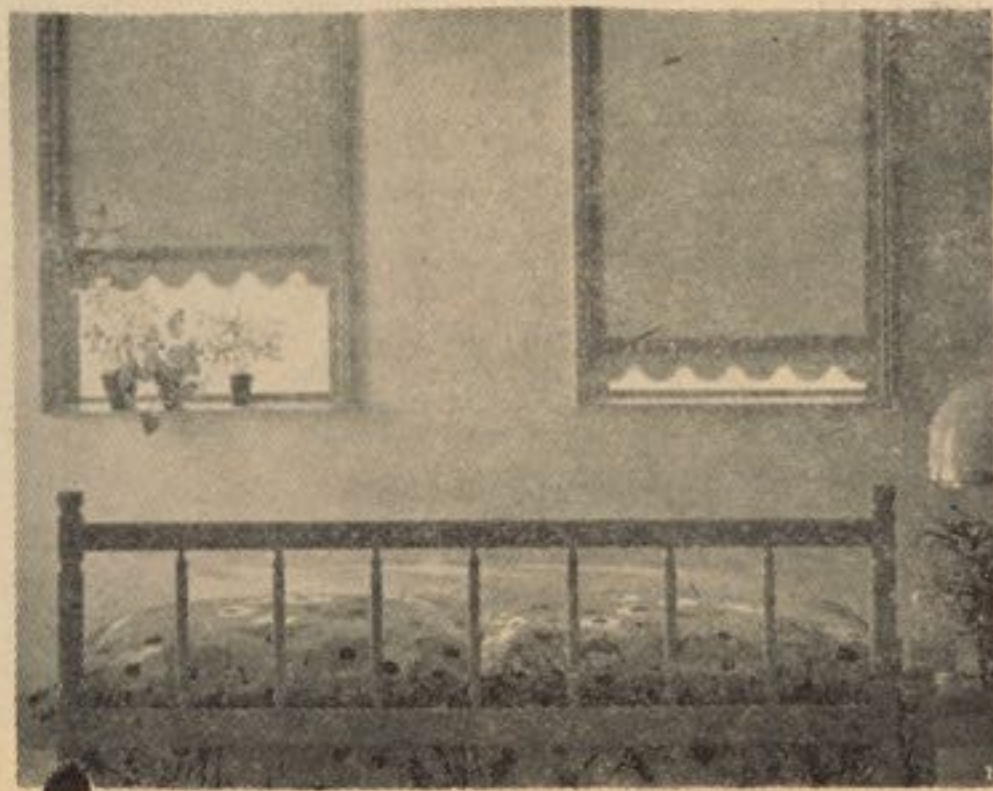
همسر خوب ر فایق زندگی است

هر مردی نیاز مند زنیست که به شوهر خود علاقه مندی کامل داشته باشد میخواهد همسرش علی رغم مخالفت دیگران لااقل تنها یار موافق و ی باشد هنگامیکه مردی دچار شکست میگردد ، مورد بی مهربی دیگران واقع می شود و ارضاع و احوال بر علیه اوست ، احتیاج به همسری دارد که نیرو و مقاومت او را در برابر مشکلات زیاد کند و اعتماد به نفس را در وجودش زنده نماید و نشان دهد اگر همه عالم از شوهرش بر تافتند ، در عوض خللی به اعتماد و اطمینان او وارد نخواهد شد در واقع اگر مردی از همسر خود چنین انتظاری نداشته باشد پس از که میتوان داشت ؟ اگر زنش با او معتقد نباشد پس چه شخص معتقد خواهد بود ؟ اعتماد و ایمان از خصایل بسیار مهم و موثر آدمی است ، کسی که متصف بان شد دیگر تسلیم شکست نمی

شود و حسن اعتمادش همیشه تقویت میگردد . همچنان تشویق برای آدمی به منزله بطرول برای ماشین موتر است از آن رو نیروی محرکه وجود انسانش باید گفت ، تقویت نفس و روح و تجدید قوا بوسیله تشویق رونما میشود و چه بسا شکست ها که به کمک این عامل مبدل به پیروزی و کامیابی میگردد .

سر نوشت و تقدیر گاه گاهی سبب نارامی ما میگردد ، اما بنظر میرسد این نارامی ها هر قدر سخت و ناراحت کننده هم باشند مقاومت ما را در مقابل مشکلات بیشتر میکند ، بشرط اینکه دوست و مصاحب و در واقع همسر خوب و غمخوار داشته باشیم که بگوید : (این مشکلات خیلی کوچک تر از آنست که بتواند ما نع راه تو شود و من میدانم که تو می توانی بر آنها فایق شوی) .

اتاق طفل



اگر اتاقی را به فرزند کوچکتان اختصاص داده اید باید آنرا طوری ترتیب دهید که آرامش بخش و راحت باشد. در انتخاب رنگ و نوع اسبابه اتاق طفل باید خیلی دقت کنید تا کواکب احساس آرامش هماهنگی دارد .

معمولاً برای مبله کردن اتاق های کودکان از رنگ های روشن استفاده می شود. ما نند سفید ، صورتی ، و آبی و اینها از رنگهای است بارو حیه اطفال و لطافتشان دقت کنید تا کواکب احساس آرامش هماهنگی دارد .

بقیه در صفحه ۶۱

دخترانانو

زندون

فستیوال آواز



ایوا کو ستا لینوا و کارل دوشان جین اجرای کنسرت

در سال جاری این هشتمین مرتبه است که هنر مندانی از کشور های سوسیالیستی در پارک کلتور در

یکی از بزرگترین و پر سر و صدا ترین فستیوال ها بود از طرف نمایندگان در داوران این فستیوال برای شرکت کنندگان و مخصوصا برای آعده هنر مندانی که به گرفتن مقام اول ، دوم و سوم نایل شده اند و مدالهای که به همین مناسبت ترتیب شده بود با آنها عطا گردید در این فستیوال علاوه از هنر مندانی ممالک سوسیالیستی یک عده از موزیسین ها و آواز خوانهای با تجربه اشتراك داشته که مورد استقبال تماشا چیان او دوستداران موسیقی قرار گرفتند و موفق به گرفتن جوایز هنری شدند .



هنر مندانی جوانیکه در این فستیوال حصه داشتند عبارت بود از: پاول برتن ، ایوا کوستو لینوا ایوما او کارل دوشان .

بایتخت سلواک فستیوال آواز خوانی را بر گذار نمودند . این فستیوال که بذات خود



خواننده جوان سلواک در روز افتتاح فستیوال

درد دل جوانان

ایجاد درد سر نموده است . هر روز که خواهرم به مکتب میرود چندجوان بگولو برایش مزاحمت تولید میکنند او در حالیکه از این وضع رنج میرود و هر قدر میکوشد که خود را ازین وضع نجات بدهد ولی ممکن نمیشود . او در سن و سالی قرار دارد که نمیتواند ازداده تحصیل خویش خودداری نماید چون در صنف دوازدهم است و آرزو دارد که این صنف را به پایان برساند و حق هم دارد که تحصیلات خود را تکمیل کند . ولی هر روز صبح که از خانه بطرف مکتب میرود و ظهر که از مکتب بخانه بر میگردد مزاحمت چند جوان رو برو با آنکه چندین مرتبه با اولیای این جوانان در تماس شدیم و از رویه آنها شکایت نموده ایم ولی این شکایات تا هنوز سردی نبخشیده است . از شما میخواهیم تا این درد دل و این شکایت ما را دریگانه مجله ای که منعکس کننده آرزوها و درد دل های جوانان است نشر نموده ما را ممنون سازید .

دختری هستم که ۲۲ سال زندگی راپشت سر گذاشته و وارد بیست و سومین سال زندگی خویش شده ام . و در یکی از ادارات بصفت مامور خدمت میکنم . و از طریق خویش هم راضی هستم . من خواهری دارم که دو سال از من کوچکتر است و از زیبایی تاحدی زیادی برخوردار میباشد . ولی این زیبایی او بلائی جانش شده است . کدام روز نیست که نامه دریافت نکند و در آن از عشق و اینطور چیزها نباشد . ما خانواده خوشبختی هستیم پدر و مادرم والدین مهربان برای فرزندان شان هستند . پدرم با آنکه مردم مهربان است ولی هرگز خوشتر ندارد که فرزندانش برایش درس در دست کنند . او باینده دستپایین است و آنرا از همه میخواهد که رعایت کنند . قبل از آنکه خواهرم تا اندازه از زیبایی برخوردار است ولی این زیبایی او نه تنها در دسر برای او شده بلکه برای خانواده ما نیز

بخوان و بیندیش

اگر زندگی رادوست داری وقت را تلف نکن، زیرا وقت همان چیزی است که زندگی را از آن ساخته اند.

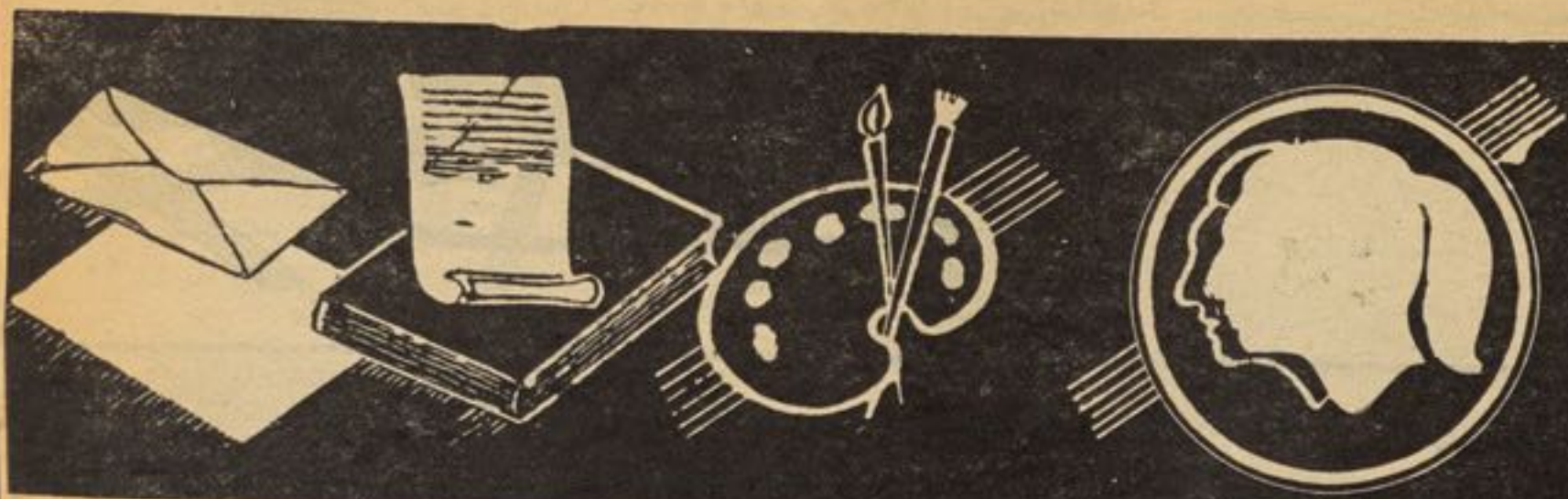
«فرانکلین»

خو شبخت کسی است که بدو چیز دسترس داشته باشد : کتاب و دوستان اهل کتاب .

«ویکتور هوگو»

در عشق مقایسه کردن، یعنی عاشق نبودن !

«ژان ژاک روسو»



نامه های رسیده

بیغله نجیبه !
و جیزه های انتخابی شما به اداره
مجله رسید زمانیکه وقت آن برسد
نشر میشود .
در انتظار همکاری های بیشتر
شما .

بیغله رونا دانشجو از لیسه
آریانا .
مضمون ارسالی شما که عنوانی
مدیریت ژوندون تحریر یافته بود ،
به ما رسید و اینکه فرموده اید پنج
مضمون شما تا به حال نشر نشده
باید بعرض برسانیم که این تنها
اولین نامه شماست که بدست ما
میرسد .

خواهر عزیز اما در مورد نشر
موضوع انتخابی شما که تحت
عنوان (عقربیکه به موقع نیش زد)
باید عرض کنیم که متاسفانه نشر
نمیشود و سبب نشر آن را شما
خوبتر از همه میدانید . به امید
موفقیت شما .

بناغلی حسین تاجر زاده !

نامه شما به اداره مجله رسید
از همکار یقان تشکر این هم قسمتی
از نامه شما : (تجربه نشان داده
است که همیشه موضوعات خیلی
کوچک و ناچیز سبب گردیده که
غبار بدبختی به آسمان سعادت
فامیلی پدید آید و سبب جنجال
های بیشمار گردد و بهترین سعادت
را به بدترین بدبختی ها مبدل
گرداند .)

بناغلی نذیر احمد اکرهی :

نامه شما به اداره مجله رسید
موقعیکه نوبت آن برسد نشر می
گردد اطمینان داشته باشید .

برای رفع خستگی از کار های زیاد

یکی از کار خانه های معروف
چکسلواکیا، برای کارکنان فابریکه
برای اینکه، آنها از صحت کامل
بر خوردار باشند طریقه های مختلف
صحی را بکار برده است مثلاً زمانیکه
کارکنان فابریکه خسته میشوند
سپورت های متنوعی که به ذوق و
علاقه شان ارتباط داشته و به آن
دسترسی هم داشته باشند تهیه
نموده است .
در این فابریکه انواع واقسام
بازی ها از قبیل بنگ بانگ ،
باسکتبال ، والیبال، آب بازی و
و غیره وجود دارد .
زمانیکه کارگران این فابریکه از
کار زیاد خسته میشوند به سپورت
و بازی مورد علاقه خویش رجوع

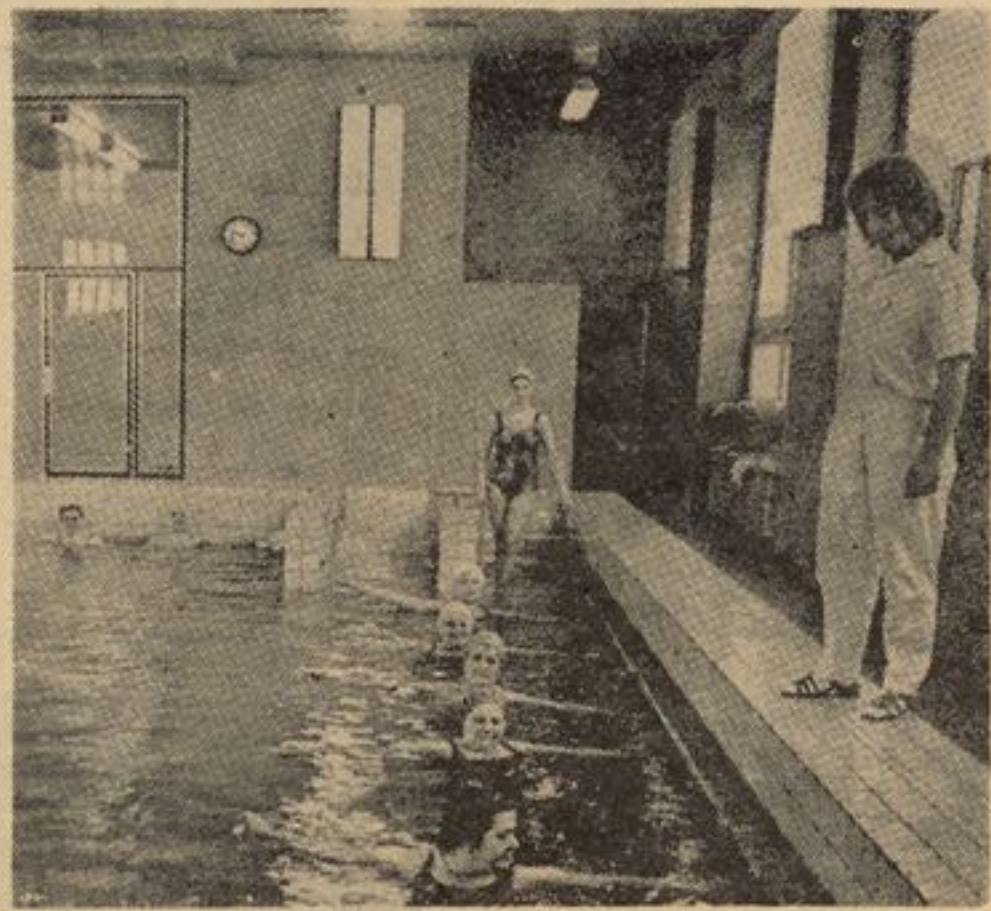
نموده مدتی خود را سرگرم می
نمایند و ازین راه خستگی خود را
مرفوع میسازند .

این فابریکه با داشتن چندین
اطاق جمناستیک و اطاق های
ورزشی برای کارکنان خدمت
شایان نموده است .

شما در عکس قسمتی از یک
اطاقی که برای ورزش تهیه شده و
در آن حوض آبیازی را مشاهده

میکنید که کارکنان فابریکه برای
رفع خستگی به تمرین مشغول
هستند نا گفته نباید گذاشت که

این حوض با داشتن مرکز گرمی
در ایام سرد زمستان هم قابل
استفاده و برای شنای کارکنان
فابریکه آماده است .



حوض سر پوشیده فابریکه، که با وسایل مدرن امروزی مجهز است.

شما کردان ممتاز



نام : سید لطف الله .
صنف : دوازدهم (ج) لیسه
نادریه .
درجه : اول نمبر .
سن : ۱۹ ساله .
علاقمند : به مطالعه .
آرزو : میخواهم در آینده داکتر
شوم .



نام : محمد الیاس ظهیر .
صنف : ۱۲ (ج) لیسه انصاری .
درجه : اول نمبر .
سن : ۱۹ ساله .
علاقمند : به ورزش .
آرزو : میخواهم در آینده استاد
پوهنتون شوم .

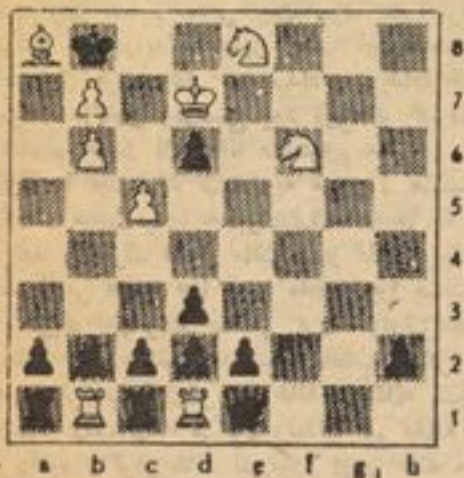
این عکس چیست؟

عکسی را که در اینجا ملا حظ می فرمایید از سطح يك ورقه فلزی بر داشته شده منتها آنرا چند بن برابر بزرگتر از اصل بنظر شما میرسانیم ، برای ما نام آن فلز را بنویسید !



مساله شطرنج

در این مساله سفید بازی را آغاز میکند و در حرکت چهارم سیاه را مات مینماید ، بنظر شما سفید چگونه وبا کدام مهره باید بازی را شروع کند تا تحت شرایط متذکره سیاه را مات بسازد .



توضیح

در شماره آینده اسمای حل کنندگان سوالات این شماره و شماره قبلی معرفی و برندگان جوایز اعلام خواهد شد ، امید است حل سوالات این شماره را هرچه زودتر بفرستید .
صفحه ۴۷

قطعاتی از همین شماره

در گذشته ای که بنظر شما میرسد از بریده هائی چندین قست مجله تهیه شده ، لطفاً برای ما بنویسید که هر قسمت آن مربوط به کدام مضمون این شماره می باشد .

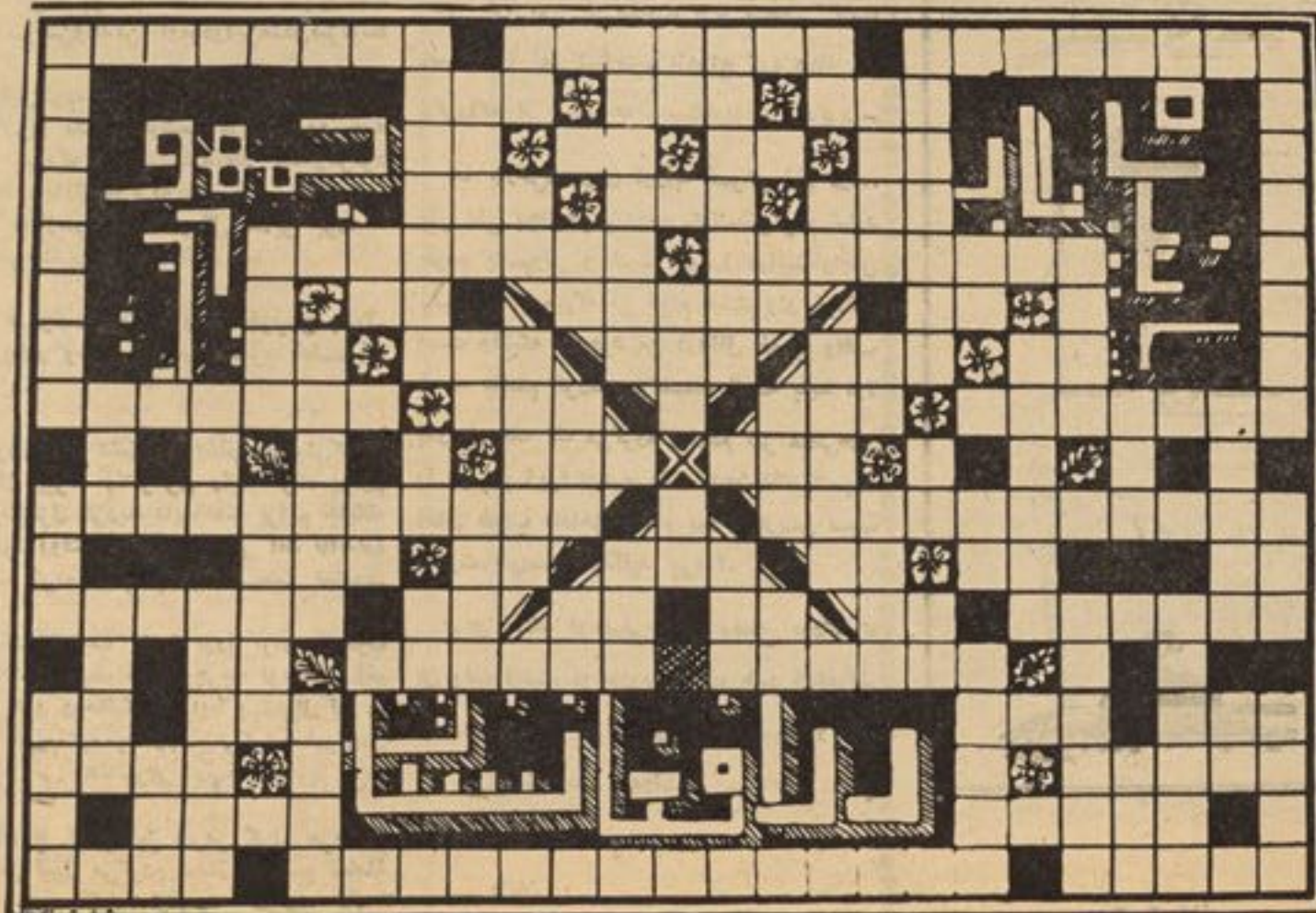


جدول کلمات متقاطع شماره (۲)

عمودی :

- ۱- از هنر مندانه ایرانی - ترمس اگر دال میداشت شمرده میشد .
- ۲- حرف آخرش زاید است و گرنه گولی است - جمع متکلم - چیز نو بوجود آوردن - از آن طرف ما - یازدهم - حمام بی پایان - جلا - منسوب به یونان .
- ۳- از آن طرف بریانی - ۷ دست عربی - خدا دفترها - ۸ مرکز بدخشان - همراه - نصف دختر ایل و آخر ندارد - اولاد دار است - وبای بی پا - تیره ما پریشان - ۱۰ نیمه احمق مخزنی - ۱۱ روی نان محل - ۱۲ طبقه زحمتکش اجتماع - معدن - ۱۳ خودم میان خالی منزل بی سر - در - ۱۴ تماس - شانه اش کنید رنگ ۱۴ : یک کشور
- ۱۵ : افریقایی - از آن طرف کوچ - ۱۵ : کلمه تحسین - گوش - نفس در پستو - ۱۶ - ذبل - در - پایتختی در
- ۱۷ : قاره امریکا - ۱۷ تماس - شانه اش کنید - ۱۸ : جای مرده ها - آوزا - لایق - ۱۹ : مادر عربی - پنج بی نون - ۲۰ : پایداری - نو پیسنده - ۲۱ آنکه جاویدانی نیست - مومن با یک حرف زاید - ۲۲ : پاو نا مر تب منطقه کنار بحیره سیاه - ۲۳ : قلیان - ۲۴ : وحید بدون ی - پایتخت خود ما - یک کلمه بی معنی - او - بیهوده وبی معنی .
- افقی :
- ۱ : شهری در شمال کشور ما - رئیس دولت یک کشور عربی - نام قدیم استانبول - ۲ : پر گردن گاو می بندند - دریای بزرگ کشور ما کتابها - ۳ : سایه در عربی - در - شیرین است - مرد بی پا - ۴ : ادا - سیزه با آن درو میکند - ۵ : موسسه خیره - حرف آخرش زاید است و گرنه منطقه ایست در کشور ما اینهم از مناطق است در وسط کشور

۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



گفترگاه

نکته ها
 * حقیقت زیبا ست و زیبا بی حقیقت است. تلاش مادر زندگی برای ذکا همین مطلب است.
 * زبان شما بهتر بن شناسنا مسما شماسست
 * صلح بهتر از جنگ است زیرا در صلح پسران پدر را دفن میکنند ولی در جنگ پدران پسران را.
 فرستنده : م. ق. صاعد



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح

HOUVU-

بقلم خودم

رفیق خوب

فانتیزی

آنوقت فکر میکردم که از حیث تعلیم و معلومات عسویه او هستم ولی به مرور زمان فکر کردم که از حیث عقل و ذکاوت مرا زیر تأثیر گرفته و تا اندازه خود رامتکی به او میدادم هیچ موضوع حتی امور دفترکار را نیز به مشوره او حل می کردم. خلاصه او یک مغز الکترونیک برای فامیل مانده بود.

حتی خواهرم به مشوره او با شخصی که اصلا او را نمی شناختم ازدواج کرد و یک نفر دیگر که از سال ها خواستگار او بود رد کرد.

اما بالاخره روزی او را به همراهی زلم در... بلی بلی بجای خودم دیدم. او را فکر کردم شاید خودم باشم ولی وقتیکه خود را در آینه آرایش زلم دیدم فهمیدم که من خودم هستم و او خودش است وقتیکه از وجود من در اطاق خواب واقف شدند ملائمت کردند و گفتند که باید اولاً بدروازه تک تک می کردم و خودم نیز غلطی خود را فهمیدم زیرا او هیچ وقت بدون تک تک به اطاق خواب مداخله نشده بود. ازین سبب معذرت خواستم میدانید چرا؟

برای اینکه او حقیقی ترین رفیقی بود که تا آن وقت داشتم او مادرم را مادر خود خواهرانم را همشیره های خود پدرم را پدر خود و بالاخره زن من را زن خود میدانست ... عجیب دنیایی است

پایان

پرخاش می کردم و هیچ کسی را حق نمیدادم تا درین مورد مداخله و با اظهار نظر نماید. از همین سبب دیگر دامنه این چنین گفتگو ها بتدریج پایان یافته دیگر کسی به کارماگزار نداشت و ما بکمال مسرت بدوستی خود ادامه میدادیم.

چندین سال سپری شد و من میخواستم ازدواج کنم و زیبا روی دلخواه خود را نیز انتخاب نموده بودم. مشکلات تنهار حصه راضی ساختن والدین او بود و این مشکل نیز توسط همین رفیق خوب حل شد آنها را راضی گردانا سخت گیری نکنند. در شب عروسی من چه زحماتی نبوده که متقبل نشد. خلاصه از هر فرد فامیل ما زیاد تر کار کرد و پایی گویی کرد بعد از عروسی ما بازم روابط او مثل سابق بود. باز هم چندین سال گذشت ...

او هنوز هم دوست و یگانه رفیق خوب من بود. مادرم را مادر و خواهرانم را همشیره خطاب میکرد. و ...

به مرور زمان عشق من و زلم و دوستی که به اساس آن پیوند زناشویی را بنا کرده بودیم سست و متزلزل گردید. دایما خانه برایم جایگاه غمی نمود و وقتیکه رفیق خوب می آمد تا اندازه مراملت کرده و هم زلم را نصیحت مینمود.

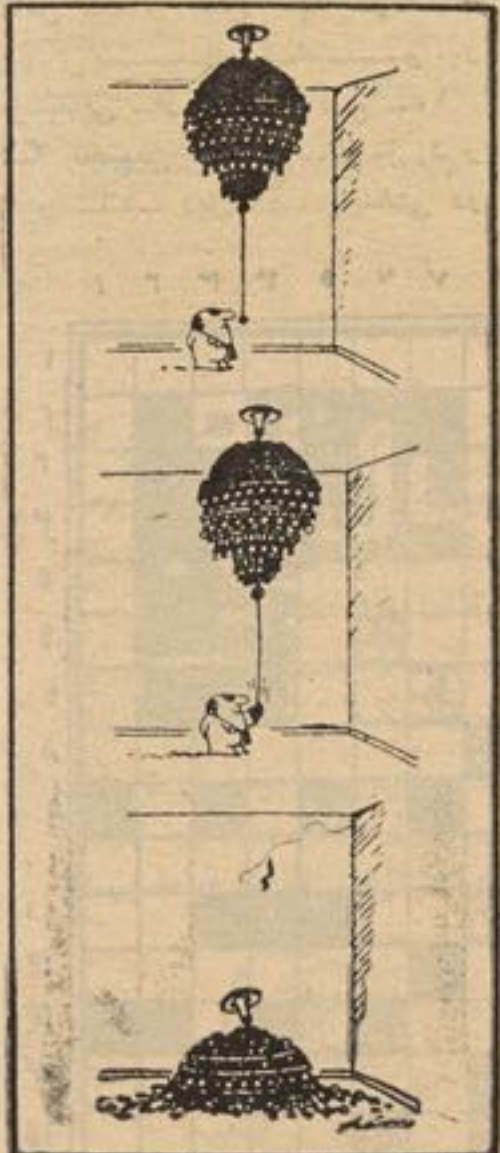
به همین ترتیب بارها او را برای قضاوت در امور فامیل میخواستم و هر چه او میگفت زلم قبول می کرد و حالیکه شرایط بهتر از آن را وقتیکه خود تنها پیشنهاد می کردم قبول نمی کردند اما نم چه تأثیری در سخنان او بود ...

سخنان او در من نیز اثر می کرد. هر چه میگفت من قبول می کردم بعد از آن هیچ معامله و قضیه بدون نظریه او فیصله نمیشد. تا به

بدرالدین یکی از خوب ترین رفقایم است او را از چندین سال به این طرف میشناسم. در مکتب و فاکولته با هم همصنفی بودیم هیچ رازها از هم دیگر پنهان نبود تمام غم ها و خوشی ها را با هم دیگر یکجا حل و فصل می کردیم. موضوع پول اصلا بین ما اهمیت نداشت. هر کدام ما اگر پول میداشتیم دومی خود را پول دار فکر می کرد اصلا کدام چیز تقسیم شدنی بین ما نبود. حتی اعتراف میکنم که در ایام تحصیل بعضی اوقات امتحانات تحریری برایم نقل هم میداد. و این بذات خود نمونه فداکاری و دوستی بود زیرا اگر گیر می افتادیم هر دو از امتحانات معزوم میشدیم.

روز ها میگذشت و به مرور زمان رفاقت ما هم تبدیل به برادری شد. او بغا نه ما می آمد و از طرف فامیل مانیز به او لطف و پیش آمد خوبی میشد چنانچه مادرم او را بسجیم و خواهرانم او را برادر صدامی کردند و او نیز مادرم را مادر و خواهرانم را همشیره خطاب می کرد. بدین ترتیب او دیگر در خانه ما یگانه نبود آزادانه رفت و آمد می کرد و بعد از آن هم بغا نه او می رفتیم و اگر من بغا نه نمی بودم او در خانه ما تا آمدن منتظر میبود زیرا امکان نداشت تا هر روز حداقل یکی دو بار هم دیگر رانه بینیم.

سال ها بدین ترتیب سپری شد و دوستی من و بدرالدین مثل کانکریت با هم جوش می خورد و بیخته تر و قوی تر شده میرفت دیگر او در فامیل ما به حیصورت بیگانه نبود و آزادانه و بدون هیچ نوع تردید بغا نه ما رفت و آمد نمیکرد و به اندازه ما من صمیمی و دوست بودم که حتی بعضی هارشنگ میبردند حتی بعضی اوقات دوستان دیگر را چه به دوستی و رفاقت ما اظهار نظر کرده و کوشش میکردند بعضی نقاط ضعف او را بر رخ من بکشند ولی گوشم برای شنیدن این حرف ها کربوداز همین سبب ازین مقوله ها زیاد شنیدم و کمتر در من اثر کرد و حتی بعضی اوقات آنرا توهین بدوستی خود و او دانسته اعتراض کنان

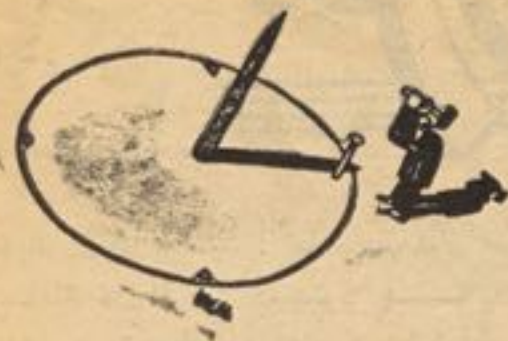


دست و آشور

بهتر است اصلا حرفی نزنیم

يك خانم اروپائی نیمه شب مست بخانه آمد. شوهرش که ازین موضوع بشدت ناراحت شده بود گفت :
 زود بگو که تا حال کجا بوی؟
 خانم در جوابش گفت :

- خودت میدانی که من دروغ را خوش ندارم و اگر راست بگویم ترا خوشست نمی آید. پس بهتر است که اصلا نپرسی که من کجا بودم .



بدون شرح



گاو باز لایق

خسیس

پدر و پسری در خست معروف بودند ، يك روز پدر وفات کرد و پسرش سنگی برای قبر او فرمایش داد ، روی سنگ نوشت : «در اینجا آرامگاه واسیل تو نکوف است ، ناگهان به اثر غم و غصه پسر هم دردی در قلب خود احساس کرد به زودی نزد سنگ تراش رفته گفت :

- این را هم در آخر جمله اضافه کن «پسرش تو نکو» .

بتلویج

يك نفر را به کاری مقرر میکردند . برایش گفتند :

- فعلا معاش کم برایت میدهیم ولی بتدریج معاشت اضافه میشود باید پابند حاضری باشی .

او گفت :

- فعلا پشت حاضری نگریدید .. من هم بتدریج خود را به حاضری عادت میدهم .

فانتیزی خارجی

ترجمه : غالمغالی

پایان سخنرانی

بعضی اوقات چیزی را که حالا برای تان قصه میکنم شاید یک برخورد معمولی بین همکاران تصور کنید ولی من فکر میکنم که این گونه برخورد های ظاهراً عادی و معمولی در عمق خود چیزهای دارد که در اول وهله متوجه آن نمی شویم . خوب بهتر است از مقدمه بگذریم و به اصل موضوع بپردازیم .

نمی دانم که بعد از کدام رخصتی ماه جنوری بود که ما مور لایراتوار پائیناویوف خیلی مست سرکار آمد ، اولتر از همه در باره آن میخواست مانع ورودش شود لت و کوب کرد ، سپس يك همکار خود را که دوشیزه جوانی بود چنگ زد گرفت و سر و صدای او را بلند کرده به حال دوشیزه ترسیده از دست او را فراد کرد . قهرمان فانتیزی ما از این وضع ناراحت شده دوسه تا شیشه گلکین را شکستند و این شیشه ها شیشه های نسبتا قیمت بپای بودند .

البته روز بعد پائیناویوف مثل همیشه عاجز و آرام سرکار آمد و قیافه پشیمان و بی گناهی بخود گرفته بود . چنانکه انسان فکر نمی کرد این آدم آرام يك روز قبل خرابکاری های را مرتکب شده باشد . قیافه اش طوری بود که آدم تصور نمی کرد او افکار و با اعمال ماجراجویانه داشته باشد .

ولی جرم جرم است بهر شکلی که باشد بخصوص وقتی که انستیتوت در حال فعالیت و تبلیغات بر ضد الکل میباشد و در همه جا لوحه ها و نوشته های در باب مضرات الکل نصب شده است و هر قدمی که در این جهت برداشته میشود ، در این حال نشه کردن پائیناویوف و لیوف و بحالت مستی سرکار آمدنش نمی توانست شوخی تلقی گردد و سطحی گرفته شود . همه تصمیم گرفتند تا در خود انستیتوت متهم را محاکمه کنند . زیرا اگر او را چیزی نمی گفتند بی بند و باری رواج پیدا میکرد ، در مجلسی که جهت محاکمه پائیناویوف ترتیب شده بود . در بان و دوشیزه ای که صدمه دیده بودند هم اشتراك کردند . برای متهم يك چوکی دور تر از دیگران گذاشته بودند . تمام سامورین مسئول انستیتوت در چوکی های خود قرار گرفتند ، همگی با چهره های بر افروخته به متهم نگاه میکردند کار گران مسئول همه سنگین سرد و خاموش نشسته بودند ، حتی بین خود هم حرف نمی زدند ، تنها باتکان دادن گوشه ابرو به سوالات همدیگر که آنها ذریعه حرکات طرح میشد پاسخ میدادند ، اشخاص دیگری که در سالون جهت مشاهده محاکمه آمده بودند ازین وضع خسته شدند و انتظار داشتند کسی حرف بزند و از موضوع یسا د آوری کند .

بحث در مجلس شروع شد و رئیس مجلس همه را به سکوت دعوت کرد و مثل همیشه هدف دایر شدن مجلس را بیان نمود زیرا نمی خواست تا آخر مجلس شخصیت هادر موردی قضاوت کنند که اصلا از آن خبر نداشته باشند ، رئیس گفت :

- ما در اینجا جمع شده ایم تا درباره واقعه ای که اتفاق افتاده بحث و گفتگو کنیم و آنرا بررسی نمائیم .. مطالعه کنیم و .. او شمرده و آهسته به سخن آغاز کرد در ضمن راجع به موفقیت های اخیر انستیتوت با در نظر گرفتن مشکلات و موانعی که وجود داشت و فعالیت های خستگی ناپذیری که برای عقب راندن مشکلات بمیان آمد سخنرانی کرد و در میان سخنان خود عمل انجام شده پائیناویوف را مانند زخم التیام ناپذیری در دیگر انستیتوت تلقی نمود . بعد رئیس مجلس رشته سخن را به مدیره مسئول جریده ۸ مارچ محترمه کالیوا گذاشت .

محترمه کالیوا بدون اینکه از اصل موضوع صحبت کند درباره پیشرفت های انستیتوت و فعالیت های جریده زنان به بحث و گفتگو پرداخته تقریباً چندین دقیقه صحبت کرد ، سپس محترمه از واقعات مهم جهان و خطر نفوذ فساد ممالک بی بند و بار صحبت نموده و جوانان را به جلوگیری ازین همه فساد علم پیروی از نمود های عجیب و غریب تشویق نمود ، سپس صحبت را بطرف طلاق و ازدواج کشانیده هر کدام را از نظر حقوقی تعریف نموده عواملی را که باعث جدائی زن از شوهر و شوهر از زن

میشود بیان کرد و از مقالاتی نام برد که او درین مورد در جریده خویش نوشته است . سپس او از دست زدن حیرت انگیز جانی هالیدی « به خود کشی بیاناتی داده گفت

- بعد از اینکه مجلات اکثر کشور هادرین مورد تبصره های نوشتند دیدیم که جانی هالیدی صحیح سلامت بود و نمرده بود ... (در اینجا محترمه خنده تمسخر آمیزی نموده ادامه داد) می بینید که از چه وسایلی برای کسب شهرت خود استفاده میکنند ؟ او در حالیکه میخواست ممالک غربی را نشان بدهد دست خود را بطرف شمال دراز کرده گفت :

- بلی دوستان در ممالک غربی اینطور واقعات صورت میگیرد .

سپس محترمه درباره داستا نهی اطفال چند دقیقه دیگر صحبت نمود که حاضرین تظهن میدند این موضوع چه ربطی به اصل جریان دارد . هنوز بعد از نیم ساعت محترمه به موضوع مورد بحث یعنی موضوع پائیناویوف نرسیده بود که شخصی دیگری دست بلند کرده اجازه صحبت خواست ، او هم بیست دقیقه صحبت کرد ، او راجع به جشن های مذهبی داد سخن داده بعد راجع به رسم و رواجها عادات و رسوم قبایل مختلف دنیا سخنرانی کرد .

سپس نوبت به شخصی دیگر رسید او میخواست راجع به عمل پائیناویوف و لیوف و اینکه شیشه ای را اذیت کرده و این اذیت به اثر نوشیدن الکل بوده است آغاز سخن کرد ولی بزودی رشته سخن او بطرف دیگری کشانده شده او راجع به فدا کاری ها جانبا زی های زنان در کشور های مختلف بیانیه ایراد کرده از زنان معرو ف و فوفا کار تاریخ نام برد و نقش زنان را در مبارزات ملی مورد مند و پر ارزش خواند .

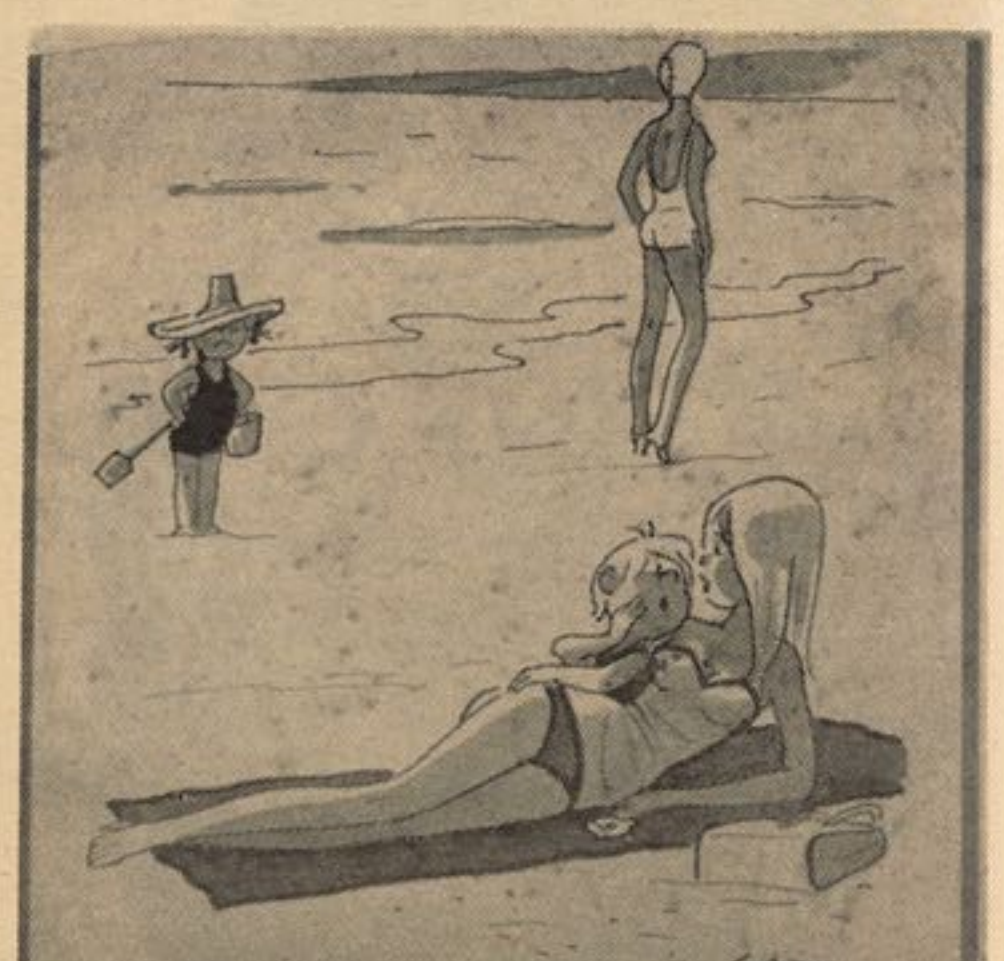
بعد مدیر انستیتوت بیانیه خود را آغاز کرد و راجع به افزودی معاشات و پیشرفت های آینده و لزوم مدرن ساختن زندگی سخنرانی کرد . درین وقت بحث راجع به معاش و افزودی آن در گرفت و هلهلهای در بین جمعیت افتاد . درین وقت محترمه کالیوا مدیره جریده زنان باز هم میخواست حرف بزند اما یکی از همکاران فنی و مسلکی که خوابش برده بود با کشیدن فایز ه بیدار شده بود صدا کرد :

- آخر بیچاره نشه بود ... تظهنید با بس است دهگه ... همه متوجه شدند که وقت مجلس بیان رسیده و باید همه عقب کار خود بروند ... ولی موضوع اصلی اصلا مطرح نشده بود ، ناچار تصمیم گرفتند فیصله عاجلی بکنند یکی گفت :

- يك خطار ساده کافی است .
 - بلی يك اخطار ... زیاد گناهی هم ندارند ، نور مال نبود

- بلی بیچاره نشه شده بود ... باید در آینده ازین کارها نکتند

رئیس مجلس راترک گفته عقب کار خود رفت و دیگران هم پراکنده شدند پائیناویوف که برای محاکمه شدن آورده شده بود از جایش بلند شده عقب کار خود رفت ... مجلس بیانیه رسید و دیگر کسی حرفی درباره آن نزد پایان



پسر : مه پهلوی تو آدم م که معشوقه مره زور بته

مردی بانقلاب

دیک از او پرسید : اما مردم هنوز نمیدانند در اثر این دستبرد چه چیزی به سرقت رفته است. شش مفقود شده باید مخفی بماند .

آنها در داخل اتاق دفتری بودند که دیک گاهی از آن استفاده میکرد. در اطاق کار مجاور دو نفری نجار مشغول مرمت کاری دیوار ورق شانی شده ای بودند که به اثر فیبر مرمی ها از طریق پنجره سو راحهای روی دیوار ایجاد شده بود. هر دو پولیس در انای کار متوجه بازوی چپ نجار ها شدند و دیدند که با تصویر بقه ها خالکوبی شده بود .

این خالکوبی نجار ها بمنزله اختطاری بود که سازمان بقه ها به دستگاه پولیس میداد .

دیدن سوراخها به روی ورق شانی دیوار افکار الک را بیک حادثه کشاند که مدتها ذهن او را بخود مشغول داشته بود . با وصف مراقبت مداوم که از کارلو میشد و باوجود تمام تدابیر احتیاطی او مفقود شده بود. گار دون دچار تعجب و حیرت فراوان شده وقتی دید که الک بانه حقانیتی نظریاتش را ابراز میدارد. زیرا چنان گمان می رفت که کار لوی ولگرد همان مرد ساده و پس از رئیس سازمان بقه ها شخصیت درجه دوم آن تشکیل باشد .

(اگر ما شخصی دیگری را بفرستیم که نقش گنتر را ادامه دهد فکر نکنم که فایده چندان از آن متصور باشد . این سیستم برای دو مرتبه کار نخواهد داد و هم آیا لولا راجع به این موضوع چیزی خواهد دانست ؟)

دیک در جواب او اظهار داشت : (تصور نکنم که بقه ها به یک زن اینقدر اعتماد کنند.) بقیه ساعات روز را با تحقیق و تلاش بیهوده سپری کردند . الک به دفتر خود در ماموریت پولیس برگشته لختی بدون حرکت در یک چوکی بازودار نشست و دستها را در جیب های پتلون فرو برده به کتابچه یادداشتهاش

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که در موزی است میباید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به گداز نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

خیره شد . سپس معاونش بالدر را به درون اتاق خواست .

(آقای بالدر لطفاً به دفتر

احصائیه رفته در اطراف تمام دزدان سیف که در ایالت وجود دارد

معلومات کافی جمع آوری کنید . لزومی ندارد که زیاد به فرانسویها

یا آلمانی ها توجه نمایید اما یک یا دو سویدنی ماهر هم وجود دارند و

آنگاه امریکایی هایی هم هستند.) بالدر پس از یک وقفه طولانی با

یک مقدار زیاد اسناد، تصاویر و آثار نشان انگشت بر گشت .

الک خودش را برای لکچر شب بروید ، محافظ شبکار میتواند اسناد را بر گرداند .

الک گفت « آقای بالدر شما آماده ساخت . او تقریباً تمام

استادانرا از نظر گذشتاند وقتی به تصویر یک جوان رسید که

سلبیلهای فرو افتاده در دو گوشه دهان داشت و موهایش چنک چنکی

مینمود . این تصویر از آن تصاویر زننده بی بشمار می رفت که ماموران

غیر رومانیک عکاسی میکنند و تمام پستی ها و بلندی های جلد رانمایان

میساخت . در زیر تصویر با احتیاط کامل اسمی درج شده بود. (هنری

جان لیم آر . وی.)

(آر.وی) مخفف اسم زندانی بود. هر سال از ۱۸۹۴ تا به

۱۹۱۹ با حروف بزرگ الفبانشان داده شده بود . سپس نوبت به

حروف کوچک رسید . (آر) با حرف کلان هانری جان لیم را در سال

۱۹۱۱ معنا میداد که محکوم به زندان شده بود و حرف (وی) بدین معنا بود

او با حروف کلان نشانی نشده بود در قسمت زیر ورق که محلی برای ملاحظات بود و تفصیلات مخصوص مربوط به مجرم در آنجا درج میگردد این کلمات را نوشته بودند .

(خطر ناک ، سلاح ناربه با خود حمل میکند.) در یک یادداشت چنین تذکر رفته بود . در فروری ۱۹۱۸ در وسط دریاچه سنل کوئین مرده است به رنگ سرخ الک در هم شکستن کشتی سریع السیر پوسته رسانی گورنری را برای آبهایلیک روک بیاد آورد .

الک ورق را دور داده خواست معلومات بیشتری راجع به جنایات جانی مرده کسب نماید و توضیحات کسانی را که وقتاً فوقتاً از نگاه

وظیفوی با او در تماس بودند مطالعه کند درین صفحه بیو گرافی حقیقی او درج بود. یک تذکر اینطور قید

بقیه صفحه ۵۶





هزار و یک

کرد که هیچکس دیگری نمیتواند از شنیدن يك جمله خوب! باندازه او مستفید گردد. قصه ازینقرار است که : روزی رفیقم به سینما رفته بود و فیلم هندی ایرانام «آند» تماشا کرده بود. بعد از پایان فیلم وهنگام خروج از سینما، دختری به خواهر خواندهاش در حالیکه به رفیقم اشاره میکرد، گفته که : الله! او بچه ره بین! مثل بچی فیلمس- مثل راجیش کنه اس . و رفیق شفیع این حرف را شنیده بود .

بعد از آن روز و آن حادثه - تشبیه شدن به راجیش کنه- در رفتار و کردار رفیقم تغییر عجیب و غریبی را ملاحظه کردم، لباسها و موهایش طوری تغییر یافت که شباهت بالنسبه ایرا به آن هنر پیشه سینمایی میرساند.

از آن روز به بعد خود را کمتر به چشم من میزد و معمولا با آن پیراهن یخن بسته ا یکه لازمه اش تنها ن مخصوصی بود، در مقابل مکاتب انان و هر شب ساعت هشت یا هشت ونیم در برابر سینمای آریوب یا بهارستان دیده میشد . و اندک اندک وضع خاصی که بخود گرفته بود او را انگشت ناساخته وعدهای ویرانام راجیش کهنه بدل صدامیزدند. اما «جوانمرگ» آن حرفه ارا مثلیکه نشنیده باشد ، بخود نمیگرفت . و برخلاف هر روز بیش از پیش به بیروی خود از طرز لباس پوشیدن و حرکات راجیش کنه ادامه میداد . جالب وشگفتی آوراین بود که رفیقم بعد از تماشای فیلم اپنایش کاملا تغییر چهره داد یعنی عینک بزرگی بچشمش میگذاشت و بروت هایش از دو گوشه صورتش به پائین نزول میکرد. از آن بعد شهرتش افزون شد و کودکان کوچه وجوانان وحتى پیران او را بنام «راجیش کنه بدل، می شناختند .»

خواستم او را ازین تقلید ابلهانه مانع شوم، اما هر چند گفتم سودی نه بخشید .

بقیه در صفحه ۶۱

درس بخوان تا اول نمره شوی ! میگفت: «بلی، راست میگوی سر از امروز میخانم.» ولی درس نمیخواند. وقتیکه زیاد اصرار میکردم، بتنگ میآمد و میگفت: «هی بابا گفته گفته ماره کشتی.» یامیگفت: «چه فایده؟ مقصد ازیک قواله رویاس ، میگرمش .» و یا گاهی هم قهقهه میزد و میگفت: «بالوان زنده خوش اس .»

بهر حال ، کلمات وجملات من بر رفیقم تأثیری نکرد، سعی کردم کلمات و عبارات ناصحانه خویشرا ، آب و تاب و رنگ و روغن بدهم ، اما باز هم نتیجه همان بود که بود بالاخره حوصله ام سر آمد و بخود گفتم که «او» کلمه بوج است، در عوض مغزگله اش از گاه بر شده است . اوستنگ و نصایح من باران رحمت که هر چند بر سرش بیارد سودی ندارد .

امادر واقع، بخطارفته بودم، قفاوت های من در مورد او کاملا نارست بود، و راهیکه رفته بودم به ترکستان میرسید . حتما میرسید چطور؟ و چرا؟ زیرا که او چندی بعد ثابت کرد که مغز دارد نه گاه ثابت کرد که حرف شنو و سخن پذیر است و حتی ثابت

باشتباه مواجه شده است . بهر صورت باتوکل بخدا به معرفی این موسسه میپردازم : موسسه ایست بدون وجود خارجی اما محسوس وسخت محسوس . خرج زیادی ندارد . وخوشبختانه همه کس میتواند ازین موسسه استفاده کند . از حاشیه پردازی صرف نظر نموده وسخن راکه صورت «چیستان» بخود گرفته ، مختصر میسازیم . این موسسه دریک کلمه همین «کلمه» میباشد ، همین کلمه ای که به تنهایی وهم دریک جمله در ما موثراند، وبانیروی عجیب و شگفت شان قادرند از ما همه چیز بسازند.

بطور مثال از ما هنر پیشه بسازند ، فزیکدان وطیب بسازند . بلی همین طور است، وموضوعیست غیر قابل مناقشه . اما اینجا چیزکی هست که باید بگویم .

رفیقی داشتم که بنظر من ساده «لولو» و کلمه خام میآمد ، زیرا هر مانیکه بالایش «بابایی» و «اوقیگری» کرده ونصیحت پدرا نه میکردمش در پاسخ خوب و بلی میگفت. میگفتمش:

دوست نویسنده ای دارم که با امضای مستعار قله يك وقتی در مجله پشتون بزغ « لاف و پا تک» می نوشت ، وقتی او را درین تازگی هادیدم، گفتم :

- ناجوان مثل اینکه نویسنده کی راکنار گذاشته ای، خندید و گفت : - شرمندوك ، گاهی شوق بسرم میزد ومثل تومضامین طنز آلود می نوشتم وقیافه هارامکدرود آلود میساختم ، البته قیافه های کسانیرا که از طنز می رنجند و مانند دیوار نم کش هر چیز را بخود نسبت میدهند .

گفتم : - طنز نویس پروان کسی را ندارد ، اگر چند نفری که نقاط ضعفی دارند و از طنز می رنجند در عوض مضامین طنز آمیز برای اکثر خوانندگان ماجالب است و آنرا باعلاقه میخوانند، قله گفت :

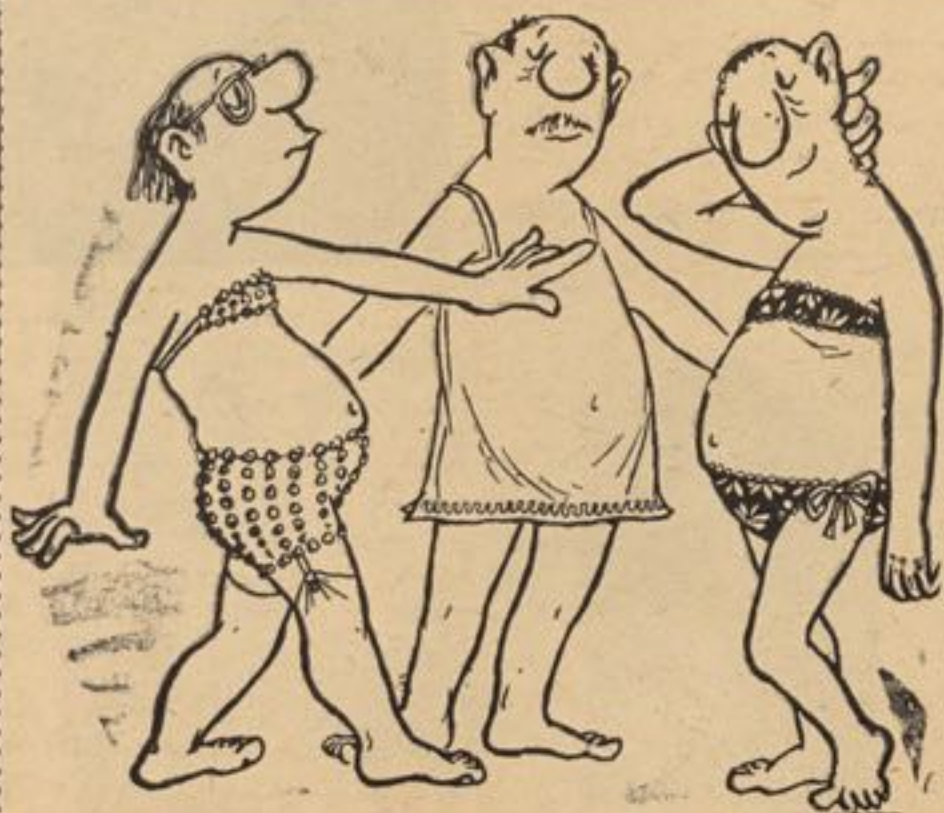
- پس بگیر و خودت چاپش کن . گفتم :

- چه چیزی چاپ کنم؟ مضمونی راکه تازه نوشته بود برایم داد، آنرا خواندم ، واقعا شیرین نوشته بود... اینک من آنرا از نظر شما میگذرانم .

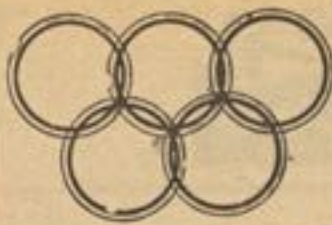
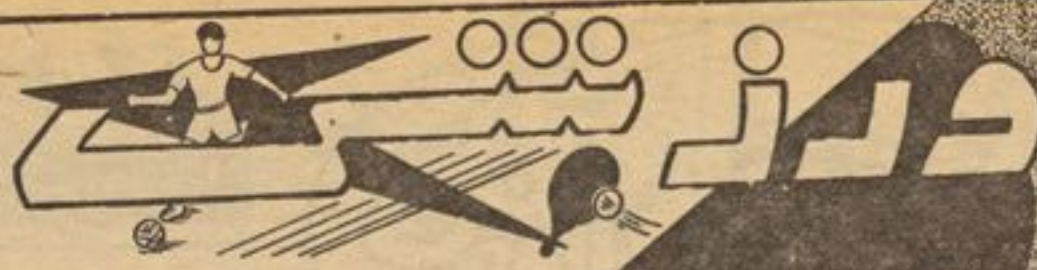
دو سوسه تولید هنر همیشه های بدل

ما، موسسات زیادی داریم که از اینسو و آنسو از آنها حرفهای شنیده ویا اینکه آنها را خوب می شناسیم ، اما موسسه تولید هنر پیشه های بدل ، فکر میکنم چیز تازه ای باشد .

ممکن است در وهله اول از شنیدن نام این موسسه ، تصوراتی در ذهن خوانندگان عزیز ایجاد گردد، مثلا تاسیس موسسه ای در چوکات تشکیلات وزارت اطلاعات و کلتور برای تربیه هنر پیشه. اما اگر اینطور باشد باید بگویم که خواننده محترم



وقتیکه مردان بخوانند در پوشیدن لباس با زنان همچشمی کنند .



يك حرکت نوید بخش

جمهوريت جوان ما که از پدو تاسیس آن، بیش از چند نگذشته ارمغان های در ساحات مختلفه برای مردم ما بوجود آورده که خود، امید واری بیشتری را برای ما ایجاد کرده است و این میدان و آری در زمینه ورزش و سپورت هم جای خالی نداشته و هر روز نوید های درین رشته نیز توسعه پیدا می کند که یکی از صور این تشکیلات (تورنمنت) است از طرف پوهنتون کابل که همین چند روز قبل در غازی ستدیوم شکل گرفته و افتتاح گردید.

تشکیل این قسم تورنمنت ها که قبل ازین هم صورت گرفته بود، ما را وامیدارد تا بگویم ورزش در کشور بعد ازین مانند دیگر رشته ها پایه های پیشرفت را یکی پی دیگری گذشتانده امید و آریم که هنگامی خواهد رسید، تا شاهد از مغان های قهرمانان ما با شیم که افتخارات در ساحه بین المللی کمایی کنند.

مسابقات پوهنخی های پوهنتون کابل بایکدیگر قبلا هم موجود بوده قسما و حالا هم در داخل پوهنتون جریان دارد، اما اینبار مسابقات از ساحه پوهنتون خارج بوده و با تیم های آزاد دیگر تورنمنت را تشکیل کرده اند همچنان این موسسه علمی و بجا طرفشویق بیشتر ورزش کاران، درین رشته سپورتی سه عدد کپ رانیز گذاشته اند که به برندگان داده میشود در یمن تورنمنت که تیم های مانند پامیر اتفاق، تاج، یما، خیبر، اختری دافغانستان بانک، و پوهنتون کابل شرکت کرده اند، مجموعا تعداد همه به دوازده تیم میرسد، که مسابقه میان شان به سیستم (دبل نیک اوت) بوده، و بعد از دو مغلوبیت، تیمی از تورنمنت اخراج میگردد.

یک منبع پوهنتون انگیزه ایجاد این تورنمنت را آمادگی ورزشکاران صفحه ۵۲

رویدادهای ورزشی در سراسر جهان

فوتبال:

کمیته فدراسیون بین المللی فوتبال برای تیم ملی اتحاد شوروی اطلاع داد که آخرین روز مسابقات برگشت فوتبال به جام جهانی میان شوروی، چیلی به تاریخ ۲۱ ماه نوامبر در سینتا گو مرکز چیلی برگزار گردد. شوروی میخواهند تا این بازی در یکی از کشور های بیطرف برگزار شود.

در مسابقه قبلی این دو تیم که در ماسکو برگزار گردیده بود بدون رد و بدل شدن گول از جانب تیم های مسابقه دهنده پایان رسید.

بهر حال پس از مسابقه بین دو تیم معلوم خواهد شد که کدام یک به جام جهانی سال ۱۹۷۴ راه خواهد یافت.

تیم فوتبال (جونتام) از شهر کورین که در مسابقه جام کلب های اروپا از تیم (ژاکس) شکست خورده بود موافقه کرده که به بجای تیم ژاکس در مسابقات فوتبال قاره اروپا و آمریکا با تیم انتر کانینتال بونیس آیرس مقابل گردد.

این مسابقه قرار است در ستدیوم المپیک شهر روم برگزار گردد. بوکس:

(رافیل) قهرمان درجه پنجم سنگین وزن بوکس جهان توانست بر (راری مید لنون) با امتیاز پیروز گردد مید لنون که خود یک امریکا نیست در با لیتور با رانلیل رو پرو گردید این هفتمین بار بود که رانلیل پشت سر هم حریفان خود را شکست میداد.

قرا راست جو پایتر قهرمان سنگین وزن بوکس اروپا با مک فاستر قهرمان امریکا رو برو شود این مسابقه در لندن برگزار خواهد شد.

تینس:

مرحله نیمه نهایی مسابقات تینس هانگ کانگ به پایان رسید فعلا چارلی پاسا ریل از امریکا (امان اسکراچ) از هند و ستان فریدرول و داد لایدر از استرالیا به مرحله نیمه نهایی راه یافتند.

در مسابقات تینس (بیکر) که در پاریس انجام شد نام او گرازا هالیند توانست از نوست ر ش از امریکا را شکست دهد نام او گر اکنون به مرحله نیمه نهایی راه یافته است با کارس نیلر تینس باز آلمان شرقی که (یو هالتون) سوئدنی را شکست داده بود مقابل خواهد شد.

بقیه در صفحه ۶۲

چهره های ورزشی

پیغله نسرين واله

یکتن از چهره های درخشان با سکتیال نسوان لیسه رایحه بلخی که محبوبیت فراوانی در بین ورزشدوستان کسب کرده است.

وی که شانزده سال دارد به صنف دهم مشغول درس می باشد. و ورزشکار خوش خلق و لایقی است که سه سال است به ورزش شروع کرده و با سکتیال بلدیت کامل دارد.

پیغله نسرين واله آرزو میکند برای نسوان زمينه دیگر بازی ها مساعده شود تا استعدادها و ذوق های مختلف آنها را تجاوز کرده و از آن استفاده کنند اخلاق ورزشی را برای ورزشکاران مهم شمرده و از ورزشکاران که دارای اخلاق و حوصله ورزشی نباشند بدش می آید.



بنامغلی محمد جمعه ابتهاج

ورزش کار لایق و با استعداد لیسه باختر مزار شریف ولایت بلخ است که در سال ۱۳۴۷ به ورزش شروع کرده و فوتبالیست ورزیده لیسه خود می باشد وی که در دوره های ابتدا یو متوسطه سر تیم بوده فعلا سر تیم اول فوتبال لیسه باختر میباشد.

بنامغلی ابتهاج چهره پشاش داشته اندام ورزشی دارد و پشتکار حوصله، اخلاق ورزشی و ورزشکاران را در برای پیشرفت ورزش در کشور مهم تلقی میکند.

وی بر علاوه فوتبال به دیگر سپورتهای علاقه داشته و به آبیازی و اسب سواری علاقه مفرط دارد. فرور ورزشکاران را به شمرده از ورزشکاران مفرور بدش می آید.



ورزش در ولایت بلخ

۱۰ نبودن رقابت های سالم و عدم موجودیت وقت کافی برای ورزشکاران باعث عقب افتادن ورزش در ولایت بلخ شده

وقتی به منظور تهیه را پور ورزشی وارد لیسسه با ختر شدم نظرم را دوزنفر خا رند وی آن لیسسه جلب کرد که برای اداره و ارسسی آن لیسسه پهلوی دوزا زه مکتب ایستاده بودند، در صحن لیسسه کسی دیده نمیشد زیرا ساعت درسی شروع گردیده بود، مستقیماً بطرف اداره مکتب رفتم و با بنا غلی فیض الله مدیر آن لیسسه سر صحبت آغاز کردم، اتفاقاً معلم سپورت نیز حاضر بود و در باره ورزش آن لیسسه چیز های بیان داشت .

مدیر لیسسه مذکور در مقابل سوالی چنین گفت : در ولایت گرم سیر اتفاقاً نستان خصوصاً صادر ولایت بلخ وقت برای مشق و تمرین ورزش متعلمین مکتب ها کم است زیرا سال تعلیمی پتا ریخ ۱۵ سنبله آغاز میشود تا زمانیکه وسایل برای شاگردان تهیه میگردد ماه میزان میشود و هوا رو بسر دی میگردید و هم در ماه های حوت، حمل و ثور باران های متواتر جلوتمرینات ورزشی متعلمین مکاتب را میگیرد و نمی توانند مشق و تمرین زیاد کنند و از طرفی هم کدام جمنا زیومیا محلی موجود نیست که به شاگردان در زمستان و در بارانهای شدید از آن استفاده کنند .

درمو رد عدم پیشرفت و ورزش در آن لیسسه چنین اظهار نظر کرد: رشد و پیشرفت سپورت و قتی

صورت میگیرد که ورزشکاران بیشتر تشویق شده، وسایل کافی در دسترس شان گذاشته شده و ترینر ها و معلمان سپورت مسلکی با لای شان کار کنند که هیچ کدام اینها بدرستی درین لیسسه و در دیگر لیسسه های این ولایت موجود نبوده یعنی لباس های ورزشی، توپ، جال، کریمچ، شینکارک و غیره به اندازه کافی نبوده چنانچه یکتعداد ورزشکاران و دیگر متعلمین درین لیسسه یک مشت بولی جمع کرده یکتعداد توپ برای مکتب خود خریدند ...

علت دیگر عقب ماندن و ورزش درین لیسسه نبودن رقابت های سالم ورزشی است و تا وقتی رقابت در ورزش نباشد امکان پیشرفت و ارتقاء آن میسر نیست .

بناغلی عییدی معلم سپورت لیسسه مذکور چنین به سخن آغاز

کرد: ورزش بطور عمومی در کشور ما بحالت رکود باقی مانده و هیچ تکامل صورت نپذیرفته و علت آنرا من در این میدانم که در گذشته نمیخواستند ورزش را رشد کنند و ورزشکاران با هم یکجا شده تیم ها کلب ها و جمعیت ها را تشکیل دهند زیرا با وجود آمدن تیم ها و گروه های ورزشی وحدت و همیشگی ورزشکاران مستحکم می شود این را نمیخواستند .

ازینرو ورزش به وضع اسفناکی از میان کم شده میرفت و ورزشکاران بادل سردی زیاد دست و ورزش را رها میکردند درین حالت نه معلمین سپورتی کمکی کرده میتوانست و نه ورزشکاران کاری را از پیش میبردند .

در مکاتب ورزشکاران تشویق نمیشدند، کدام امتیازی برای شان قایل نبودند، بخشش و انعام رانندیده بودند، تحسین نامه را نمیشناختند

درینجا وسایل ورزشی به تازگی ۱۵ عقرب به مکاتب میرسد و به



عده از ورزشکاران معارف بلخ با معلم ورزشی شان

آن تاریخ که برف و باران شروع میشد از آن استفاده نکردیم در تحویلخانه ها باقی میماند و قتی یکتعداد کمی وسایل به ورزشکاران توزیع میگردید کسی به آن توجه نکرده شاگردان که از مکتب فارغ میگردید آنرا با خود میبردند .

معلمین تر بیت بدنی هیچ اخباری در مکتب نداشتند و وقتی کدام چلنج به دیگر مکاتب از طرف آنها داده میشد از جانب ادارات مکاتب رده شده و آنها را از کار شان دلسرد و اگر معلم سپورت تیم خود را به کدام و لسوالی یا ولایت دیگر میبرد اداره مکتب

مخالفت کرده جلو رفتن به آنجا را میگرفت خلاصه در گذشته کسی اهمیتی به ورزش و ورزشکاران نداشت و این لیسسه بحیث

معلم سپورت ایفای وظیفه میکند در مورد مشکل فعلی خود ابراز داشت درین لیسسه یک معلم سپورت نمی تواند بخوبی و ارسسی کند زیرا

متعلمین قبل از ظهر و بعد از ظهر درس میخوانند و اگر بعد از ظهر معلم مسلکی دیگری برای آنها کار

کنند سهولت به کار پیش شده و بخوبی بالای شان ترینگ میشود.

فعلاً درین لیسسه دو تیم فوتبال دو تیم والیبال و یک تیم بسکتبال

موجود است و بنا بر نداشتن وسایل اتلتیک و دیگر سپورت ها تا بحال

نبوده و نیست و شاگردان لیسسه به غیر از ورزش فوتبال و والیبال و بسکتبال به دیگر ورزش ها بلد

نیستند.

نیستند.

عکس و مطلب



وکتور کرسو نوفا آر تیست معروف اتحاد جما هیر شو روی مکتب هنری را پایان رسانیده در فیلم های «اولین سرود» در سال ۱۹۵۴ «تابستان غیر عادی» ۱۹۵۶ «چهل دزد» در ۱۹۵۸، ایوان ایباکوف در ۱۹۶۰، در بیخ های نازک ۱۹۶۶ دکتر ویره، فریب و ضربت در سال ۱۹۶۸ بازی نموده است.



انسا مبل دولتی رقص ها و ترانه های محلی از مدت بیست سال به اینطرف در بلغا ریه انجام یافته است و هنر مندان درین زمینه افتخاراتی را نصیب شده اند - آواز خوان های این انسامبل که همه جوانان با استعدادی هستند با رقص ها و آهنگ های محلی و معرفی آلات موسیقی ملی خود دفلکلور بلغاریه را تمثیل می نمایند این گروه تا حال اضافه ترا زدو هزار و دو صد مرتبه کنسرت دایر نموده اند - این انسا مبل تا حال از طرف بیست کشور خارجی دعوت شده اند و با موفقیت زیاد کنسرت هائی دایر نموده اند .

اگر بکسی نشان بدهید این فکاهی را برای پرزیت باردو ساخته اند:

میگویند روزی پرزیت بار دو عملیات اپا ندیس کرده بود . او با



ناراحتی به داکتر گفت :
داکتر جان ... جای زخم دیدم
میشود ؟

داکتر با خنده گفت:
- البته در صورت تیکه شما بخواهید
وبه کسی نشان بدهید .



هما ما لینی، دهر مندر و پر ان

سینمای هندو هنرمندان تحصیل کرده

در انستیتوت پونه همین حالا یکدهه زیاد پسران و دختران جوان مشغول فراگیری مسایل هنری و تمثیل هستند ، انستیتوت مذکور تا حال جوانان زیادی را بحیث هنر مند به جهان سینما و تیاتر تقدیم داشته است که از آن جمله میتوان از جیه بها دری و شترو گن سینها نام برد ولی با این وصف از هنر پیشه های مرد راجیش کهنه ، ششی کیور و دهر مندر شهرت خود را حفظ کرده اند و چند نفر دیگر از جمله راکیش روشن، امیتا بچن و وینود مهرباسوی کسب شهرت سریعا گام بر میدارند
هما ما لینی ، شر میلا تاگور و ممتاز فعلا از محبوب ترین ستاره های فلمی هستند ولی تازه کار ها که جوانتر اندو بعضی شان از حربه سکس هم استفاده میکنند شاید این سه هنرمند زاهم از میدان بدر کنند زیرا بعد از چند سال دیگر سه هنر مند محبوب فوق الذکر به مرز های پیری نزدیک خواهند شد .



پچیر و آگام گوشه دیگری از تاریخ ...

در این تپه کاوش غیر مجاز قابل توجی به چشم نمیخورد ولی بقایای تهاداب های دیوار های سنگی و یا قسمت از دیواری را نمایندگی میکند که بگوئیم ممکن دیواری از سنگ های کوهی اعمار شده بود و یا از محوطه معبد و یا از یک قسمت دیوار یک حجره زاهد بودائی را احتوا مینمود یکسلسله تیکر های وجود دارد که از قسمت های مختلف ظروف سفالین بوده و در حصص مختلف این تپه به صورت پراکنده افتاده اند .

سنگ پرچال - سنگ های کوهی رخ شده و موجودیت تهاداب های سنگی عریض نمایندگی از وجود یک معبد بزرگ را مینماید و از نظر علم باستانشناسی یک حفاری خیلی مکمل و میتودیک شده می تواند زیرا ما همه میدانیم آنسلسله تپه هائیکه تا حال توسط دستبرد های غیر مجاز مردم خراب نشده و یا از بین نرفته اند عموماً میتوان در تعیین کرونولوژی - دوره های مدنی زندگی ابداع رسوم و کلتور مذهبی و اجتماعی انسان ها و گذشتگان را از نظر ارتیستیک و مقایسه و تطبیق متون تاریخی تعیین و تثبیت کرد .

بدین اساس ستره غوندی به شمول سائر تپه های نظیر پستکی «ب» و پستکی «ج» قابل حفاری و علمی و مستند بوده و برای روشن شدن دوره و کرونولوژی علاقه پچیر و مقایسه آن باحوزه های دورتر از قبیل هده - لال مه - اسکمیننه و شاهی کوت خیلی موثر خواهد بود .

وضع تاریخی

پچیر و آگام از نظر کرونولوژی حوالی قرن چهارم میلادی را دربر خواهد گرفت و آخرین دوره ساختمانی معماری ابدات - ستوبه ها و آثار ستوکی دوره هنسری گریکو بودیک گنده ها راست . ساختمان ها خشن و مواد از نظر بختگی نارسا بوده و ترتیب پلان

شماره ۳۵

ها و اعمار آن ساحه ها ضیقسی زیادی بعمل آمده است .

از نظر دوره های زندگی رهبانی و راهبی چهار دوره را در بر گرفته و دوره سوم زندگی ساختمانی آن توسط حریق مدهش سوخته و دو باره به مرور از منه و سیر و تطور تاریخی توسط معماران و بودائیان آن سامان مجدداً تعمیر و به زندگی عادی راهبی شروع نموده اند در قدیم این جاه هامعبرکاروانروهانیکه از پیشکاراتی و ساگالا میامندند شاید مسیر پچیر و آگام هده و ناگرا راهها را را گذرانده و به لمپاکا متصل می شد .

راهی دیگر یکه از اتصال دره سیمان خیل به قریه پچیر توصل میجست از قسمت دامنه های تورغر به سمت شرقی بعد از فواصل به اسکمیننه و شینوار و از آنجا به قسمتهای مختلف اودیانه و گندهارا میپیوندید .

چنانچه آنها نیکه راه کاروانی را در این مسیر طی کرده اند یکی فاهیان زائر چینی بود که در اوائل قرن ۴۰ میلادی در افغانستان سفر نموده و از مغاره اژدهای گویا له که بعد ها هیوان سانگ نیز یاد آور میشود دیدن میکند زیرا دلیل بر آنست که حین مراجعت به افغانستان همسفر خود را که به اسم (هوی - چینگ) یاد میشد در قله ها و راه های پرخم و پیچ و پربرف سپین غر از دست میدهد ولی خودش ادامه سفر نموده و از معابد شهر ناگارا هاراکه باید در جستجوی آن مانند شهر (دیونیزو پولیس) باشیم دیدن میکند .

چارلس سن در ۱۸۴۸ اوانیکه در افغانستان سفر مینماید خصوصیات هنری و محلات متعددی را با نامگذاری تپه ها توسط اهالی در یاد داشت های خود شرح داده و از هده و نواحی آن جز پچیر و

آگام یاد آوری های مفید کرده است .

که این نقطه نسبت شرایط ناسا مساعد در آنوقت از قلم شان باز مانده است .

الفرد ریموزات مستشرق فرانسوی نیز از حوزه هده و غیره محلات اسم میبرد ولی از پچیر و آگام در آثارش چندانکه بتواند مقتع باشد چیزی پیدا نیست .

ولی تا جائیکه بر ما معلوم می شود مکاتب هنری گندها را در هر گوشه و کنار به نسبت و فور و نفوذ دیانت بودائی و ترویج صنعت یونانی محلی شده از دیر زمانی چون اعصار کوشانی شاهان مخصوصاً کنشکاه کبیر تا سنوات ۴۰۰ - ۵۰۰ میلادی بدست رسیده که به تاسف در زمان هون های سفید یا «یفتلی های» آسیای مرکزی که به آئین آتش پرستی و یا زردشتی در باختر زمین انتقال می ورزید و رقیب سر سخت مذهب بودائی در باختر بوده و در حملات پیهم خود در گندها را و علاقه های ننگرها بسی خرابکاری های زیادی را به وجود آوردند .

چنانچه در باز گشت آوانیکه مهرا کولا شاه یفتلی معبد بزرگ مهرا و شوارا را در مهرا پور اعمار نمود و موبدان پران گذاشت به تعقیب حملات خود را بطرف شمال گندها را شروع و اکثر معابد و محلات بودائی را میسوزانند و یا از هم میپاشند چنانچه دوکتور سیونر در مورد حملات یفتلیها در عهد مهراکولا و باز ماندگان و احفاد او را در غزنی و مکن در بامیان تذکر داده و از سر سخت ترین دشمنان دین بودائی می شمارد . در پهمرفته گندها هاری ها را

یفتلیان از جمله مردمان نظیر سود را های هنسی دانسته و موقف طبقاتی بر آنها قائل نمیشدند و آنها را در ردیف خدمتگاران اشراف و بدین ملحوظ اگر ما رابطه حریق اربابان گماشته های یفتلی میدانستند و آتشیسوزی معابد هده و پچیر و آگام را از نظر اسناد و متون تاریخی مورد تحقیق قرار بدهیم برای مزید معلومات شاید در باره هیچ تر دیدی نخواهد بود لهذا وضع تاریخی و وجه تسمیه آن به صورت دو کومنتا رو علمی در یکی از مجلات علمی کشور بچاب خواهیم رساند تا از تبصره ها و جر و بحث های علمی آن مستفید گردند .

روی این اساس ما تبصره هده را برای نشر همچو یک مضمون در آینده ملتوی گذاشته به نتیجه عمومی حوزه باستانی پچیر و آگام میسر دازیم .

نتیجه :

۱ - حوزه پچیر و آگام در ۳۴ کیلو متری هده و در شمال دامنه های سلسلسه های سپین غر و تور غر قرار دارد .

۲ - تأثیرات مکاتب هنری کوشانی بعد از انهدام امپرا توری آنها مدت زیادی تا دوره ورود دین مقدسی اسلام باقی مانده و مردم به مکاتب هنری و مذهبی در دوره مجلل کوشانی ها گرویده بودند .

۳ - طرز ساختمان ستوبه ها و معابد از سنگ دریائی - کوهی و پرچال جز سنگ آهکی بوجود آمده است و حجم و قسمت زیاد ستوبه های در مراحل اولیه خود توسط گل بزرگتر و وسیع تر گردیده و در مراحل بعدی یعنی سوم یک قشر پلستر را بخود احتوا کرده و علایم حریق در قشر پلستر گلی ابدات مذکور به نظر می خورد .

بقیه در صفحه ۶۱

مردی با نقاب بقیه

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکر سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الگ سر انجام تو نسبت با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریبا از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی یک بقیه (د.ت.پ ۱۴ در سا عد چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الگ شانه هایشرا تکان داد: یک آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه بایک بقیه رو بر رو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقیه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده یک موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود یک در یور دارد که هفته یک بار برای پاک کاری موتر های شان به گاراژها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الگ اظهار داشت. (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولابسانو ویوبرادری در آن سپیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود. - طبعا حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید یک دفعه ازین لوکال دیدن کنم. فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا یک آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بو دتابا الگ صحبت کند. (وقتی الگ به او

شده بود: (تنها کار میکند) و بعد نوشته شده بود: هیچگاه با زنبها دیده نشده است. یک تذکر سومی به زحمت قابل خواندن بود. اما الگ سر انجام تو نسبت با نهایت استادی مفهوم آنرا در یابد و از شدت هیجان تقریبا از چوکی خود نیم خیز شد. علامت خالکو بسی یک بقیه (د.ت.پ ۱۴ در سا عد چپ جسد یسد آی، ای، ام) موتر را در آنجا به انتظار من گذاشتند اما فکر آنرا نکرده بودند که ممکن است به آن راه نروم از همین سبب آنها به سازمان خود هدایت نداده بودند که مرا در هاری تریس استقبال کنند.)

«کی به شما امر صادر کرد؟» الگ شانه هایشرا تکان داد: یک آقای هیچکس، لیتنوف در یورنامه هایشرا از طریق پسته می گیرد او از زمان استخدام خود تا ایندم هیچگاه بایک بقیه رو بر رو نشده است اینرا هم نمیداند که در کجا سوگند وفا داری یاد کرده موتری که لیتنوف از آن استفاده می کند به سازمان بقیه ها تعلق دارد و هر هفته مقداری پول برای سرویس و منظور فعال نگهداشتن موتر دریافت میدارد در مواقع عادی در کلب هیرون ایفا ی وظیفه میکند و بحیث راننده یک موتر لاری مشغول است او بمن گفت که ازین جنس موتر ۹ عراده دگر نیز در شهر لندن در گاراجهای مختلف ایستاده میباشد هر موتر از خود یک در یور دارد که هفته یک بار برای پاک کاری موتر های شان به گاراژها داخل می شوند.)

دیک گاردون در جواب الگ اظهار داشت. (کلب هیرون، این همان کلب رقصیست که لولابسانو ویوبرادری در آن سپیم هستند.)

الک به فکر رفت: (دین مطلب هر گز به ذهنم خطور نکرده بود. - طبعا حتمی نیست مدیریت کلب راجع به مشغولیت شبانه لیتنوف چیز هایی بداند اما من باید یک دفعه ازین لوکال دیدن کنم. فردا صبح وقتی بدفتر رسید، در آنجا یک آقای را دید که از زحمتش کاست، او آمده بو دتابا الگ صحبت کند. (وقتی الگ به او

پودین

و آتش تمام شد، آنرا بهم بریزید و در قالب بریزید و تکان دهید تا تمام قالب را ببوشاند بعد در بین قالب مایع آماده شده را انداخته و سرش را بسو شانید قالب را در بین ظرف بزرگ آب جوشی که روی آتش قرار دارد بگذارید، البته طو ریکه در آب فرو نرود و مدت نیم ساعت آنرا بمانید تا نسبتا سخت شود و بعد از روی آتش بر دارید.

سپس روی قالب یک بشقاب گذاشته و قالب را چیه کنید پودین از قالب جدا شده روی بشقاب قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده را بمانید تا سرد شود.



نطافت و شستشو...

بینی طفل يك سیستم مقبولی مخصوصی برای پاک بودن خود دارد.

وقتی که طفل را بعد از شست و شو خشک می کردید می توانید که اول مواد داخل بینی اش را مرطوب ساخته و بعد از این به آهستگی کثافت داخل بینی را که بعضا حتی بشکل گلوله خشک شده در می آمد با گوشه جان خشکان یاروی پاک خارج نمایند و یا بوسیله پنبه تعقیم شده یا دستمال مخصوص کاغذی نرم در حالیکه قدری آنرا ترسازید انجام دهید و یا اگر ضرورت ایجاب نماید کمی پنبه تعقیم شده را در حالیکه بایک چوبک گو گرد یا چوبک دندان خلال بیجانده باشید مواد سخت شده را از بینی طفل بکشید.

بسیار که بسیار به داخل بینی طفل نشود و طفل را ناراحت نسازید هرگاه این عمل شما طفل را نا راحت ساخت به انجام آن اصرار نوزید و بکشید تا وقت زیاد را نگیرد.

بعضی اوقات مخصوصا وقتی که هوایی خانه گرم شده باشد مواد سخت شده بداخل بینی طفل به اندازه کافی جمع گردیده و قسما تنفس ری را بند می سازد سپس در هر دفعه تنفس می نماید کناره های پائین صندوق سینه اش به طرف داخل کشش می گردد (یا منقبض می شود) یک طفل نسبتا کلان و یا اشخاص جوان از راه دهن تنفس می نمایند، مگر بسیاری اطفال دهن خویش را باز گذاشته نمی توانند هر گاه در هر وقت زوز بینی طفل بند شود، می توانید اول مواد سخت شده را تر ساخته و بعد طوریکه در بالا ذکر شده خارج سازید.

حالت در نیمه شب

فکر می کنم که بهتر است تودر این جا نباشی. بریدفوردر با آوازی که در آن بی میلی و اکراه موج میزد گفت: - بسیار خوب. اما تو بمن بعد از اینکه داکتر سندیباخ به این جا آمد تیلیفون خواهی کرد. لی گفت: - شاید این کار را بکنم. لی این را گفته و رویش را سوی دیگر متمایل ساخت. در آن چهره زنها و فراح برید فوردر علاقه و نشانه وابستگی بخصوصی موج میزد. لی بسیار گوشیده بود که روی بریدفوردر اعتماد داشته و او را بدون شك و تردید دوست داشته باشد. لی با وضورت داشت. اما از همه اولتر هنگامی که اودیل از اطاق خارج گردید بریدفوردر پرسید: - آیا من باید در این جا منتظر باشم؟ لی گفت: -

چه واقع شد. اودیل؟ اودیل جواب داد: - خانم من تا اندازه کمی احساس کسالت می کند دوشیزه لی. ایشان می خواهند که شمارا در اتاق نشیمن ملاقات نمایند. لی در حالیکه عشق و علاقه مفرطی نسبت به عمه سالخورده اش در خود احساس میکرد رویش را سوی اودیل چرخانده و گفت: - لطفا به ایشان بگو که من در طرف همین چند لحظه بزودی می آمم. بهتر است که از همه اولتر به داکتر سندیباخ تیلیفون کنی. هنگامی که اودیل از اطاق خارج گردید بریدفوردر پرسید: - آیا من باید در این جا منتظر باشم؟ لی گفت: -

عشق با بیگانه ای

من هم می خواهم جای های را که تو میبینی ببینم و میخواهم تا با پای ها برهنه روی علف های شبانم زده با تو بدوم .
 مات با شکفتی گفت :
 - جوایز نمی شود. بخاطر خدا تو این کار را نکن ، برایت خوب نیست .
 من همچنان به آغوشش بودم .
 ضربان تند قلبش را می شنیدم چند لحظه ای همچنان باقی ماندم ناگهان مات تکان خورد به عقیم خیره شد . چشمانش فراخ شد و بعد فریاد کرد :
 - جوین ببین دیوار بندر! ببین! به عقب نگرستم سطح آب تا به دیوار بند نزدیک شده و امواج خشمگین خود را به آن میزدند. شکافی در بند نمودار شد .
 مات فریاد کرد .
 - بند خراب میشود .
 بر بالای بند ابرها به شدت مغرید . دریا باخیز آب های خشمگین خود را به دیواره بند می میزد فکر هوگ و مزرعه برق آسا از نظرم گذشت. بزودی دیوار فرو خواهد غلتید و سیلاب دهکده را به ویرانی خواهد کشاند .
 در مغز مات نیز همین انگار موج میزد .
 فریاد کرد :
 - شوهرت از این امر آگاهی ندارد خدا می داند که دیوار چقدر مقاومت کرده میتواند بیاورا آگاه بسازیم. لحظه های بازگشت به مزرعه را فراموش نمی کنم. میدیدم که امواج بلندتر میشد. هنوز دور نرفته بودم که صدای کرکننده ای از عقب شنیده شد. بخشی از دیوار درهم شکست. موج بزرگ بر بالای بند چرخ زد درخت های کنار دریا جاروب شد. فریاد کردم .
 - به وقتش به مزرعه نخواهیم رسید .
 ولی به مزرعه رسیدیم. هوگ برای دیدن مابه طرف دروازه دوید چهره اش را ترس هولناک فرا گرفته بود .
 فریاد کرد :
 - جوین خدا را شکر که آمدی

با عشق بسوی امریکا . . .

نمیشود زیرا خودم نخواسته ام میخواهم مرا راحت بگذارند و لسی خبر نگاران با بدست آوردن کوچک ترین بهانه عکس های مرا چاپ میکنند .
 از وی سوال کردند :
 - چرا از مانکن بودن دست کشیدید ؟
 مانکن بودن يك حرفه بود و آدم بالا خره از هر کاری ولو خوش آیند هم با شد خسته میشود ، من هم خسته شده ام ؟
 در جواب این سوال که آیا در آینده باز هم بکار خود ادامه می دهید یا نه جواب داد .
 فعلا در نظر ندارم که بکارم ادامه بدهم ، در آینده هم نمی خواهم مانکن شوم ، اگر دلم بخواهد که باز هم کار کنم شغل دیگری برای خود انتخاب میکنم .
 روز نامه نگاران شایع کرده اند که این زن زیبا و طناز شاید ستاره سینما شود ، زیرا گا ها سی فلمسازان را در حال صحبت با وی دیده اند .

برگزیده الفرید هیچکام

بود استهای تایار هم دستبند زده بودند .
 فالون هر دو را به سیست عقبی موتر جا داده دروازه ها را محکم کرد تفنگچه را در گمر زد و نگاه جدی بصورت پیر مرد انداخت . (شما زندگی ما را خریدید و ما را از مرگ نجات دادید .)
 بر تر به تائید حرفهای فالون اضافه نمود . (آنچه کرد گفت ، مبالغه نیست در تمام طو لراه از اورنگون تا اینجا حرف صحبت شان این بود که چه وقت ما را بکشند و جسد هر دوی ما را در تول بکس پنهان سازند .
 پیر مرد سوال کرد : سر شما چه حادثه آمد ؟)
 فالون پاسخ داد: خودما مرتکب سهو شدیم ما توجه نکردیم امروز وقتی بمنظور نوشیدن قهوه توقف کوتاهی کردیم ، شانش بد آوردیم که برای آنها هم قهوه دادیم تا متوجه شدیم آنها پیاله های قهوه را بصورت ما پاشیدند و کورده تفنگ مرا قاپید .)
 تایار در داخل تول بکس به کورد اعتراض کنان گفت : تو با یستی هر دو را فوراً می کشتی .)
 کورد بیک نقطه دور دست خیره مینگریست آهسته پا سخ داد شاید تو حق بطرف باشی. ما اگر این لطف را در حق می کردیم و

گفته ترا بکار می بستم حالا روزگار ما خرابتر از آنچه حالا هست می بود یا اینکه تفاوتی بین حد اکثر ۲۰ سال زندان بعلت سرقت بانک و سعی به فرار با حبس ابد بخاطر دو قتل اصلا فرقی ندارد یا اینکه چوکی برقی را بر همه چیز ترجیح میدهی چطور ؟)
 فالون با پیر مرد در خلال این گفت و شنود به صحبت پرداخت: شما چطور متوجه شدید آنها اصلا بما مجال کوچکترین حرف کتی را برای جلب توجه شما ندارند، ولی با اینهم چطور فهمیدید که قضیه اینطوری باید باشد؟
 پیر مرد هم نخست تفنگچه ۴۴ را درپوش آن جاداده درجیب بالا پوش بسته کاری خود گذاشت و باناخن الاشه اشرا خاریده جواب داد: «هوم، من از چندین لحاظ متوجه يك حادثه شدم. می فهمید چه می گویم؟ اگر هر کدام از موضوعات را جدا از هم مطالعه کنید، هیچ ارزشی نخواهند داشت. اما مطالعه مجموعی آنها...» او شانه هایش را تکان داده اضافه نمود: «میدانید که من تاپیش از تقاعد در همین ناحیه ۲۵ سال تمام مأمور نظمی بودم. تادرسال پیش که در اینجا تانک تیل باز کردم، سروکارم با او باشا و آدمکشها بود. من در طول مدت خدمتم با بسیاری از مارشال های پو لیس فیدرالی که مجرمین و متهمین

را از اوریکون به سانفرانسیسکو برده و برگردانده اند بر خورد کرده ام گاهی که ماموران پولیسی احساس مانده کسی و کسالت نموده و در شب قادر به ادامه سفر نمی بودند متهمان را در بندیکخانه زیر نظر من قرار داده خود شب را می آرامیدند. من چنین اتفاقی را تقریباً زیاد آشنا هستم و ممکن نیست از آن غافل بمانم.

فالون پرسید: «ادامه بدهید و بگویید چه چیز توجه شما را بخود جلب کرد؟»

«ابتداء فیتنه های پلاستیکی به بند دست شما بسته نبود در حالیکه قاعده باید بندبها همه یک چنین فیتنه داشته باشند و من به خاطر ندارم که در طول عمرم یک محبوس بدون یک چنین فیتنه از پیش من رد شده باشد.»

برنر اشاره کرد: آنها فیتنه ها را وقتی پاره کردند که ما میخواستیم کلید دستبند ها را به آنها میدادیم. وقتی این فیتنه ها یک بار پاره شود، دوباره نمی چسبید.

پیر مرد به حرفش ادامه داد: «آنها یک اشتباه دگر راهم مرتکب شدند و آن وقتی بود که من شیشه پیشروی موتور را می شستم. آن جوانک احمق که شما به او کورد خطاب میکردید، یک سگرت را از پاکت آن برداشت. وقتی او قوتی سگرت را از جیب بیرون می آورد بدقت متوجه اش بودم.»

فالون در حالیکه چینهای روی پیشانی اش پدید آمد سوال کرد: «دیدم که پاکت سگرت از زیر باز شده بودنه از سر آن.»

چین های پیشانی فالون بر طرف شده، خنده ای سرداد و تصدیق کرد: «آری. کاملاً صحیح حدس زدید. این یک عادت محکومین سواحل شرقی و غربی سابق بود که قوتی سگرت را از زیر باز میکردند. این مطلب صدق میکند.»

پیر مرد با سر اشاره کرد: اینها میخواهند لامحال نسبت به سایر محکومان به مرگ طور دگر باشند امکان دارد در میان مردم بی گناه و غیر محکوم هم کسانی پیدا شوند که پاکت سگرت خود را از حصه زیر باز کنند، اما یک مارشال پولیس مسلماً در زمره چنین اشخاص نخواهد بود.»



پیر مرد نرمه گوش راستش را خاریده اضافه نمود، و در اخیر موضوع تیل گرفتن برای موتر سوء ظن مرا تایید کرد.

برنر با تعجب پرسید: «تیل انداختن موتر چطور؟»

این احمق خواست پول تیل را نقد بپردازد. من از سالها به این طرف هیچ یک مارشال ایالات متحد را ندیده بودم که پول تیل موترش را نقده بپردازد. زیرا تیل موتر به مصرف دولت باشد، و تمام ماموران پولیس برای تیل کوپون میدهند و وقتی کورد بمن دو عدد بانکنوت را داد متوجه شدم که کتابچه کوپون تیل در بکس جیبی اش وجود داشت. در آن لحظه شدیداً نسبت به او بدگمان شدم.»

پیر مرد به قیافه فالون دیده اضافه نمود: «و این حدس من کاملاً درست بوده؟»

فالون بانگاه احترام آمیزی به پیر مرد دیده تصدیق نمود: «آری درست گفتید.»

«شما پول پترول خود را بعداً مطابق کوپون دریافت میدارید همینطور نیست؟»

«صحیح.»

پیر مرد اظهار داشت: «من از روی احتیاط تنفکجه ام را در لحظه ای که بل تیل موتر را می نوشتم در جیب گذاشتم. و در لحظه ای که بل تیل را به کورد میدادم، آخرین اطمینانم را نسبت به مشکوک بودن اوضاع حاصل کردم و احساس نمودم که جریان در داخل موتر طوریکه باید نبود. زیرا کورد در رسیدن تیل را بسادگی در میان انگشتا نش فشرده در خاکستر دانی انداخت.»

یقین دارم که هیچ یک پولیسی دستگاه جمهوری آنقدر ثروتمند نیست که ۶ دلار را به اشغال دانی دور بریزد!

پیر مرد انگشتها را در میان موهای خاکستری رنگش فرو برد. «البته آدم پیرتر میشود. اما مغز من متحجر نشده است. در دوران جوانی مسلمانیک مامور نظمی بد نبودم که مردم ایالت مرا انتخاب کردند. من می توانم بطور قطع چنین ادعایی بکنم. ایندو نفر را دستگیر کردن و مشت شانرا باز کردن برای من

بزرگترین ساخته های آخری هنری اش ساختن پیکره های چهار شیر در میدان ترافالگار می باشد. این ساخته ها واقعا عظمت چشم گیر دارند. او برای ترسیم این شیرها در باغ وحش لندن مدتها سپری نمود از روی این مجسمه ها در سال ۱۸۶۷ برده برداری شد. این ساخته باردیگر نام او را بر سر زبانها انداخت. سپس راه گمنامی را پیموده و تاهنگام مرگش فقط دوست نزدیکش الکپول بود و پس. تی شسنندی کوپر سالهای آخر عمرش را چنین ترسیم می کند: «تمام سطح اتاق از بوتل های بیسر، بوتل های خالی، پیپ ها

کار فوق العاده نبود. اما من باین تذکر نمی خواهم احساسات شما را تخریش کرده باشم.»

فالون نگاه سریعی به سیت عقبی موتر افکنده، کورد و تایلر را دید که آرام و بانگاه عنودانه پهلوی هم نشسته بودند و آنگاه دست خود را بعنوان خدا حافظی به طرف پیر مرد دراز کرده پاسخ داد: «نه - مادونفر بهیچوجه از حرفهای شما آزرده نشدیم. خدا حافظ.»

بشقاب های خالی، اخبار و غیره پر بود ... او به همه کس بدبین بوده همیشه از مشکلات خودش شکایت می نمود. فریاد می کرد و حتی گاهی می گریست ولی بآنهم می نویسد. آخرین اثر هنری اش بنام «قوها قربانی عقاب ها می شوند» نام دارد که در آن جنگ فرانسه - پروس نشان داده می شود. در تابلو نشان داده می شود عقاب های تیز چنگ بر قو های سفید و زیبا پورش آورده و آنها را از هم می درند. احساس می شود که او غم درونی خودش را در لابلای این تابلو به نمایش گذاشته باشد.

امروز شهرت او دوباره با کشف کتاب هایش و آثار شکفت انگیزش بلند شده است.

واقعیتی که او را از مقام های بلند بیابین آورد این بود که او لحظه ای از نمایش درام غم انگیز زندگی مردم عامه مانند چارلتنزدیکنز از پا ننشست. مهارت او در آفرینگری حوادث زندگی است. حوادثی که آنرا بدون چشم هنری نمی توان دید و این واقعیت است با تمام تلخی هایش.

موازی بافیلم و حقیقت :

کسانی که به حادثه اختطاف پاول گیتی مشکوک می باشند به یک فیلم استناد می کنند که در چند هفته قبل در یک ناحیه هنر مند نشین روم از فعالیتهای زیر زمینی مافیا و وسیله دروغین اختطاف حکایت می کند درین فیلم خانواده یک نشانی از زنده بودن شخص اختطاف شده میخواهند و اختطاف کنندگان یک انگشت بریده طفل و اختطاف کنندگان مو را می فرستند به این ترتیب حادثه فیلم را گفت و شنود بین مادر پاول و اختطاف کنندگان چقدر موازی هم حرکت می کنند و آیا بین فیلم و حقیقت صرف یک اتفاق حیران کننده وجود ندارد ؟

علاوه از مادر پاول گیتی خواهران دو گانگی مارتینا زآخر ۲۴ ساله و خواهرش جوتا وینکل من که این هر دو با پاول طی ماههای اخیر یکجا زندگی میکردند باور دارند در مورد یک اختطاف واقعی ما را تینا درست یکی دو روز پیش از وقوع حادثه اختطاف متوجه شده بود که (همیشه وقتی شما به منزل بر می گشتند، سه نفر را می دیدند که در مقابل دروازه ورودی اینطرف و آنطرف می رفتند یا اینکه در داخل یک موتر کمی دورتر از منزل نشسته می بودند و آنها را زیر نظر میداشتند از می گوید: برای من ثابت است که پاول را دیده اند.)
 دزدیده اند.)
 آخرین بار پاول گیتی در کلوب شبانه رومی بنام (تری تاپ) مست کرده بود و در شام ۱۰ جولای با یک دختر امریکایی وقتش را سپری کرده سپس به یک دختر فرانسوی به نام دانیل دیو ریست روی آورده بود پس از نیمه شب پاول سوار موتر سپورتنی دانیل شده و از آن ببعده کسی از او خبر

پاول گیتی

یکی از مجله های مصور ایتالیا نیز در ربهوده شدن پاول گیتی سوم از طرف اختطاف کنندگان مشکوک بوده از ارتباط پاول با مافیای سیمانی و اشتراک او در یک نمایش چرسی ها مطالبی به چاپ رسانیده است و حتی در روزهای کوتاهی را که در محبس ربا ربا بیضا به خاطر اشتراک در تظاهر چرسی ها نشسته بود به یکنفر دیگر که در زندان با او بود راجع به تهدید پدر کلانش و پول ستانیدن از او از طریق وارد کردن فشار حرف زده بود و وقتی از زندان بر آمد در پورتا پورتیزه بایکی از اعضای حرفوی سازمان مافیا به نام بی پی رسو آشنا شد که مجله مصور ایتالیوی شمولیت پاول گیتی را با مافیا از همینجا حدس می زند .

آماده کمک به عروس خود شده قصری را در بنجاه کیلومتری شمال روم در اختیارش گذاشت گایل اکنون در یک قصری که به ستایل قرون وسطایی بنا یافته و اطرافش را جنگل کوچکی احاطه کرده زندگی میکند .

با وصف تهدید های تلفونی و کتبی مساعی اختطاف کنندگان بجای نرسیده است :
 در حلقه های عامه مردم ایتالیا و پولیس شک و تردید در مورد این اختطاف هنوز وجود دارد .
 این گمان هنوز موجود است که اختطاف به روی یک نقشه قبلی از طرف خود پاول برای خالی کردن کیسه پدر کلان یعنی پاول اول صورت گرفته است .

دو حادثه ضمنی در اثنای تحقیقات پولیسی این مطلب را تأیید میکند ، نخست یک مامور عدلی پیدا شده از گایل میخواهد که به اساس امر محکمه باید منزل مجللی را که در بازولی ناحیه رومی شهر بکرایه گرفته بود تخلیه نماید. علت آن این است که از مدت سه ماه به اینطرف حق الاچاره آنرا نپرداخته بود. گایل عذرت خواسته و گفته است: اصلاً تصمیم دارد از آن منزل کوچ کند و پولی را که نزد صاحب عمارت بصورت تضمین گذاشته است میخواهد به کرایه مجرا شود .

مادر دچار ضعف و بی حالی شد .

متعاقباً یک شیر فروش در جریان تحقیق به گایل مراجعه کرده از گایل خواست ۷ مارك به او بپردازد گایل اصولاً مطالبه او را تأیید کرد اما پول نقد نداشت و رکیل مدافعش دكتور جیروم این پول را از طرف او پرداخت بنا بر این اختطاف کنندگان از گایل گیتی انتظار پر داخت چنین مبلغ بزرگی را نباید داشته باشند و پاول گیتی یک که اکنون ۸۰ سال از عمرش میگذرد از اقامتگاه خود

در ساتن به پولیس لندن خبر داده که حاضر نیست حتی یک پول سیاه هم بدین مناسبت در اختیار پسرش بخاطر نجات جان نواسه اش بگذارد و میگوید من مخالف دادن پول به عنوان نجات نواسه ام به اختطاف

کننده ها می باشم زیرا این کار باعث تشویق سایر اختطاف کنندگان پسر های مردم میشوند البته به خاطر پاول و گم شدن او ناراحتیم اما از هم عیناً همانند پسران بسن و سال خود میباشد اگر او را اختطاف کرده اند ، این موضوع به پولیس ارتباط می گیرد که دوباره پیدایش کند علی رغم احساس که نسبت به او دارم حاضر نیستم برای نجاتش پول بپردازم !

گایل گیتی مادر پاول گیتی پس از دریافت این پیام از لندن شوک پر داشته نقش زمین گشت خسر پولدارش به قسمی دیگر

بقیه صفحه (۷)

حضرت اسماء...

رسیده و بخاطر اراده دنیا موقوف خود را بایان نیاورده طعنه بازی امیه را نپذیرد، و اگر بخاطر دنیا این کار را کردی از بدترین بندگان خواهی بود که خود و دیگران را بهلاکت مواجعه ساخته ای.
 اگر بگویی که من بحق هستم پس چرا اراده تو و بارانت مست شود و این کار سزاوار بندگان آزاد و اهل دین نیست، نظریه بقای دایمی ات در دنیا قتل بمراتب بهتر است، قسم بخدا که قبول ضربه شمشیر به عزت بهتر است از قبول ضربه و چوب دراهانت .
 عبدالله گفت : من در اندیشه ام اگر مرا بقتل رسانیدند بی حرمتی در حصارم خواهند کرد . اسماء عرض در جواب گفت: ای فرزندم با کندن پوست گوسفند بعد از ذبح آن ضرری بوی عائد نمی سازد .
 همان بود که عبدالله وارد کارزار شد و بلاخره بقتل رسید و مادرش نیز بعد از چند روز بن صد سالگی در سال ۷۳ هجری در مکه وفات نمود .
 ازین وضعیت، قوت ایمان، شجاعت قلبی، و آثار آن در راه حق باوقف ثابت آن واضح میشود .

حضرت اسماء رض باوجود این همه فطائل و اوصاف حمیده دارای قلب مملو از ایمان و ارا دتمند حق و خلق و زحاضر جواب بود. عبدالله پسرش روی بیعت و بیستبانی مردم مجاز که دارای علم وسیع و موقف عالی و اخلاق نیک بود علیه معاویه بن یزید خلیفه اموی شورید اموی ها از تسلیم و شکست آن چند سال عاجز آمدند. زمانیکه خلافت به عبدالله بن مروان رسید حجاج بن یوسف راجهست دستگیری وی فرستاد و مدت هشت ماه در مکه محاصره بود عرصه برایش تنگ شده و سایل دفاعی وی به پایان رسید درین اثنا عبدالله نزد مادرش جهت مشوره و اخل شده گفت : ای مادر تمام وسایل دفاعی ام خلاص شده حتی منسوبین و فرزندان من اذیتانی ندارند. جز چند لحظه صبر آخرین بمن باقی مانده اگر بجانب مقابل بیوندم هر چه از دنیا بخواهم بمن میدهند درباره نظری شما چیست؟
 مادرش اسماء رض در جواب گفت : فرزندم ! تو خود در مورد خویشتن دانائی، اگر میدانی که تودر حق هستی ازین فکر صرف نظر کن و بسیاری از رفقاییت به پشتیبانی تو بقتل

نگین و عملی کردن پسندیده تر است از ...

کانالیزاسیون :

سلامتی اهالی شهر به درجه پاکي و نظافت حفظ الصحه زيادي به مساله کانالیزاسیون شهری طوریکه در پلان ۲۵ ساله طرح گردیده است تا اندازه زيادي مشلات مردم ازین ناحیه رفع خواهد شد .

سیستم کسانا لیزاسیون شهر کابل دارای مراکز بزرگ تصفیه میخانیکی و بیولوژیکی خواهد بود که در خارج از ساحه شهر اعمار میگردد .

سر سبزی :

در پاك ساختن هوا و ایجاد يك محیط سالم و مفید سر سبزی، عنصر عمده يك شهر را تشکیل میدهد در پلان ۲۵ ساله سیستم واحد سر سبزی تمام شهر طرح گردیده است. ساحه دوطرف دریای کابل با پارکهاییکه بدان ارتباط می گیرد شاهرگ اساسی این سیستم را تشکیل میدهد که از ان شاخه هائی به هر منطقه شهر انکشاف می یابد با پارک های شهری ارتباط یافته و باین ترتیب يك واحد موزون و خوش منظره را بوجود می آورد سیستم آبیاری ساحه سبز در نقشه های جداگانه نشان داده شده است .

ترافیک شهری :

طوریکه اطلاع دارید یکی از پر اہمهای اساسی شهر کابل را مسئله ترافیک شهری تشکیل میدهد در اینجا مسئله صرفه جویی در وقت اجتماعی نزدیک ساختن مسکن با محل کار جلوگیری از تردد غیر ضروری عراده جات و یک سلسله موضوعات دیگر باید در نظر گرفته شود در پلان ۲۵ ساله با طرح راهها و همچنین تنظیم پیاده روها در شرایط زندگی معاصر بتدریج عراده جات جای اشخاص پیاده رو را ضیق میسازد سیستم علمی ترافیک شهری پیشبینی شده است گذشته از مسائلیکه ذکر شد اعمار مراکز متعدد تجارتي فرهنگی و سپورتی بمنظور تامین رفاهیت اهالی در پلان گنجانیده شده است که تفصیل در باره آنها صحبت را طولانی خواهد ساخت

پیوند قلب هنوز دروازه دوکان ...

نیست چگونه دیگران را از مراجعه بدکتور باز میدارند او رادر می سازند تا دواهای را استعمال کنند که اثر آن معلوم نیست .

روز سوم عید امسال ، در منزل یکی از دوستانم بودم پای دخترک یکساله اش ، در آب جوش سوخته از سراسر پرآبله شده بود .

دوستم تصمیم داشت ، دخترش را نزد یکی از دکتوران بسرد و پایش را بانسمان کند ، اما هم سرش میگفت که : روز های رخصتی ممکن نیست ، دکتوری در معاینه خانه باشد .

چند دقیقه بعد ، زن مقداری گردی را که عصاره بعضی گیاهان بود ، از بین پارچه چرکینی ، در کف دستش ریخت و بالای پای مجروح

کودک پاشید این زن ادعا میکرد که این دار ، دست مادرش را که پر از آبله بود ، معالجه کرد .

اما یکی دو روز قبل ، مطلع شدم که جراحت پای آن طفل خیلی زیاد شده و وضع وخیمی پیدا کرده است .

البته علت آن هم روشن است ، گردی که خانم دوستم برای معالجه طفلش بکار برده است ، گذشته از اینکه ترکیب آن معلوم نبود ، از میکرو بهای گوناگون نیز بی بهره نبوده است .

در مقابل همه روزه ، در بسیاری از معاینه های دکتوران شهر ، بیماران انتظار نوبت را میکشند تا دکتور آن ها را معاینه و نسخه ای بدهد ، بعد این نسخه ها به دواخانه هایی میرود که فروشندگان آن ها در کارشان تبحر و تجربه دارند ، معاینه ، تشخیص و تجویز ادویه کاملاً بر اساس علمی است .

یکروز سری بیک دوکان طبیب یونانی زدم ، مردی بود مسن و به اصطلاح معاینه خانه اش دوکانی بود که در نزدیکی گذر سنگتراشی واقع است این مرد چهار دیواری داخل دکانش را با قطعی ها و بوتل های انباشته از دوا های مختلف تزئین کرده بود - چند بیماری نیز

در دوکانش به انتظار نوبت بودند پیرمرد صاحب دوکان لظه یسی نیضن مریضش را میگرفت چندسوال میکرد او بعد تابلیت ها ، یا پودر های که برای او لازم میدانست ، میداد ...

نکته یه که بیشتر جلب توجهم را کرد ، این بود که طبیب بیشتر بیماران خود را از خوردن میوه منع میکرد ، در حالیکه دکتوران برای تقویت مریضان اکثر توصیه میکنند تا از میوه های که ضرری برای شان نداشته باشد ، استفاده کنند .

لحظه ای با این مرد به گفتگو نشستیم ، او میگفت : چهل سال است که این پیشه را دارم و بسیاری مریضان را مداوا کرده ام . در پاسخ سوالی راجع به دوا هایش گفت : بیشتر این دوا ها را خودم ترکیب میکنم که همه از گیاه ها و علف کوهی است . وی گاهی از قرص های مسکن طبی نیز استفاده میکند . زنی که در دوکان او نشسته بود ، میگفت تمام اولاد های من که مریض می شوند ، اینجا می آورم . دواهای این مرد آنها را خوب میکند . خواستم تا عقیده پیرمرد را در باره طبیبان امروزی بدانم ، از یسن نسبت پرسیدم . نظرت در باره دکتوران و دواهای طبی امروز چیست ؟ کمی بسویم خیره شد و زیر لب زمزمه کرد که من نفهمیدم ، بعد از دادن جواب سوالم خود داری نمود . اما یکی از دکتوران جراحی ، در برابر سوالم راجع به طبیبان یونانی گفت ..

کار ما را این قسم اشخاص مشکل می سازند ، آن ها با گذاشتن مرهم های عجیبی ، جراحات را بصورت وخیمی پیش می برند ، بعد بیمار به ما مراجعه میکند و این زمانسی است که خیلی دیر شده و به اصطلاح کار ، از کار گذشته است . یک دکتور امراض داخله نظر دیگری داشت ، او میگفت .

بقیه در صفحه مقابل

وحدت ملی

محمد صالح سلیم محصل ادبیات، حبیب بی قسمت، عبدالرحیم نزهت، امان‌الله ارم، میرمحمدخالد، بشیرستور، شفیق‌الله شفیق، احمد سروش از پوهنځی انجنیری پروژ شاه، محمد امان اوراش، عبدالسله نوابی، اسدالله شعور و عبدالهاری.



صحنه‌ای از درام وحدت ملی

این درام تو سطر بناغلی نواب لطیفی ریژی و دایرکت شده و بادرنظر گرفتن اینکه تمثیل نمایشنامه تیاتر تو سطر جوانانیکه برای اولین بار روی سٹیج ظاهر میشوند خیلی مشکل است، میتوان کار بناغلی لطیفی را مؤلفیت آمیز و امید وار کننده خواند.



جان آقا خیرخواه، جان‌علی و ابراهیم که شده در صحنه درام وحدت ملی

ما معتقدیم که همچو فعالیت های تمرین هنری در پوهنتون يك ضرورت عمده و سرگرمی جالبی است که میتواند ذوق های هنری را تربیه کند پرورش دهد و جوانان باید بیش از پیش درین راه تشویق شوند. ریاست پوهنتون کابل میتواند با فراهم آوری وسایل برای چنین جوانان خوش ذوق خدمات شا یسته خود را دنبال نماید. تبصره از «جلال نورانی»

هزارویک کپ

یك روز تصمیم گرفتم که ترکش بگویم. اینکار را کردم، اما وقتیکه از او جدا میشدم. خود را سر زنش کردم و باخویشتن گفتم: اگر من قبلا او را بيك شخصیت بزرگ علمی و یادی تشبیه کرده بودم، شاید امروز رفیق نیمه دانشمند و نیمه ادیبی میداشتم. هر گامی که از دور میشدم انگشت حسرت میگزیدم و «کاشکی» میگفتم: - کاشکی به انیشتاین تشبیه‌اش میکردم. او میدانست که $4 = 2 + 2$ میشود.

- کاشکی به بالزاک یا گورکی تشبیه‌اش میکردم. او که توانسته بود نامه عاشقانه ای به دختر همسایه بنویسد.

- کاشکی به پندت لال گوش تشبیه کرده بودمش. اوشبهای تابستان را تانیمه های آن به نی زدن در باغ بالامیگذراند.

- کاشکی ...
- کاشکی ...

پیچیدگی و کام از...

۴ - دستبرد های غیر قانونی نه تنها خساره به معابد و ستوپه ها وارد نموده بلکه مواد و تزئینات مهندسی رویه کار را نیز ویران و تخریب نموده اند.

۵ - مجسمه ها و اشکال بودائی بکلی از بین رفته و توسط دستبرد های غیر قانونی از جا هایشس کنده شده است که اثری از این نوع آثار فعلا در آنجا به چشم نمیخورد.

۶ - تزئینات و صورت اعمار شبیه مناطق لاله هده باغ گی و شامی کوت است.

۷ - تبه ها ئیکه از کا و شکران غیر قانونی در امان گذاشته شده میتواند قابل يك تحقیق و علمی قرار گیرد.



بناغلی لطیفی قبل برین هم چند نمایشنامه را دایرکت نمود و فعلا بحیث استاد پوهنځی ادبیات ایفای وظیفه می نماید. بناغلی اسدالله اسعد، در مقدمه ای که قبل از شروع نمایش قرائت کرد چنین اظهار نمود:

« بیست و چهار سال قبل محصلین با درود و وطن پرست افغانستان در فکر این شدند که چطور در مقابل بلای نفاق و دشمنی های خانمانسو ز علما و عملا بجنگند و کشور عزیز خود را در یک فضای برادری و برابری و صمیمیت و همکاری دعوت نموده مردم بیچاره را از يك حالت فلاکت بار و غمزه نجات دهند.»

در وقفه های میان هر صحنه درام آهنگ هایی تقدیم میشد و اشعاری قرائت میگردد.

بیغله نصیبه حیدری محصله صنف چهارم زور نا لیزم پارچه شعر زیبای را قرائت کرد، این دختری آواز گیر و آموزش شعر مذکور را خوب دیکلمه کرد، همچنان هما صدیق طرزی شعرى را که خودش سروده بود و فیهمه انوری يك پارچه شعر الهام را قرائت کردند که هر کدام بساگف زدنبا استقبال گردیدند.

نمایشنامه با خواندن ترانه «همین وطن...» که بصورت دسته جمعی اجرا شد بیابان رسید و دسته های گل نثار محصلین جوان گردید.

بقیه از صفحه مقابل

یونانی شویم، چه این کارها ها، گاهی تا ثیرات خوبی دارد، ولی گاهی تشبث طبیب های یونانی و تندروی های خود سرانه شان، به مریضان امراض حاد، زیان های جبران ناپذیری را ببار می آورد. از آنجا بسوی دفتر مجله می آیم تا این راپور را بنویسم، در حالیکه این سوال در ذهنم سنگینی میکند که آیا نباید برای طبیبان یونانی مقرراتی وضع شود؟

رویدادهای ورزش در سراسر جهان

بایسکل سواری:

در آخرین روز مسابقات بایسکل سواری شش روزه که در کروئویل واقع در فرانسه برگزار شد بایسکل سواریان فرانسوی بنا به مهای (الی نولا نکر) و ژاکی مور یورد در جلو شرکت کنندگان در حرکت بودند دیدی مکس و پارتی سرلو از کشور بلژیک از نزدیک بایسکل سواریان فرانسوی را تعقیب کردند در روز چهارم مسابقات بایسکل سواریان بلژیکی مقام اول را در دست داشتند ولی از روز چهارم به بعد تیم فرانسه تحرک قابل و صافی از خود نشان داده و توانست تیم بلژیک را به عقب بیاورد.

نشان زنی:

در مسابقات قهرمانی نشان زنی پان امریکن که در شهر مکزیکو برگزار گردید تیم امریکا توانست بایست آورد ۵۸۲ - امتیاز ریکارد چپا نی بدست آورد در پان مسابقه تیم های کانادا و بر ازیل مقامهای دوم و سوم را حاصل نمود، تیم های مکزیکو در جنتا ین به ترتیب مقامهای دوم و سوم را احراز نمودند.

مرگ قهرمان ورزش:

(آبیل بکیلا) تنها مردی که در دومسابقه المپیک توانسته بود مدال طلا بدست آورد روز پنجشنبه در یکی از شفاخانه های اولیه با مرکز حبشه باجهان وداع گفت وی



مسؤول مدير:

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون: ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری واپ

داشتراك بيه

په باندنيو هیوادو کبني ۲۴ دالر

ديوي گني بيه ۱۲ افغانی

په کابل کبني ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

صفحه ۶۲

نفت عامل عمده در راه...

مسایل عمده در راه صلح شرق میانه باقی مانده است لهذا نقش نفت هنوز هم بسیار موثر است و دول اروپایی بصورت قطع سعی خواهند کرد اسرائیل را وادار به قبول صلح نمایند تا راه بهتری برای از بین بردن خطر نفت بوجود آید.

کشور های عربی نیز بخوبی درک کرده اند که حربه نفت سخت موثر افتاده است لاجرم سعی دارند ازین حربه هرچه بیشتر استفاده بعمل آورند.

محافل سیاسی چنان عقیده دارند که اخیراً سیاست امریکا در مورد بحران شرق میانه بیشتر در اثر فشار دول اروپایی دولت امریکا بوده است و در آینده نیز امریکا ناگزیر است ازین دوستان حساب ببرد.

با آنچه گفته آمد عجالتاً نفت عامل عمده برای احقاق حقوق عرب ها محسوب میشود تا دیده شود با استفاده ازین ماده سیاه بحیث یک وسیله فشار تاجه حد حقوق برا دران عرب ماتا مین میگردد.

کشور های اروپای غربی هالیند که از اسرا نیل حمایت کرد فوراً با قطع صدور نفت مواجه شد و اقتصاد آن کشور که خود از صادر کنندگان نفت تصفیه شده بود دچار رکود گردید. امریکان نیز از بابت مشکلات نفت در اروپا نگران است و در واقع ایس مشکل را بر دوش خود احساس میکنند زیرا نفت از یک طرف وسیله افتراق بین امریکا و یاران غربی اش میشود و از طرف دیگر مشکل نفت در اروپا مردم امریکا را متاثر می سازد.

اگر جنگ بیشتر دوام میگرد و اوربند صورت نمی گرفت بین امریکا و یاران غربی اش افتراق وسیع تر میگردد و حتی احتمال میرفت برخی از دول غربی عملاً به عرب ها کمک کنند.

عجالتاً نیز دول اروپای غربی ناگزیر انداز دول عربی حساب ببرند و از لحاظ اقتصادی به آنها کمک بیشتر بعمل آورند تا توريد نفت شان صدمه نه بیند.

چون هنوز تازه از اوربند چند روزی بیشتر میشود.

اطاق طفل

گذاشتن يك تخت خواب كو چك و راحت ، همچنان الماری لباس كودك در كنج اتاق و محفوظه يی برای سامان وآلات بازی و ی از جمله ضروریات است. طفل چه دختر و چه پسر باید از آوان كودکی به مرتب بودن عادت كند یعنی به او باید فهماند كه اتاقش را مرتب و نظیف نگه دارد. چیدن اسائه زیاد روی اتاق سبب می شود كه كودك نتواند براحتی در آن راه برود و احساس را حتی كند این وضع برای كودكان كه تازه به راه افتاده اند ضروری است زیرا در غیر این صورت چندین بار زمین خواهند خورد و در نتیجه عصبانی شده دست و پای و بدنش مجروح می گردد. اسباب بازی كودك را می تواند ريك قفسه يی گذاشت تا اتاق زیبا تر بنظر بیاید وهم كف اتاق خالی باشد در صورت نبودن قفسه از يك سبد بوریای یا قوطی خالی قطه يی میتوانید استفاده كنید.

فرش اتاق طفل را باید سساده در ست كنید تا آنرا بتوانید در

یاب داشت

به بنا غلی (?)

دزین و آخر از يك دوست گرانمایه و ارجمند شعرو داستانی به تخلص «سپنتا» از راديو افغانستان نشر شد. با كمال احترام به دوست بزرگوaram (?) خاطر نشان می سازم كه تخلص سپنتا از مدت بیست و يكسال پیش به این ارادتمند تعلق دارد چنانچه در نشریه های بین المللی و افغانی بنام داکتر علی در یاب سپنتا مطالب طبی به چاپ رسیده است شما یکی دو ماه میشود كه سپنتا را به خود نسبت داده اید.

من نمیگویم كه شما لایق وسزا وار آن نیستید اما سپنتا مال منست و خدا را خوش نه آید كه اشعار ونوشته های شمارا بمن كه يك طبیب نسبت دهند خواهش دوستانه من اینست كه این یکی را بمن واگذار شوید و آن دگر از ان شما باشد با عرض حرمت.

داكتر علی دریاب اسپنتا

صورت آلوده شدن بشوئید پرده های اتاق را نیز باید از رنگروشن ساده و قابل شستشوا نتخاب كنید.

مود و فیشن



دو نمونه لباس از تازه ترین مودبانیزی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**